


| | |
|--|-----------------------------------|
|  جمهوری اسلامی ایران | کتابخانه مجلس شورای اسلامی |
| شماره ثبت کتاب | کتاب <u>اختیارات کبر</u> |
| ۲۰۷۴۹۶ | مؤلف <u>میرزا محمد علی قزوینی</u> |
| شماره قفسه | مترجم <u>۱۶۳۳۱</u> |

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران در سال ۱۳۴۰
 ثبت شده است.

نسخه خطی در دسترس
 است.

این کتاب در سال ۱۳۴۰
 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است.

این کتاب در سال ۱۳۴۰
 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است.

این کتاب در سال ۱۳۴۰
 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است.



۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: **اختیاران کبر**

مؤلف: **میرزا محمد تقی مجلسی**

مترجم: **...**

شماره قفسه: **۱۶۳۳۱**

شماره ثبت کتاب: **۲۷۶۶**



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 و آله الطاهرين **اما بعد** چنین گوید حضرت عباس علیه السلام
 این حدیثی است از جبرئیل که این رسالت در میان آنچه از احادیث
 معجزه است رسالت صلوة است که در علم معلوم میشود از معجزات نبوت
 ایام هفته ماه نوروز ساعات و سیر و حرکات که از کتاب علامه سلف
 شده اگر چه بعضی از آنها موافق اختیارات نبوت است اما متابعت بر حکام
 آنها اولی است و بجهت آنکه در کتاب اشغال در اعمال بر وجه اختصار مرقوم میگردد
 تا که جمیع از خلق شیعان که در جمیع امور متابعت پیشوایان و نیز لازم
 میباشد این رسالت به جمیع خلق بجا آید و این رسالت عبارت از آنست که در هر یک
 از این رسالت محتاج نباشد و در هر یک از این رسالت محتاج نباشد و در هر یک از این رسالت
اختیارات ایام ماه است سید جلیل بن علی طوسی علیه السلام در غیر از حضرت
 امام جعفر بن محمد و ائمه اطهار علیه السلام رسالت گویند که در روز
اول ماه روز ظهور حضرت موسی است و در سینه روز دعای حضرت زکریا
 میباشد و در این روز حضرت ادریس داخل بهشت شد و در این روز حضرت یونس

از خمس و عبادت است و قریباً اوم درین روز قبول شد و توبه اقوام بولس
 روز قبول شد و در این روز امام علی علیه السلام در سینه روز ظهور خواهد کرد
 و در این روز سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام درین روز داخل شد و در این
 و اول ماه بود که مسلم بن عقیله لعنت الله علیه جادوگر را بخت و دیوار را
 خراب کرد و درین شب بن علی علیه السلام را در سینه روز در کوفه از دیوار بکشد
 و در اول صفر سینه اشین و عشرین و یازده چهارم است حضرت یونس در ماه
 او بخت بود و در این روز از این رسالت بر او در ده روز و در این رسالت
 عنایت را تا آنکه در این رسالت بر او در ده روز و در این رسالت
 عقوبت بر او در ده روز و در این رسالت بر او در ده روز و در این رسالت
 شد و اول ماه بود که حضرت رسالت پناه از مکه معظمه بجا برفت و در این
 فرمود و درین روز حضرت امام حسن عسکری در وفات یافت و درین روز در شش
 نذر شد و در این رسالت پناه و در سینه روز حضرت روحیه است
 و در این روز و در این رسالت پناه و در سینه روز حضرت روحیه است
 بصورتی که درین رسالت پناه و در سینه روز حضرت روحیه است
 هم در این رسالت پناه و در سینه روز حضرت روحیه است
 و در این رسالت پناه و در سینه روز حضرت روحیه است
 در این رسالت پناه و در سینه روز حضرت روحیه است

در این روز از این رسالت بر او در ده روز و در این رسالت

روز مخلوق شده در دربار است برای طلب حاجت و نیت خواستنی
 به نزد پادشاهان و طلب علم و دست گرفتن و خردیدن و در وقت چهار بایان و اگر
 چه در سفر باشد در این روز نیت شود تا شصت روز دیگر بدست آید و هر که در این
 روز بیمار شود بر دوش شهابید و در نیکه دین روز نیت شود که بختش در دفع
 روز و نیت برکت باشد و بر دوش و یکبار این روز در شاد و سرور است
 و بر سر حاجت و مطالب روز او را در سلاطین بر دیده می گویند که حاجت برآورده
 میشود و بر سر کار خرد و معارضه کردن و درخت نشاندن و عمارت بنا
 کردن و سفر کردن و نیت خوب است و در حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 که هر که در روز اول ماه رکعت نماز بگذارد در رکعت اولی یکبار و سوره ق
 سوره بقره در رکعت دوم الحمد لله رب العالمین و سوره بقره اندکی فرمود که
 تصدق بکن و سلاطین و اعیان را از خدای خود بگویند و چون در شب اول ماه را
 ببینند بگویند در دقیقه باشد و از جاسر خود حرکت نکنند تا آنکه نصف مرتبه بخور
 حد را بخورند که امان است و در روز چشم تمام و دیگر تمام این روز در شهر
 نیت از آن است روز هجدهم ماه در این روز حضرت حوا و مخلوق شده است
 و حق تعالی از کلی افریده و گاه از استخوان و نده جب آدم زیاده آمده بود و
 بعضی از نیت جماعت و بهر دو میگویند که یک استخوان بهر دو جب آدم
 چنانچه بر آورده و حق تعالی از آن افریده است و از آن جمله در حدیث معتبر

دارد
 غرض این

دارد شده است که حق تعالی حوا را از خاک حضرت یحیی از زمین شورش آورد
 غرض اینست که روز نیت است بر این روز نیت و خانه بنا کردن و مسکن
 و قبالت نیت و حاجات طلب کردن و اجتناب کار نامحرم و هر که
 در اول این روز بیمار شود بهارش سبک باشد بختش بخلاف آخر روز و نیت
 در این روز نیت شود تا شصت روز نهم باید و بر دوش و یکبار نیت است برای
 هر کار خرد و معارضه و در سفر بخانه و خرد شدن و سفر رفتن و خرد شدن
 و در وقت و طلب حاجت و نام این روز نیت دهن فرس حرم است روز سیم ماه
 روز نیت است و بطریق نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و حوا سبک شد و در این روز نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و حوا نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و بعضی بالهیت این حضرت قایل شده و بعضی بولایت و بعضی نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 این زیاده یعنی در این روز نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 انکه امروز کوه دین بگویند حضرت امام رضا در این روز نیت نیت نیت کوه
 حضرت فاطمه در این روز نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 آدم و حوا واقع شده و عمارت در این روز کون نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نجات و طهارت و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

باشد درین روز نیت المقدس را خراب کرد و تو را نهاد را بخت و حق
و از تو را از اسقف سراسر را گشت و این نیت در ایام سلطنت
بهی استغنیار واقع شد و اول جنگی که در میان ایران و توران واقع شد
این روز بود و نولو و حضرت امام حسن عسکری را میگویند در این روز بود
و بر و است نوبه حضرت آدم درین روز قبول شد پس بهترین کار تو
در این روز آن است که مشغول اصلاح امور خانه خود گردی و مالی بپاشد
بر سر کار خود بدین فردا و بر سر نوبه این روز از رفتن به نزد پادشاه
و خیر و در وقت دسیر کارگاه در بند که در این روز بگریزد و بدست آید
هر که درین روز بهار شود و عشقت افتد در فرزندیکه که متولد شود در روز
فرخ و خوش دراز باشد و در حدیث سلمان فارسی رحمه الله آمده است
که روز سنگین است و بر این کار خوب نیست و بر این روز دیگر حضرت
صادق علیه السلام فرمود که به پیر بزیاید و در آن روز از جمیع احوال و نزد پادشاه
رفتن و حاجت از کسی طلبید و کار بر کسی معصیت و قصد
پس بپای بکنید از بزرگتر رخ نخواست این روز هر که درین روز متولد
گردد است که در دامن راه او بزنند و نام این روز نوبه در این روز است
است روز چهارم که گویند روز از برای معامله در هیچ روز بهیچ
است در میان فرزندان آدم و بقول چون اولاد حضرت به پادشاه

بیت

و نیت هزار کی رسیده و بچیک نمرود از برای معامله و داده است
آمدند به نزد حضرت و گفتند که کار بر ما نیکو شده است و چاره نمیدانیم
در معامله داده است حضرت فرمودند به برک بعضی از فرزندان با هم
داد و ستد کنند جمعی گفتند برک درخت در اندک روز نمیدانم نابود
می شود حضرت آدم و در مانده و چاره این ندانست که بر سر شتر نشینی در ام
و شتر و بنار از بهشت آورد و به حضرت لوم داد و بغیر از آن تقسیم کرد و داد
و ستد میکردند بعضی گویند این روز نابر و نکار هم بشد که او طلا و فخر
از معدن بدو آورده و زر سکه کرد و در اسلام کسر کرد و دنیا سکه کرد
بشام بن عبد الملک بود و درین روز کیم در میان فرزندان آدم بگریزد
و نازدهی در زمان شعیب و بر این گویند درین روز لغات فرزندان آدم
از سر به ناسر با لغات دیگر متغیر شد و بهیچ گویند آن بود که از زمان
محو باشند از حضرت را بگشتند از بر سر میراث و هجوم آوردند
چیر شیر آمد و بال خود را با ایشان زد و از همدیگر متفرق شدند و فوج فوج
از صدمه بال چیر شیر لگنت در زبان ایشان بپرسید و لغات ایشان
با لغات متعلقه بدو شد و بعضی متاخرین گویند که اختلاف لغات
در وقت بود که حضرت چیر شیر در شب آن زمین را بر داشت تا همه
در خواب بودند صدمه افتاد و مردم در مشرق و مغرب از خواب بیدار شدند
لغات ایشان بگردید و آنچه مشهور است لغات لغات نیز آدم از

حضرت ابوالکثیر ثمالی حضرت نوح سیرانی بوده و به امام حق نعم
 واضح لغت عبرت عرب بن شامی این لغت عربی بن نوح است
 و لغت عربی واضح این لغت عربی بن قطان است ابوالعرب بن قطب
 اول نیز میگویند و لغت فارسی واضح این فارسی بن سیم بهلو بن سیم
 بن نوح و بعضی گویند فارسی بن عاوج بن بغت بن نوح است
 و لغت ترکی از ترک بن یافت است که ترکان آذربایجان میگویند
 و لغت عربی ترک واضح این لغت است و لغت حبش در تلمیذ را
 حبش در ترک پس از امام بن نوح وضع کرده و لغت فارسی واضح این از حبشی
 بن نظرب بن نوح است و در وی واضح این روم بن عیسی بن حبشی است
 و هند در واضح این قاضی است و بعضی گویند شیطان واضح این
 لغت بهو و لغت رند و نسبت بر دشت مبدعند و بعضی شرازا
 نسبت به شیطان مبدعند که کتاب رند و انبیاء و تعلیم زردشت
 مخفی اما لغت ایندیز بن این به لغت قسم بهو است هرگز که از اسبنا
 دارند و سفر که بعضی از ایشان دارند و از اولی که لغت ایندیز است
 و شکر که لغت سبستانیان و اهل خیمه در زیست و بر عکس فارسی را گویند
 مثل بر رویا و بخور را میگویند و بویا بخور این چهار لغت معلوم
 فصحای عربی هر دو است و لغت مقبول نزد ایشان در دست
 که در این هیچ نقص نیافت و بهر لغت عربی قدیم است

و بعضی گویند

واصفان در وی و میوز بعضی از اهل عراق دارند و لغت فارسی صحیح
 و نوح این دارند و لغت سبستانی را حکام نوحان داشته و
 الحال از امان دارند و لغت روستاها همان بهر لغت است که از
 شکسته کردند و الحال مردم و لایات صوفیان و نوح این دارند و اصل
 لغت سبستانی را لغت ترکوم و جلی برده اند چند و بر این لغت شکسته و از
 داده اند **آدمی بر سر حدیث** این روز نسبت بر سر لغت کردند و
 شکار کردن در صحرا و دریا و زدن جو خستن و عمارت بنا کردن و
 چهار زبان کردن و مکرده است در این روز سفر کردن به هر کجایی که
 است شود یا باشد یا بر نهد یا بلا سر او را عارض شود و در این روز نباید
 متولد شده است و زنند که در این روز متولد شود نسبت به چهار
 مکتب فارسی است و مردم او را دوست میدارند و هرگز که در این
 روز بکر زده یا فتنش دشوار شود و پناه بجای هر کس بدست نزنند و در
 هر که در این روز چهار لغت باید و نام این روز زرد و اهر و سن
 کوش است **روز پنجم ماه** حضرت موسی از دریا فرزند عبور
 کرد و این دنیا را الی مصر است به منزل باد و مرحله فاصله آنکه
 و بعضی دریای کلمان داشت و در خوار نسبت به قلم مبدعند و در
 است و اصلی ندارد و بلکه حلیج این دریا بقلم فاصله پیاپی در این

سفر کنند

فصلی در زبان هند که از کتب

ایشان است حاصل که این روز بخیر و بهیچ وجهی است که بوم الکبیر و میکو
و درین روز کعبه بدست حضرت ابراهیم و اسماعیل نباشد و این
روز روز تولد فاطمه ملعون است و در همین روز بانی برادر خود را
کشت و در آن روز است و موافق نجوم نیز مذکور است پس بچکارا حق
ملی و از خانه برون خود نزد پادشاهان خود و از شر و زندگان نیز بگریز
پس بچکارا اختیار کنی و از خانه برون خود و از شر و زندگان نیز بگریز
و این چند کس و هر که درین روز مسکن در خانه خود و از شر و زندگان نیز بگریز
این روز متولد شود حاشی نیلگو باشد و در حدیث سلمان خادع را می بیند و از
ش و که درین روز اختیار کارهای سنگین و در حدیث است که بظهور پادشاهان
خودید و نام این روز نزد اهل فرس است **روز ششم** یا درین
روز میبایست مأمون ملعون با حضرت امام رضا و ائمه شریف در میان
و یک چهره و بعضی در نیم ماه گفته اند و در او سال در بیت و دویم مأمون
امام جلیله و حضرت خورشید را بان حضرت نزد یک کرد و در دست حضرت فاطمه
صلوات الله علیها درین روز واقع شد و این روز در زیارت است که
بر آوردن حاجات و زن جوانی و هر که سفر کند درین روز در
دریا یا صحرا بر گردد بجز اینها باقی خواهد بود و در و نیک است
برای خیر و در چهار پایان و درین روز است که درین روز مذکور شد

بکود

پیدا شود و در طبعی که درین روز متولد شود و نیلگو تربیت باید و از انقباض
سلامت باشد و در روایت دیگر از آن حضرت منقول است که شایسته است
برای شکار و طلب حشرات و هر ما جزی که خواهد و در روایت سلمان
را می بیند و از دست خود را بر که درین روز دیده شود و بعد از یک روز بگذرد
روز تغییرش ظاهر و نام این روز نزد اهل فرس است **روز هفتم** یا
و این روز حضرت موسی در طور مناجات کرد و بعد از آن که درین روز
امام موسی کاظم است و هر که درین روز شریع بمشق و کفایت نماید به
نیکای کمال رسد و هر که ایند کند درین روز بقرارت با بزرگان
نیلگو باشد و در حدیث دیگر چنان واقع است که شایسته است برای شکار
و طلب و از شر و درخت کشتن و در زحمت کردن و تخم افکندن و نزد
پادشاهان رفتن و سفر کردن و نام این روز نزد اهل فرس **روز هشتم** یا درین
روز هشتم یا شایسته است برای هر چه حاجت از خدایین و نزد خدایین
و شکار کردن و هر که درین روز نزد پادشاه و در و حاجت بر آید
شد و مکرده است درین روز بزرگداشتن و سفر خلی کردن
و بچندین نفر و در طبعی که متولد شود شایسته است که در هر که درین
روز بیمار شود و غیب پیدا کند و هر که درین روز راه کند راه نیاید
مگر بمقتدر و در روایت دیگر این روز شایسته است از برای

هر کار مگر سفر کردن و هر که بیمار شود بزدی عافیت باید و مسلمان مار شکی
 عینه روایت گفته است که بار بار کارش بسته است و نام این روز نزد اهل
 دین این است **روز نهم ماه** روزی که بار بار میبست است و برکت حضرت
 عیسی و یحیی و یونس در این روز متولد شد و در ماه ربیع الاول در این روز
 ابو ذر انصاری در حق این خطابه را گفت و در حدیث دیگر در
 سبک و نیک است برای بیمار که اراده نماید پس بتدای کار نماید یکی
 و قوی یکی و در این روز باد شمی هر که جهک کند خالتی دیگر
 سفر کند مال از او در نرسد و در چند دیگر که در این روز از دشمنی مگر نزد
 نجات باید و هر که در این روز بیمار شود بیمارش نیکو شود و هر که
 شود بزدی یافت شود و هر که بزدی متولد شود بسته باشد
 و در هر حال نونیق باید و فراج روزی باشد و در روایت دیگر که
 بیمار شود زود عافیت باید و روایت مسلمان فارسی خوانی که در این روز
 دیده شود اثرش در این روز ظاهر شود و نام این روز نزد اهل ایران **اکا**
روز دهم ماه حضرت نوح در این روز متولد شد و در این روز متولد
 شود و بار بار میبست و در فراج روزی باشد و در این روز حضرت
 رسالت پناه ام المومنین خدیجه بنت خویلد را بعثت خود در آورد
 و در آنوقت از آن چهار کس حضرت پست و عفت است که گفته

بود و خدیجه چندی داشت و نیک است برادر خدیجه و در حق
 و سفر کون و کم شده و در این روز یافت شود و در یکشنبه زود است
 آید و برین یافتند و هر که در این روز بیمار شود سزاوار است که دست
 کند و در حدیث دیگر بر سر نخ کون و در راحه غفون و مسکن
 خدیجه نیکوست و بر دایره دیگر بر سر کار خوب است و بر
 رفق بر نظر پادشاه هر که بیمار شود عافیت باید و روایت
 مسلمان فارسی خوانی که در این روز دیده شود ناپست و در اثرش
 بظهور آید و نام این روز نزد اهل فارس ابان است **روز یازدهم ماه**
 روایت معتبره از حضرت امام رضا متفق است که در این روز حضرت
 شیخ متولد شد و در روز شنبه است بر این است که کار و خیر
 و در دیش و سفر کون و باید که احقر از نماید از رفق بر نظر پادشاه و
 هر که در این روز بیک روز در میان کرد و در دایره طاعت و هر که
 بیمار شود امید است که بزود شفا یابد و هر طفلی که متولد شود نیک
 زندگانی کند و لیکن نمیرد و آنکه پریشان نشود و از پادشاه هر که
 بیک روز و در روایت دیگر هر که پریشان نشود و بر روایت مسلمان خوانی
 که به پند ناپست و در اثرش ظاهر شود و نام این روز نزد اهل فارس
روز دوازدهم ماه حضرت رسالت پناه بعد از شش روز تولد
 اعلان نموده و در انفقنا سر حدت بنز امینه است و بر روایت حضرت

امام زین العابدین در این روز وفات یافت و بر دایمی در شب و در روز ماه
 رضان حضرت فاطمه زهرا در ماه ربیع الاول و اکثر عامه نسبت به حضرت
 برینیه فایزند این روز است بر این روز جوانان و دکان
 و شریک شدن و سفر و بار کردن و در این روز در سطح میان دو کس نباید
 و در دایم دیگر که بجز روز دایم است و در زندیکه هر کس که بسیار یابد
 و بر این نشود و بر دایم و دیگر برای همه حاجت خوب است و در این روز در نظر
 پادشاهان بر و بد و در آخر روز و در یک نام این روز زادهای فرس است
 و در این روز **روز سیم** ماه رجب است و موافق نجوم نیز مذکور است و در این
 روز فاطمه زهرا را میگویند و قوم مستغیب در این روز معتقد است که در این پیچ
 شهر یحیی یاسین است که در آن که هنوز اثر خرابی شهر باقی است گفت
 فرسخ است که با بانی شده بی آب و گیاه افتاده و پیریز در این روز
 از همه کارها خصوصاً سفر کردن در راحت غفلت و نظر پاوش و او را
 رخصت و رفتن بر سر بالیدن و سر تراشیدن و هر کار که بکشد هر که
 بجز در دایم نباید که هر که بهار شود به تعبیر کند و در زندیکه
 متولد شود چندان زندگانی نکند و بر دایم سلمان خواست که به پیوند
 مانند روز بهار است و حضرت امیرالمومنین در این روز متولد شده و نام
 این روز زادهای فرس است **روز چهارم** ماه رجب و در این روز
 بر این طوطی یافتند و فتح شهر از جانب بر دایم بدست حضرت

و در این روز که در آن ذکر شده چهار روز
 لوط است در این روز که در آن ذکر شده

روضه

روضه واقع شد و در این روز بلیج بن باحو و مغلوب شد اسلام میگویند
 بهم حو عابد سر خود و اسم اعظم عبدانت و در آخر وقت شد که حضرت
 روضه جنگ که دو بهر دو میگویند که بلیج حو و در این روز هلاکت
 معلوم است که بهر دو بهر دو معاویه و در منافقان رفت و بعضی گویند
 قصه اصحاب کهف و بر دایم اندک عقیقه بزرگ ایشان از غار جرم در این
 روز واقع شد و آن غار در مقابل بنات النعش و کنایه شهر التوسر واقع
 بر سر هر کار نیک است اما فرزندیکه در این روز متولد شود ظالم
 باشد و نیک است بر سر هر طلب علم و عزیز و فزونی و سفر کردن و
 رفتن کفری و بدیدار شستن و درخت بدست آید و چهار صحت یابد
 و در دایم دیگر هر فرزندیکه متولد شود عمرش دراز باشد و طلب
 علم را غلب باشد و در آخر عمر هلاکتی نماند کرد و بر دایم دیگر
 پسندیده است بر سر دین اشراف و طالب علمان و در این
 و بر دایم سلمان فارسی نیک است از برای هر چیز و در این روز
 و در زندیکه هر کس که خوش است و دانا شود و خواست که در این روز
 شود نامت و شش روز بعد آید و نام این روز زادهای فرس
 شهر بر است **روز پنجم** ماه رجب و در این روز بهر کس که رسول
 خدا علیه السلام از غار نور بر دایم آمد و در این روز نیز حضرت

فاطمه صلوات الله عليها واقع شد و تحویل قید در بنی روز نهم است المقدس بگوید
 واقع شد بعد از آن که چهارده سال و نه ماه حضرت رسالت پناه ۳۳ و
 و سلمانی را به بیعت المقدس ناکار کرده بودند و بر او بیعت صحیح بود لام و این
 روز قبول شد و مولود حضرت اکرم صلی الله علیه و آله در بنی روز نهم است و بر او بیعت صحیح بود
 چرا که او آن حضرت را در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 شده و ذات حضرت اکرم صلی الله علیه و آله در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 بر او بیعت صحیح بود و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 بدست اید و فرزندان مستوله شود لای پیچید و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 و بیکر بیعت است بر سر هر دو حاجت و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 روز دیر شود بعد از سه روز اثرش ظاهر شود و نام این روز نهم است و در بنی روز نهم است
 سفید است روز نهم ماه در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 که خوب است در علوان میگذشت و بعد از سه روز است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 یک روز لم یادش هر کس که بگوید غلبه شد و او را گرفتند و او را گرفتند و او را گرفتند
 هر سه تغلبه شیطانی و دوباره کرد و بی بر آن آید هر سه روز و در بنی روز نهم است
 بر مضاک غلبه کرده با او و او را هر خروج که مضاک را بگیرند و در بنی روز نهم است
 کوه دماوند چسبیده و میگویند که هنوز زنده است و اصحاب بر کس
 در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است

خسب است

بلغ

خسی است و موافق نجوم نیز مذکور است بر سر بیعت کار خوب است عمر
 بنا کردن و بی کند است و هر که در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 است که سلم و طور و بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 و این است که هنوز میر و نه گویند که آن است که چهار صد هزار کس
 و بعضی گویند چهار هزار کس بودند و با من و هر امده بودند که جنگ کنند و نه
 که در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 شفا یابد و فرزندان در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 نیکی است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 بیعت حاجت در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 و هر که در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 که اهلک است و هر که در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 فرعون و غرور که بعضی او را کادوسی میگویند و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 کادوسی است که قیاد و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 نزد اهل و کس هر کان است روز نهم ماه و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است
 پناه صلی الله علیه و آله و سلم در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است و در بنی روز نهم است

و جنگ بدر در پنج روز واقع شده بد نام جاسر است در حالی بدین
 و اول فخر کوزه جهان اسلام واقع شده و پنج روز بود و در پنج روز عطا
 بعد در حضرت رسالت پناهی الهی آمدند و شوکت بت پرستان
 و ضا بد عرب و در پنج روز شکستیم و بقول حضرت امام
 صادق در پنج روز متولد شد و بر و ایتر این روز جهان است پیروز
 در پنج روز از غار غم کردن و قرض دادن و قرض گرفتن پس هر که
 در پنج روز قرض کند و پس دهد و هر که قرض بدهد و پس نگیرد
 و در پنج روز متولد شود و حالش شلو باشد و در روایت دیگر در جنگی
 در پنج روز نصرت مطلقند و بر روایت دیگر بر اسرار کار است
 خصوصاً پنج کرون و خریده قرض و زراعت و تجارت و غیره
 بر نظر سلاطین اما قول اول اقرب است و در روایت دیگر واقع شده
 که جماعت در هفتم ماه موجب شفا است نام این روز در نزد
 زنی روشن است **در هفتم ماه** روز نیت که حضرت ابراهیم از
 غر و دین گفان خلاص شد و در پنج روز حضرت موسی بر کوه
 و عون ظهور یافت و در پنج روز حضرت عیسی مخون بنی حنون
 الصغار ابراحت خود مضرب کرد و در پنج روز سیدنا انیس بر خمار او
 خنجر کرد و این روز در میان مقتول کردید و این روز در نیت

که بر پیغمبر و حجی برای خود تعیین کردند و این روز در نیت که همیشه
 و مع کوه و اول آن پنج بر اقیاب بود در برج حمل و این روز در نیت
 نام نهاده اند و اول سال قرار داده و در پنج روز ابراهیم در نیت
 رسول خدا علیه الصلوة والسلام از دنیا رحلت نمود و در پنج روز
 شد شهر صبا خراب شد و ابان ولایت را خراب کرد و
 بعضی گویند تولد حضرت و در آخر نیت در پنج روز بود و هم در پنج
 اسکندر بن قهقوس اب پیمانان انداخت و خراب کرد و
 در پنج روز جزایر خالکات را از آنها معوره و بنا است و در نیت
 تاب حمل در بای معوب و در جم است و ان در بار اقیانوس میگویند
 و ان جزایر اب معور شد و از سباب در میان روز کند و در جم
 بنا کرد و در پنج روز جد و جد و ابران و توران منوچهر قرار داده
 و ادش نیز بر انداخت از اقل مله زمان که در کنایه اب انون بر نیت
 و ان چهل منزل مسافت است از اقل تا بکنایه اب اند و میگویند که
 ان نیز از میان شهر و پنج خسته بود و هر از سیاه کرده بودند
 در وقت طلوع آفتاب بر روی شرف انداخت و حکمت ان تر آمد
 تا با خدا و در پنج روز خلایق در غدیر خم با امیرالمؤمنین علیه السلام بایست
 و ولایت پیوست کردند و آخر همه برگشته مگر چند بنی از بنو فزکان

مشرکان فارس و ایلام و مقداد و غیره که بر جاده متابعت آنحضرت
 مانند و بر دست پر زنده نظر از صحابه ام قلم شدند از انجمن و کس از زمان
 بودند ایا بکر بن قحطه و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و طلحه و زبیر
 الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده بن الجراح و عمار
 بن ابوسفیان و عمر بن العاص و پیچ کسی از انصار ابو موسی اشعری
 و غیره بنی شیبه و ابی بنی الحارث و ابوبکر بن ابی طلحه ابی زرا
 اصحاب عقبه و اصحاب صحیفه نیز گویند که صحیفه نوشته و توطئه کردند
 که خلافت را بعد از حضرت رسالت پناه با امیر المؤمنین علیه
 السلام نهند و نموده حکایت شب عقبه و انداختن در تباراد
 این روز کردند و آن عقبه بنی جحفه و ابوالجهم مشهور بنی زبیر که شتر
 حضرت رسالت را می کشید و آنحضرت را پسند از دهکده که در آن
 و در بنی زبیر ابوبکر بنی قحطه و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان
 با بصره و در غدیر خم با حضرت امیر المؤمنین سعید گردیدند
 با خلافت و آنحضرت خمد کردند و هم در بنی زبیر حضرت ابوبکر
 بعد از پیست و پنج سال و سه ماه از قوه پیغمبر بخلافت نشست
 و صحابه باو پیوست کردند بعد از قتل عثمان بن عفان و امیه و زبیر
 و عمار است بر اسرار کار که اراده نماز از فرید و فرزندش و

در اعقاب

کردند و ترویج نمودن و طلب حوایج و کسب کلاه شمشیر خضی کند بر و غالب
 آمد و اگر کسی بقرض بیاید بر کرد و دو چهار شفا بیاید و فرزندش نیکو باشد
 و کسینان نیکو بیند و در بنی زبیر بنی عثمان بن عفان و عثمان بن عفان و طلحه و زبیر
 حبش کرد و این روز است و در بنی زبیر و عثمان بن عفان و عثمان بن عفان و عثمان بن عفان
 موجب غایب شده و در بنی زبیر و عثمان بن عفان و عثمان بن عفان و عثمان بن عفان
 زنده و زنده شده و در ایام موسی و در بنی زبیر و عثمان بن عفان و عثمان بن عفان
 و بنی زبیر و عثمان بن عفان و عثمان بن عفان و عثمان بن عفان و عثمان بن عفان
 روز و روز دهم ماه روز است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بنی زبیر
 مسیحه انصاری حضرت را در آنجا کرد و در بنی زبیر حضرت آمد حضرت
 رسالت پناه حاصل شد و در بنی زبیر و در بنی زبیر و در بنی زبیر و در بنی زبیر
 حضرت اسکن در تدارک رفیق به طلحات کرد و در بنی زبیر و در بنی زبیر
 بنا کرد و در بنی زبیر و در بنی زبیر و در بنی زبیر و در بنی زبیر و در بنی زبیر
 وادی ملعون عزیمت بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از زبیر و در بنی زبیر
 و بر وایت و بکر بسته است بر اسرار و طلب علم و طلب زنی و
 سعی در کار ناپا و بد است برای بنده و چهار یا بیان خزینه و کم شده
 و در بنی زبیر و در بنی زبیر و در بنی زبیر و در بنی زبیر و در بنی زبیر
 توفیق خیرات بیاید و با برکت باشد و بر وایت و بکر بسته است

که اگر شخصی کند بر طرفی باید بعد است حق تعالی و برای هر کار است
و نام این روز از اهل فرس **روز نهم** است و در این روز است
فاطمه صدقه الله علیها درین روز واقع شد و حرم محرم حضرت امام
حسین باقیه است رست از شام بعد بنده آمدند و در است
دیگر یکبار که سبزه و روز چهارم است و یکی نیکو است برای سحر کردن
و بر آوردن حاجت و بنا کردن بنا و ادب است کردن در خفا و کفر چاه
پایان و سبزه یکبار بر آورد است بر دست باغی و سبزه راه کم
کند خوف مملکت بر دست و سبزه چهار شود و چهار و صوب کند و
فرزند که بود آید بمقت زنده کافی کند و بر دایت روز نهم است
در یکی هر کار مخصوصا سوز و طلب حاجت و عمارت و تزویج و در
کشتن و زود پادشاهان درین روز نام این روز از اهل فرس **روز نهم** است
روز نهم درین روز وفات حضرت امیر المومنین علیه السلام
واقع شد و درین شب حضرت رست پناه صلی الله علیه و آله و سلم
مراجعه کرد و حضرت عیسی از ظلم بود در آن درین شب با شما
نفت روزی و سبزه بخشن است و موافق بخم نیز مذکور است
در روز بخشن خونهاست پس درین روز **حرم طلب** مکن و با کسی
خارج مکن و بریزد و درین روز از درین بنظر پادشاهان و

کسر

و کسر که سحر کند خوف مملکت بر دست و فرزند که متولد شود و غیر در پرت
باشد و بر دایت و دیگر روز نهم است و همین برای کشتن حیوانات
نیک است و نام این روز از اهل فرس **روز نهم** است و درین شب **روز نهم**
درین روز مفادیه و یحیی و اهل شد و درین روز نیز بعد از آن وقت
شد و لغت بسیار با و باید کرد و درین روز ولید و صعب بنی نابوک
که فرعون برین و عوسر الیه است کرد بعد از آنکه بیت و پنج سال است
پرستش کرده بود پادشاه هر که مصلی است و هر چه است عورت او مایه رود
بنداب المردا و است باغی است است برابر بر آوردن حاجت و درج
بشم درین روز پادشاهان و نقد درین روز مقبول است و ثوابش
مضاعف است و چهار بر دوی شفا یابد و سوز عافیت بر کرد و در دایت
دیگر در نیک است و از بر سر کار چهارک و بر دایت و دیگر روز نهم
متولد شود و چهارک روز و یحیی است و هر کار که بریزد پادشاه و در دایت
کند و خشنود کرد و نام این روز از اهل فرس **روز نهم** است و درین شب **روز نهم**
روز نهم است در ماه چهارم رمضان و یا بیعت و برکت است و درین
روز حضرت دلف متولد شد و نام این روز از اهل فرس **روز نهم** است
از حضرت یحیی خلیف آورده و در دایت و در دایت کرد و نیک است
بر سر کار مخصوصا طلب حاجت و چهارم روزی و کسب و در دایت

رفیق و کسیکه درین روز سفر کند عقیقت یابد و در بسیار میند و در
متولد شود و نیکو تر نیست باید و در چهارک است و شایسته است
و در وایت و بیک در شب این روز که بعد از القدر ماه مذکور فراتر بر
حضرت رسالت پناه نماز کن و بیعی نمیکونی که تمام قرآن
در پنج شب از لوح محفوظ به پست المیز نازل شد بحسب مصالح دفعه
با حضرت آمد و انجیل و تورات و زبور در پنج شب نازل شد در وایت
خدا تعالی کوفه دین روز هجرت نمودند و فتنه حضرت امام حسن
معصوم علیه السلام میرفت از حضرت رخسار گرفتند و در آن شب قصه
اسیر علیه السلام بخواران چهارک از حضرت زود از نفاق آن پندیدند
دست از خلافت برداشت و بان ملعون صلوات کرد و در آن شب الله
در بعضی خلافت را بان ناپاک که زشت دنام این روز نزد اهل
فرس و پدید است و در بیت چهارم روز بسیار بخشن است
و موافق نجوم بتر مذموم است و فرعون در پنج روز بوجوه آمد و توله
عرب خطاب را نیز در پنج روز میکونند و بخت انصر در پنج روز
پادشاه و هماره نیست بهی نیز در پنج روز نایج بر سر که داشت و
سرب سلطنت ایران کرد و قتل از میان در پنج روز بود و هلاک
خان در پنج روز کوفه را خراب کرد و در پنج روز حضرت رسالت

پناه ص ۱۱۱

پناه صلی الله علیه و سلم در این شب پنج کار در دنیا و از آرزو می و در آن شب
روز متولد شود و در کار بخشن که زنده و لایق بنیاید و در آخر عمر که شود
یا غرق شود و هر که در پنج روز چهار شود بسیارش بطول انجامد و آخری است
اگر خدا خواهد چاق شود و در وایت و یکم هر که سفر کند در آن سفر ببرد
و در این روز حضرت رسالت پناه مبادید بخوان مناجات کرد
و در این روز رفع خیر واقع شد و در پنج روز حضرت امیرالمومنین خاتم
خواران پدید آمد و ان شاء الله در آن آنحضرت نازل شد و نام
این روز نزد اهل فرس بسی است و در بیت پنجم روز بسیار بخشن است
و موافق نجوم بتر مذموم است پس خود را در پنج روز در حفظ کن و در
هر که در پنج روز حق تعالی را با یات غلبه مبتلا گردانند
و کجاست و در پنج سالش داشت و ایران یهودی حضرت سلیمان
عی نبیاد دره بمنه به ان شهر را زبنت او را با لشکرش سوخت و در
حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که کجاست و در شصت و پنج
گشت بود و چهار روز در پنج روز خاشی بدید شد و هر که در پنج روز
سفر کند خطر دارد و در آن شب متولد شود و فراموشی از پنج شب اما بطلان
بخشن مبتلا شود و آخر نجات یابد و در وایت و یکم هر که در پنج روز چهار
شود و آخر روز بموتی بنیاید و در وایت و یکم از سلمان فارسی از نزار این

روز متولد شود و باز و مبارک قدم و است که دو دوازده سال از آن
الغرض بود و هر که در این روز بزرگتر از ده سال باشد باید که بپوشد و هر که
از کمتر از ده سال است باید که در این روز بپوشد که حضرت امام
پسر حضرت ابراهیم متولد شد و در این روز کارهای بسیار است خصوصا
در وقت نیت و زراعت عمارت کردن و از حضرت امام موسی کاظم
متفق است که در آن جماعت یکی در این روز خزان در واکر نکر در چهارم
البته یکی و این روز از این روز است **فصل دوم** در
اختیار است ایام هفته روز جمعه عرب این روز را عید میگویند
و عید آیینی است و در متعلق است به روز دین روز آفتاب و ماه و شنبه
با و عید آیینی است و عید روز این آفرینش آسمانها و زمین با
در این روز تمام سنگ و در این روز آدم مخلوق گردید و این روز عید است
است از ایام و جمعه از ایام هفته کوتاه تر است و در شب آن در روز
ارواح کفار را عذاب میکنند و ارواح مؤمنین را عذاب نمیکنند بفض
المرور است این روز در این خفیف عید همه عذاب است از آن
و مؤمنان که در شب و در آن سیر و شهید مرد است و از زنده است
و مبارک تر از این روز و عید است و است و است و است و است
رغبتی و سیرت است و غایتی که غایتی و جبهه است و است و است و است

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم روز جمعه سحر کردن خوب نیست و بعد از زوال مبارک است در
بدی که نماز جمعه کنند واجب است که نماز حاضر نشوند و این روز نیکو
و با وفادار و مکتب روانه بخند و بهر پنج لباس نماز خود را بپوشند و
در خوشی بکار برند و متوجه کار نشوند مگر با دو خانه و در آن کسی رفت
و باید که مبرقانه بخانه برند و بعد از نماز عصر هزار مرتبه صلوات بر محمد آل
محمد بخوانند و اگر عطشی در تمام روز جمعه هزار مرتبه صلوات بخوانند این روز
خوب است و در عصر جمعه و عای عشاء است و در وقت آخر روز عید
سهام بخوانند و چهار رکعت نافله زیاده بر نافله ظهر بخوانند و در وقت
و شکر کردن در وقت نماز صلوات عید کرده است و بعضی مرام
میدانند و جماعت کردن در بعضی احادیث واقع شده که نباید که
از آنکه در این روز سحر است که اگر در آن رخت بپوشد واقع شود
بدست میزند و در این روز نیت از عبادت در وقت زوال روز
جمعه در هر چه حدیث دیگر واقع شده که قصه زنده و عظم و در حدیث
معتبر از حضرت موسی بن جعفر این حدیث است که هرگاه در شب
یا در روز یا در هر روز و در هر روز یا در هر روز یا در هر روز یا در هر روز
در حضرت رسالت پناه چشم حواس در آن از هر دل باند در آن نقل
میگردد و در روز جمعه در بعضی حدیث آمده که اگر کسی در روز جمعه

مورت شبی است و چون روایت تجویز واقع شده بلکه از بعضی
 روایات دلالت بر استحباب میکند و در روایت معتبره وارد شده
 است که روز جمعه روز خوشگاری و نکاح کردن است و مستحب است
 موی سر و ریش را نشانه کردن و تصدق دادن و نماز را بجا آورد
 و صدقه بدهد و احسان نمودن بخوبان و برادران و سران و خطیبان
 و خندان و برادران کارهای مبارک است روز شنبه عریضه را
 بشمار میکنند و عریضه است و معرانی شنبه و متعلق بر عریضه
 بهر دو آن است و از آن جهت و در حدیث وارد شده که نام است
 حضرت رسالت پیاده صلی الله علیه و آله و سلم است و یهود لعنهم الله
 میکنند که چون حق تعالی از پیش آسمانها و زمینها فانی نشد آن شنبه
 بود بپشت خورشید و پاره پاره گشت تا از کوفت برآمد تا ظهور الله
 ای و کلون و حضرت رسالت پیاده صلی الله علیه و آله و سلم است که خدا مبارک
 گردانید است برای آنست که من باید در روز شنبه و پنجشنبه را برای جمیع
 کارها خوب است خصوصاً مسافر کون که در حدیث وارد شده است
 که اگر کسی از سنگی در روز شنبه و در که و البته حق تعالی او را بجا خود برساند
 و بر او برساند حضرت امام حسین علیه صلوات الله و آلام و رحمة
 روز واقع شده و قوی از ضیاء دان بر اسم آئین که در پنج روز مانده

حکمرکنند

حکمرکنند بصورت میمون شده و از برای نانی که خن و شادان
 خوب است و منور واقع از پنج کلمه شنبه را معنوی میکند پنج در میان
 جمال و عوام الناس متعارف است و حدیث واقع شده است که اگر
 نانی و شراب در روز پنجشنبه و شنبه بکشد و در روز و در چشم
 عینیت بپاید و در روایت وارد شده است که چاه است کردن در روز شنبه
 مورت ضعیف است و عمل زراعت را کون خوب است و قوی است
 که جاده نوبت برین و پوشیدن و دست تراشیدن و نانی کردن و شنبه
 دیگر بپوشیدن خوب است و میگویند شنبه نانی را کون و احسان
 حرافه و مسند اینم قولی اصدا دارد و ابوالجانی را حق تعالی در پنج روز
 فریده است و در شنبه متعلق است باقیاب و خوب از او که
 میگویند و خوبی بوم الله و بخیر انوار است از ایام هفت روز و پنج روز
 حق تعالی بنابر آفرینش غم و زمین را آفریده و میباید است برای اکثر
 کارها و در نخست روز پنج آفرینش است که عذاب نموده است
 روز نازل شده و در حدیث واقع که خود با الله من شرفکم
 الاحد فان الله حد الاحد السبع و لی بر اصحاب بوم الله بزر
 وارد شده که هر ادله ای باشد و موافق حدیث دیگر وارد شده
 که بنای خود بر دنیا نهادن و مسافر کون نیز خوب است و در

روز دوازدهم ازین ستر ابناء نهاده است و شمار وینار درین روز پدید
شده و حضرت خدیجه بنی که در مدینه سببه عواف خوب بود از برای تعان
این مندر پادشاه خوب بنا گذاریده و قوی گویند که بنای کنند
حرمان از برای قوی حکیم درین روز گذاریده است و روز شنبه متعلق
بقر و حریف از اینون میگویند و بعضی بگویند که درین روز از کوهها
و دواب بجز ازین پدید شده و درین روز از غنای باقیان از غنای
از نصر برین آمده و درین روز وینار درین روز است از اینام سببه
و در اینام ل در روز عاشر از این روز تا آخر است و درین روز
به ستر است از اینام که ایشان عیبه گویند و درین روز سببه است
حضرت امام حسین و سنیان این روز را چهارک عید اند و درین
طایفه و ناصیان و مرتدان صحابه از برای شرف این حدیث وضع کرده
که میباید و بابرکات است حدیثی که ایشان لغت کنند که درین روز
و همچنین از برای روز عاشر از این حدیث وضع کردند و درین روز
و نیز در خانه خواجه جمع میکنند و درین روز از ابرار کت عید اند
و خواجه و ناصیان و سنیان و زیدیه عید میکنند و خواجه
و بیدیه و بیکر مبراند و درین روز ازین روز حضور معاویة
و اهل مرین شده بنی و حوالی آن از نهره و بغداد و درین روز
میشوم نحس رسول خدا از دنیا رفت و مفارقت آنحضرت

درین روز

حضرت

حضرت خدیجه بنی درین روز واقع شد و برای این کار خوب است و در این
جمله طلب معاش و تجارت خوب است و در بعضی روایات وارد شده
است که خوب نیست و در احادیث بسیار نهی واقع شده از سفر
کوه و بی جوی و حاجی رفتن و در این روز از اینام محو سبب این
روز است و پست و کم ماه سفر را نیز گفته و در حدیث معمره از حضرت
امام علی علیه السلام است که هر که خواهد که خدا او را از ترس روز شنبه
نجات دهد و در رکعت اول نماز سوره اهلای عیبه ایشان بخواند و این
جوری از عیبه عامه که بزرگ ایشان است در کتاب دار العقود ملاحظه
بر شیعه و میگویند که بشود این روز را شوم میدانند بجهت درین
روز شوم میدانند حضرت رسالت پناه منزه شده و درین
روز بمسوت شده و درین روز وفات یافته و درین روز از ملک کبریت
نموده و درین روز داخل مدینه شده و جواب دهی پس است که درین
روز نحس حضرت رسالت پناه وفات یافت و بنای ظلم بر ایشان
که نشاند و غضب خلافت نمود و اظهار عداوت خود نمود و
منزل اعیان شد که از ایشان نبود و تا در قیامت خلق را عذاب
و کراهت افکنند و بسبب خلافت ایشان این امت باغیان
و سر کرده شده و حکایت ثقیفه بنز سببه درین روز است

که چهارشنبه میگویند که منشا این منگامی روز **شنبه** متعلق است
به پنج و در برابر این را میگویند و بعد از آنکه در روز شنبه است
بیانه است و برابر آن کارها در روز شنبه در حضرت مسلم بن عقیل رخا است
عزیزان خود خود کرد و در آن ششم هجرت و در پنج روز هجرت بنی اشرع
الله تعالی متوفی شد و در پنج روز مردان مودن گردان کار آخرین ملک
بنی امیه کشته شد و سلطنت عباسیان رسید و در پنج روز
جزایر جالد است باب معوضه و در حدیث دارد شده که سوگند
روز شنبه که حق تعالی این را زخم که برای حضرت داود روز
شنبه و در پنج روز از پیشل اشجار و نباتات زمین و نهرا
و هوام و آنچه در نهرا است خلق که و میانه است برای اکثر کارها
و در روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلم متفق است که هر که
روز شنبه چهارم یا هفتم یا بیست و یکم یا هجرت کند
موجب شفاعت از دروای سال در حدیث دیگر دارد شده
که در روز شنبه سخی است که اگر هجرت در آن وقت اتفاق
افتد خون فی البسند فادرا ملاک کند و در حدیث معبره دارد
شده که هر عابثی بر دشوار شود از اطلب نماید در روز شنبه
و در حدیث دیگر دارد است که در زمین است و خون گرفتن روز

متعلق

چهارشنبه متعلق است ببطارد و در برابر آن را میگویند و بعد از آنکه
و در پنج روز منسوب است بشعیان و خلفا سنی عباسی و بنی هاشم
روزی نموده و الحاکم سنیان حضرت از جبارانند و از آنم نموده
و هفت است و در پنج روز حق تعالی از کاران انش را افزوده و در پنج روز
و در پنج روز در میان که آمده ام س بقدر اصل قوم اخفاء و لوط و
شعب علیهم السلام و در پنج روز پادشاهان از میان بنی امیه و بنی عباس
طرف شده و در پنج روز فاطمه پرسی را بتعلیم شیطان اختیار کرد
و در دشت و در پنج روز و در حدیث است که در ایام سلطنت کشته شد
و در پنج روز دانش که در عالم کشته شد بنایک اول از کشته
انش که پنج و دیگر خود بسوزانده اند با میان و در خوش انکه
از میانه را و بعضی که در از ایامی مجوس که برای البیعت مشهور است او شده
و در پنج منعی منسوب باوست و در برابر آنکه فاطمه و حمزه و جعفر
انکه حوالی فرزند و لوی از انکه مار میان اصفهان و در آن
بر انکه فارس و در میان انکه که گمان نیز در میان روز بنایک
و در عروب اختی این روز و حال بنی صاید مسوله شده و تولد عیار
عزیز و در پنج روز و در میان شهر قسطنطنیه در پنج روز که الحاکم
باستول معروف است و در قسطنطنیه بنی بطی بنی یونان

سخت و بنام بانی موسوم است و در بنیاد روز شنبه روزی از ان که
از ان که گفتا هر دو مراد و بیگشت در بنیاد روزی از ان که
مرغان را آفریده و در بنیاد روزی از ان که در بنیاد
بابویه فرجه شده و در کعبه شسته و حجر الاسود را کعبه انداخته
خودش و برودند بکوفه و پست سالی حجر نژادش ان بود و
در بنیاد روزی از ان که طلب علم و حکمت و کتابت و ابته ای
در بنیاد و تمام رفتن و برای ان که کار نامزد بکشت لیست نیست و
نهر واقع شده است از حیات کردن و از ان که کشیدن و سوخته
و در بنیاد و بعضی روایات تجویز حیات و سفر دار شده و اگر
حیات خرد شود و بهتر است که از ان که روز واقع شده و حیات
در بعضی احادیث وارد شده و در حدیث نهر واقع شده از حیات
کردن و در بنیاد روزی از ان که ماه در غروب باشد و در راس بر
وارد شده که در روز خورون مسهل و دواست و طبعه از بنی
اسم ایل از امت حضرت عیسی در بنیاد روزی از ان که
شدند انانی بگویند که از ان حضرت مایه اسمانی طلسم شده
ایمان بنادرند و در بنیاد **شنبه** متعلق است به شریعت و
عرب از ان که بنیاد و بوی بوم الحیس در بنیاد روزی از ان که

جواهر است

جواهر است و طلا و نقره را از ان که هر دو و عمارت در بنیاد روزی
و در بنیاد ان که در بنیاد روزی از ان که بنیاد سمور و بنیاد
سید ان که در بنیاد روزی از ان که حضرت اسکندر از ان که هر دو آمده و در
بنیاد روزی از ان که در بنیاد روزی از ان که در بنیاد روزی از ان که
بهر سید در بنیاد روزی از ان که سید را وضع کوه در روزی از ان که
است و در بنیاد روزی از ان که حضرت رسلت یا غرامیکر و در بنیاد
و در بنیاد روزی از ان که بنیاد در بنیاد روزی از ان که بنیاد رخت نیم
روز دنیا است خوب است دیدن قصصات و علماء و کابر و افراد
صاحب کتاب عیسی بکر و دانسته حیات را در بنیاد روزی
که تارون از ان که بنیاد در بنیاد روزی از ان که حیات که همانم رود و
طایفه در بنیاد روزی از ان که بنیاد و در بنیاد روزی از ان که بنیاد
خصوصا حیات که بنیاد بنیاد بنیاد بسیار بهتر است
که بیش از ان که واقع شد و بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد از ان که
روز جمعه در بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
و بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
شد که حضرت رسول چون هو اکرم میشد هر دو بنیاد بنیاد بنیاد
در روز پنجشنبه بود و در راس بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد

آن ماه در اول روز جماعت کند و در روز پیش میگذرد و در روز پنجشنبه
 دارد شده که روز پنجشنبه روز داخل شدن برادر او بر آوردن چنانچه
 است بدانکه سفر کون و تفریح نمون فقر در عقب کراست و در اگر
 عقد واقع شود زن و شوهر خوبی میسپندد و روزی که در ماه مذکور
 شده که نکاح است و اگر ماه فرس قدیم آنها را رعایت نمایند بهتر
 زیرا که ظاهر بعضی احادیث دلالت بر آن دارد اگر روز نهم ماه و
 روز نهم هفته در سعادت و خوشی با یکدیگر موافق شوند و
 حذر و رنج و افتخار که در رعایت یک و دیگر این هفته اولی است
 زیرا که احادیث آنها معتبر تر است در رعایت ستاره سکر
 بودند که بعد از این خواهد آمدان از تعارض میکنند و در وقت
 پروان رفتن سفر که در برابر و بنا شد و گفته اند که عقد نکاح
 کون در میان عی و خطر و عید قربان خوب نیست اصلی ندارد
 و ثبید که اصلش از طریق عامه بوده باشد که در ماه شوال
 عقد عایشه بعمل آمده و از آن خوبی بظهور رسیده **نقص**
در اجتهاد آن ماه در روز دوازدهم از شب جمعه حرم نام گذاشته اند
 که حرام به است در این ماه قتال و عارت نزد عی و در ایام جا
 عامیت ویت بر سر و چون مسلمان شدند حلال دانسته

قتل ایهیت

قتل ایهیت رسالت را در اسیر کون زنان و اطفال عارت کرد
 احوال ایهیت لعنت خدا بر آن ملا عی یا و این ماه شوم است
 بقصد محنت و برکت نباید دیدن و روز اول حرم نزد عی و عی
 عظیم بوده است و تعظیم آن میکردند و اول سال مسلمانان
 و سبب الحرام است که بقیع قرار داده چون الحرام از مکه معظمه
 هجرت نمودند و بعد بنه شرفه نزول اجلال فرمود و در ماه ربیع الاول
 بود اول الحرام را از حرم قرار داده اند که کربلا در دست
 باشد و در دوازده ماه تمام یکم زیرا که پیش از اسلام در ایام جهالت
 عی و رسالت را نمی گذاشتند مثل عام القتل بود که
 ابریه فیل را در و بخوابی مکه معظمه و عام الحزن سالی بود که حضرت
 خدیجه و ابوطالب ریحی الله عنهما فوت شدند و عام الفطو و
 عام الجذب و عام الرضی و عام القتل ازین بزار و حضرت ازا
 بر طرف کله و بنا بر ایهیت هجرت قرار داد و همه فرقه مسلمانان بنا
 تبارج ایهیت بهو کت و سال نو است نزد مسلمانان
 و همه مسلمانان بغیر از شیعو شافعی که بعد از حساب ا
 یث ن نیز از اول این ماه است سال نو ایهیت و روز و ایهیت
 اما ماه و این روز را تعظیم نمیکند از برای حکایت که بعد از سال

رومان با اکثر فرماندهان جدا جدا ایشان از خروج حضرت اسکندر
است و حسب بهر دو از فرای پست المقدس که بخت انظر
خراب که حسب بخوش از بادش هر کس مرگش است و حسب
نبود و بر همه از جنوب حضرت ادم است بدینا و از دیگران
دار فلک با سلطنت ابو ترک بنی یافت است و عود سپارد
و دیگر از پادشاهان از سیاحت و قتل از پادشاهان در خروج
چنگیز خان را بعد از ممانند و نهار از خروج عیسای در سال
یازدهم پادشاهان را طیار بوس قیصر و حکومت فخر الملوس در بهر دو
و در وی هجرت چهارم بود در خلق و حکومت فیقوس برادرش
در بطور و با ولایت نوسینا و ولایت طراخ و ناکر نارنج
بهود است و نایب این خطا از جنگ که ن اسکندر است بیان و
لایت و کتیدن در صهار بد و ولایت خطا و اهل عین از خروج
آیین ع این آیین و خطا نهار از خلق است که
و القریب است و اری و بنادر و شتبار از حکومت چنگیز خان
و بعضی از فرماندهان از قتل که سکنا شایع و بر سر است که
از آن و بر حضرت عیسی با همان رحمت و بعضی جدا جدا
ایشان از وفات بشعور است در و بیان و ترک که بر انظر

در این است

در اینجا است که علم علم فرنگ و اری دار امنه و نهار ای قاطبه
در اینجا میباش که از با مطلق فرماندهان پات میگویند و حسب
جست و در کجا را از خروج تیغ آلا که بر اسعد بنج بود که ملوک خوب
از اولاد و از اهل راجه است و بعضی از خواستند که شهر صبا
و پادشاهان بنی عمر میگویند و حساب را امنه و کرب از
ایچ کلید است ابرو دان که کعبه ایشان و همه نهار ای است از
که میگویند که اول کلید است که بعد از حضرت عیسی است
این کلید است که بر جوی پیغمبر در اینجا است و نهار ای
بجز جوی کرده اند و بعضی میگویند این کلید است در زمان عیسی
سخته شده و حساب خازنم و از کج از رفیق بنمور است
بالبر زکوه و دشت قیاف و منجی الحال بعد از تاریخ
ایشان سه قسم است که از تاریخ خواجه نصیر علیه السلام و دیگری
از تاریخ جدید مرزا الخ است و دیگر از تاریخ جدایی سلطان
ملک شاه سلجوقی و حساب فارسین از حکومت
بزرگوارانیم است که پادشاهان بود اندیم بر سر حدیث
در اول مهم و بعضی حضرت ذکر با منجی است و در بنج روز
ادریس داخل برشت شده و در سیوم ایچ ماه حضرت

در سف از چاه خلاص شد روز چهارم این ماه قصر غرور خراب شد
روز پنجم این ماه حضرت جعفر از دریا با نر ندم عبور کرد
روز ششم این ماه حضرت موسی در طور با حق تعالی مکالمه کرد
روز هفتم این ماه اهل بیت را کافران کوفه شوم در کربلا
محاصره کرده اند روز هشتم این ماه تا سوا میگویند اب فرات
را بر اعلیت بسته اند و اهل بیت روز حضرت یونس از شکم ماهی
پروان آمد و در ایامی و در نوس و نوس و نوس و نوس و نوس و نوس
شدند و در نهم این ماه نقی حضرت سید الشهدا امام
السجاد حسین بن علی صلوات الله علیه و آله و سلم بر شهادت
و این روز را روز عاشورا میگویند و در روز عرق دانه و شنبلیله
روز شانزدهم این ماه تخم بر قند از بیت المقدس بکعبه واقع شد روز
هجدهم این ماه عذاب حق تعالی بر اصحاب قبل واقع شد و نوزدهم
روز بیستم این ماه وفات سجاد است **هو المظفر** بجهت آن صف نام
کنایه شده اند که صف بخت بجهت زردی که عبارت از زرد
شد و سیدان میوه و در دشت ن برک در خلد و در
در نیمه ماه بفرموده درین ماه نیز خانه ها خراب میگردد
و چون برنشد از برای عارت کون بر یکدیگر و صفرا بید عارت

بسی صفرا

بسی صفرا گرفته که بخی خا بگرفت که بعد از حرم او طایف و خانه ها
خود را میگردانند و حرکت میگردند و خانه میگویند که در آن
اینجا حرکت نکردن از مقام خود بهتر است از بر سر سفره
اول ماه ۵۵۰ سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام
را در غل و مشق کردند و این روز را بعضی نقی حضرت امام
زین العابدین علیه السلام گرفته اند و در نهم این ماه مسلم این عقیده
علیه السلام از از قبل یزید و الدار زاده کعبه را بخواست و در روز
از انداخت و خراب کرد و ستونها را با شش سوخت و مسلم
سر دارش را قبل از آن ملعون و با این زبرد از زرد در آن خبر
البلاد جنگ و در نهم روز حضرت امام محمد باقر متولد شد
یک روایت و در روز هفتم این ماه بر دایره حضرت امام حسن
وفات یافته و مولود حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در دنیا
بود و هجدهم این ماه حضرت امام رضا علیه السلام وفات
یافت و در بیستم این ماه اهل بیت واقع بدیده شدند و در نهم روز
جابر بن عبد الله انصاری بکربلا آمد و حضرت سید الشهدا
زیارت کرد و کربلا از پنجم زیارت آن حضرت بنامده اند
در روز بیستم امارت و خلافت اینجاست باد لاد عباس
رسید و در سیصد و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست

از برای ایشان بیعت گرفت و عید سبزه سفید خدیجه شد و شب
پناه مانده حضرت رسالت پناه و حضرت امام حسن علیه السلام
وفات یافتند و روز اخر انبیا هلاکوفان کوفه را خراب کردند و در اخر انبیا
روز امیر مکتور مردم را قتل عام کرد و **رج الاول** بهار عربیه و این ماه
و ماه اینده بعد از آن **در اول انبیا** وفات حضرت امام حسن
است و امامت بحضرت قائم عظیم العلو و السلام منتقل شد و
در **شب اول انبیا** حضرت رسالت پناه از مکه به مدینه هجرت
کرد و در آن سیزدهم بعثت و آن شب غنیمت بود و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام در سیزدهم شب برائتی بحضرت خواهر و حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه و ابی بکر را شریف فرمود و در حج آن
مشرکان بر در غار آمدند و حضرت سهر روز در غار ماندند و روز
چهارم بر آن امدد متوجه مدینه شدند و روز دوازدهم این ماه مدینه
مدینه شد و در **ششم انبیا** یک روایت حضرت امام حسن علیه السلام
وفات یافتند و در **نهم انبیا** عقیقه عروبه خطا بیست و این خطا
دارد و بان ارباب سیر و تواریخ ضبط نموده اند زیرا که علمای سیر
محقق ادویه چهارم فرموده اند و مستند شیعه در حدیث صحیح
صدیق است و این در تعبیر بزرگ شیعیان است و اما این
ادریس شیخ مفید و بعضی از علمای شیعه میگویند انبیا هم بر روز

دو شب چهارم و یکشنبه ششم و عشرین انبیا شد و در **نهم انبیا**
فرزند حضرت خدیجه حضرت سید المرسلین واقع شد و آن حضرت
در آن وقت بت پنج سال داشت و پشتر نیز گفته اند و چهارم
ماه موت نیز میگوید است و در آن از عمر علی علیه السلام شش
بود و خلافت ناحتی او را مسلم گویند و در دهم نیز روز حضرت
رسالت پناه مامور شد بقتل یهود و عیبه الله انیس را چهار
پاچه نوذیر و کرب و ناچار بر کشتن ابو رافع برادر کاتب شوم
صفیه بنت حنی بنی امیه خطیب و در **نهم انبیا** مولود حضرت رسالت
پناه است بطریق بیست و نهم و اما شتر در دوازدهم انبیا میماند
و نیز در سیزدهم مولود حضرت صادق و در **چهارم انبیا** حضرت
ابراهیم با نمرود جنگ کرد و حصصا پشته را و کشت و تا نمرود را
بزنید و کشتن را املاک کرد و در **نهم انبیا** حضرت داود جنگ
جالوت رفت و در **پست و دوم انبیا** جهنم شد و تمام شعله از
انکه سید صدرال در انبیا کار کرده بود و در **پست و چهارم انبیا** حضرت
موسى علیه السلام بنی عیسی را کشت و در اخر این ماه سفینه نوح
بجود فرار گرفت و **رج الاول** در **چهارم انبیا** مولود حضرت امام حسن
علیه السلام است و در **نهم انبیا** التوکل عباس بن محمد منم رفت و پشتر

مولودادی را در جمیع اینها میباشند و بعضی میگویند که گفته اند و در دهم
اینها مولود خواهد است و در سیزدهم اینها مولود حضرت ابراست
و در نهم اینها حضرت رسالت بنیاد از شعب پرده آمد و بعد از
پناه از هجرت در پنج روز حضرت فاطمه را پناه ولایت بنیاد تر
و پنج نهم در آنوقت حضرت فاطمه علیه السلام سیزده سال داشت
و در پنج روز نهم حضرت آدم قبول شد و این روز را استغفار
میگویند و دعا هم داد و در پنج روز مستجاب شد و این دعا و کلام
حسنی مشرب حضرت امام حسن علیه السلام بود و بعضی گویند
قبیل را در پنج روز میگویند و در نهم اینها ابراهیم فرزند رسول
خدا صلوات الله علیه را از دنیا رفت و در نهم اینها معاویه پادشاه
شد و هم این روز که دامن چشمش گردید و بعد از سال امارت شام
که بود و پست سال سلطنت منفرد ابراست و بعضی نوزده
سال گفته اند و این واقعه شصت و نوار سال استین هجرت
بود و در زمین از وجود حسن ان سگ پاک شد و در سیم
و سیم اینها منافقان کوفه مخفی را نود و در آن چهارک حضرت
امام حسن علیه السلام زنده و در پست چهارم اینها فتح پذیرا شد و
در پنج روز جمع طهارت را در خورشید و در پست پنجم اینها وفات حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام بود و در پست و ششم اینها بیعت حضرت

در کت

رسالت بنیاد است و اول روز است که در دنیا کلام لا اله الا الله
گفته اند و روز این روز است و ثواب بسیار دارد و در پست
یکم اینها و در ششم اینها حضرت امام حسین علیه السلام از دنیا
رفت و آن روز در مدینه منوره که عظیم است و در پست و نهم اینها معاویه پادشاه
شد و در نهم اینها حضرت امیر کبیر را در شام کشته اند و در شصت و شش سال
یعنی آنست که در بنیاد مشغول شود و در نهم اینها و اصرار همه نعمت که هر روز
باید و نمایا و در دهم اینها کربلایم هجرت بود و در ده ماه مبارک
رمضان واجب شد و در سیم اینها مولود حضرت امام حسین است
و در پنج روز از حضرت که از مدینه هجرت نموده و در ششم و شصت و شصت
مکه معکب شد و در شب نهم اینها مولود حضرت صاحب الزمان
السلام و آن شب کبر البرات است که بعضی شب قدر حق تعالی
با همه معصومین شفقت نموده که نیکه نوبت علی خیر باشد
و در پنج شب نوشته می شود و در سیم اینها نوزدهم حضرت
شهر رمضان المبارک منع فرمودند که رمضان بگویند باید گفت
بلکه شهر رمضان در رمضان از جمله اسماء است و در پست
رمضان سنگ که را گویند که از حرارت آفتاب باسید باشد
و در رمضان بعبور شد حرارت است و متعارف بود اینها

شدت حرارت کرم و در روز اول اینها که سال و دیرت بکرم
 هجر بود مایل به تاخیر ملعون با حضرت امام رضا واقع شد
 و آنحضرت را زنی عجمه خود کرده امید و در **اینها** حدیثی که در فضیلت
 یافت و در **نیمه اینماه** مولود حضرت امام حسن علیه السلام
 و در **شب هفتم اینماه** ليلة القدر است و در روز شش و نهم
 بدر کربلا واقع شد و اول فجر که در اسلام و در سینه روز بود و در
 شب نوزدهم **اینها** موافق حدیث بسیار و قدح حاج را میگویند
 در صبح اینمعلم ملعون ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام زد و در **شب**
اینها سال هشتم هجره فتنه مکه تعطله رو داد و در سینه روزی علم
 السلام پابر کف پیغمبر نهاد و بنا را از کعبه انداخت و در **شب**
پنجم اینماه معراج حضرت رسالت پناه واقع شد و در **شب**
 شب حضرت عیسی از ظلم جووان با همان رفت و وفات حضرت
 یوشع بنی نون و حضرت عیسی علیه السلام در سینه شب واقع شد و **شب**
پنجم ليلة القدر است و اسم او عبد الله بنی امیه انصار است
 و **شب قدر** شیعه است و پنجم اینمعلم شب قدر شب نوزدهم و **شب**
 ششم و یکم است که باید اینمعلم شب را اجتناب داشت که تا شب
 قدر را در میانند و نزد قرآن تمام از آسمان بر دنیا از **شب**

از جانب امیرالمؤمنین در سینه شب بود و **شب** و **پنجم** شب قدر سینه است
 و در اینمعلم در **شب** سیم اینماه محفل بزرگوار است و در
 شب ششم نور است و در دوازدهم و در **شب** سیزدهم و در **شب** هجدهم
 بنور و در **شب** بیست و چهارم قرآن **شوال المکرم** یعنی شوال و در
 المومنین از رتبه در سینه ماه از زیاده میشود و گناهان مومنان
 و در روز دوازدهم مبارک رمضان و در **شب** و در **شب** و در **شب**
 اولش از لیالی اربع است و ماه پانجم است و در سینه روز در کار
 عالمیان در حین نخل نموده یعنی زینور از بر صفت عیسی و در سینه
 ماه عقد عایشه با حضرت رسالت واقع شد و در **شب** و در **شب**
 عروزه احد واقع شد و بعضی در **شب** و در **شب** و در **شب** و در **شب**
 نیمه اینماه مقتل حضرت حمزه بود و در سینه روز انصاف امیرالمؤمنین
 بر گشت و از اینماه ایام خوب است که حق تعالی قوم عباد اهلک
 کرد و در **شب** و در **شب** و در **شب** و در **شب** و در **شب** و در **شب**
 و اهل سنت بسیار دارند و در کربلا و در **شب** و در **شب** و در **شب**
 و اینمعلم روزی ایام تشیع و در طریقی شیعه نیز دارند و در **شب**
 اینمعلم روز خواه مجمعا و خواه متفرقا و اکثر عبادات حضرت رسالت
 در اینماه بود و **شب** و در **شب** و در **شب** و در **شب** و در **شب** و در **شب**

و عوب در ایام جاهلیت تعظیم آنها و ماه دیگر در حبس فراد و اف
 شد بیکر و اند در روز اول اینها حق قضا و عده ثلثین بیکه الیهات
 بحضرت محمد و او در **پنجم** اینماه حضرت ابراهیم و اسماعیل خانه
 کعبه را بنا کردند و در **نهم** اینماه و در لایق است حق قضا و نین را
 کرد و اول ریحی که حق قضا و نین است و در نین اینماه روز بود در **پنجم**
 روز نین است **یکه** اطرام اول ماه است و ایام معلومات ده
 روز اول اینماه است و معدولت ایام ششمین در روز اول ایام بیکه
 معدول شمس از برون سوره برات جمله مظهر که بکفار و شمس بخواند و این
 خدمت می کند که در سوره انجیاب مر القیوم علیه الصلوة و السلام
 تعویذی است در روز نین در حضرت خلیف متولد شد و در نین روز خفایا
 اورا خلیف خود خواند و در نین روز فاطمه را به او دادند و بر او است دیگر **سم**
اینماه نوبه آدم و اف است و در نین روز حضرت امام حسین متوجه
 عراق شد و بر او است و در نین روز و در نین روز و در نین روز و در نین روز
 اینماه و در روز **نهم** اینماه روز نین است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم از غوغای غلبه شمس **نهم** اینماه روز نین است که حاجیان اب
 بر میدانند از کوه مظهر و در ارک می بینند از بر رفتی در روز دیگر
 بعرفات و در نین روز که ششمین است و در نین روز که ششمین است و در نین روز که ششمین است

در کوفه خروج نموده روز **نهم** عرفات است مسلم اینم عقیقه اینماه
 در نین روز ششمین شد و در نین روز آدم و حوا یکدیگر را شناختند
 و این روز است که باید شصت هزار کس از شیعه و سنی و زیدیه و علوی
 و خوارج و عرفات جمع شدند اللهم اجعلنا من المومنین بعرفات
 بجن محمد و آله و در نین روز حضرت رسالت پناه شد ابواب مسجد
 خود نمود و در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام را باز گذاشت و در
 روز این زیاد ملعون ثانی بنی عمره در استسید کرد و بعضی میگویند و
 معراج در نین روز و اف شمس و همچنین ولادت عیسی در نین روز بود و **نهم**
اینماه عید الفصح است و خواندن توبیخات در و هر اول اینماه برادر
 ده مرتبه سنت است و در روز عید افعال عمره منع حاجیان شنبه و
 افعال حج سبیلان تمام میشود و در نین روز حضرت ابراهیم حیات
 که سمجیل را قربان کند که در دعوی که سفند برسد حضرت میراث
 از بهشت آورد و در چند حدیث وارد شده که آنجا را میجو است
 زبان کند و هر دو با سخن قایلند و در نین روز پنج هدر واجب است
 در روز و در نین روز که مایق حرام است با لاتفات بر حاجی و غیره
 و باز آدم و حوا در **نهم** اینماه و در نین روز که ششمین است و در نین روز که ششمین است
 حرام است باید که در نین روز اهل حاج و در نماز مانند و شب در اینماه

گفته و در **جهدم** اینها عید غدیر است که رسول خدا حضرت امیرالمومنین را
 بر امت نصب کرد و او را خلیفه گردانید و عاقبت صحابه برگزیدند و او
 قرار داد کار کردند و مخصوصا عمر بن خطاب و معاویه شدند که آنحضرت خلیفه
 شود و در سینه روز وفات آنحضرت رسول الله واقع شد و در سینه روز
 عثمان بن عفان را کشتند و در شب **نهم** اینها روز قاف حضرت زکریا
 واقع شد و در شب **پنجم** و **ششم** نوبه بر آدم نازل شد و در شب **دولم**
 روز بساط است و بر اینها در شب **پنجم** و **چهارم** در فراس حضرت
 رسالت پناه خواهند و این قول ضعیف است **در شب چهارم**
 نبر فیکویند که بر از اشی آنحضرت خواهند و در بعضی روز نقد خانم واقع
 شد و اینها و لیکن آنکه در آن حضرت امیرالمومنین نازل شد و اینها روز
 میباشد است که حضرت رسالت پناه با و در بخوان میباشد کرد و اینها
 در سینه روز جزیر قبول کردند که به هندی و در **شب پنجم** و **ششم** سورۃ الان
 نازل شد بر آنجا و در **شب پنجم** و **ششم** و بعضی **شب چهارم** عمر بن
 خطاب را کشتند و اینها تقریر عام است و در سینه ماه در سال در کتب
 و معتقد است که حضرت عقیق حضرت امام حسین فرمودند **فصل چهارم**
در بیان رخت بدانکه رخت جزو از اجزای رخت در روز
 و اصطلاحات و ران مختلف است اما رخت منقره شب

در روز که در صبح گویند **پنجم** و **چهارم** رخت است و در رخت
 رخت و قیو و هر دو رخت رخت ثانیه و در ثانیه رخت ثالثه
 و کاه رخت میگویند رخت را بر دو روزه جزو در روز خواه
 بکنند و خواه کونا و همچنین در شب کاه رخت که اطلاق میکنند
 مذکر که مختلف است بر باد و کم چنانکه وارد شد و در اخبار که ارض
 تا طبع اقصای بر رخت است که شبانه روز رخت چهار
 یا **پنجم** و **چهارم** است و در شب رخت برقیل است و در رخت
 اقصای قیو و شفق و این است که یک رخت و در بعضی رخت
 ما و نیم خیر است و قیو تا یلند با اصطلاح اصحاب شیعه و اصطلاح
 منجلیان و حقیقت و معهود دارند و با قیو در آن تفاوت بسیار است
 که در کتب و شفا آفرین بر آن است موافق قرآن و احادیث
 و اینها در کتب نیز است و در کتب نیز است و در کتب نیز است
 چون اوم را از اینها در اینها در اینها در اینها در اینها
 و اختلاف ملائکه در سوره اوم بودند چون سر بر داشتند و میان
 روز که سید سال بود و رخت سال باشد مشغول قیو در آن بود
 و از نظر نا عسر که در رخت سال باشد مشغول قیو در آن باشد
 از قیو که شجر مندر جزو ناه فیکو نوبه او قبول کردند سید سال بود

و آن عصر تا شام بود و موافق حدیث دیگر و بنا بر آنست نزد حق تعالی
 و آخرت بکر و زاینخ طایف و عباد ائمه است هزار سال کفر و همد هزار
 سال از اهل بیت حضرت رسول و ائمه و حکومت ایشان است که باقی مانده
 و است هزار سال از سایر خلفای و غیر ایشان است و پنج هزار
 سال از سایر اهل عذاب و دوزخ هزار سال یکبار دنیا را خراب نموده
 و بعد از آن ایام و ملاحظه و موقوفه بین دنیا را هفتصد سالند که بگوید
 خواهد بود **اما ساعات دنیا** و آنچه در پنج ملکون که فی سکنه نرسیده اند
 است از اصحاب رسد ضبط کرده اند و موافق حدیث نیز درست است
 پس میگویند اهل رسد که عبادت دنیا بر یکبر یکتر است و ایندلی مقوله
 از کوشه است که گفتگ و در چهل است از ائمه و مشرف تا ائمه نهایی
 معبود که جز این خالده است و اهل انبیا و معبود شده هفت قیمت عرفی
 نموده اند و هفت مبداء بر آن قرار داده اند و در هر مبداء یکم ساعت است
 میشود و در پنج صفت حصه را با مطلق هفت اقلیم میگویند و ساعت در آن
 اول مبداء و دوازده ساعت و نصف است و غیر بقا و در وسط آن طویلی
 سیزده ساعت است و در مبداء دوم سیزده ساعت و در مبداء
 و در وسط آن سیزده ساعت است و نصف سه مبداء سیم
 سیزده ساعت و نصف یعنی بود و در وسط آن چهارده ساعت است

و مبداء چهارم

و مبداء چهارم و در وسط معبود است خواب است طویلی چهارده ساعت
 و نصف ربع بود و در وسط آن چهارده ساعت و نیم میرسد و مبداء پنجم
 پانزده ساعت است و در وسط آن پانزده ساعت و ربع میرسد و مبداء
 ششم پانزده ساعت و ربع میرسد و در وسط آن پانزده ساعت
 و نصف میرسد و مبداء هفتم پانزده ساعت و نصف ربع باشد
 و در وسط پانزده میرسد و آنچه از احادیث ظاهر میشود و در عده
 معبود پانزده ساعت است و به هفت و اجد و نوزده ساعت و چهار
 میرسد و بجا نرسیده است و شش و شش و در ذکر اقالیم بیان
 آن میشود و اما آنچه مشهور است ساعت معبوده پانزده و ربع
 میرسد و مشهور است که امر بخور کوه کانی در ایام جهان کبری
 در وقت چنان بجا نرسیده در حالی ابر را کوه که چون نماز
 شام را کرد افتاب طلوع کرد و در وقت نماز خفتن نیافت **فصل**
چشم و احکام روز و نوز و از آن مختصات جمیع است و
 برینج نبوده است در میان اولاد آدم و آن خوب افتاب است در
 نماز هر پنج صحرای اول سال نوز است و اول بهار است و ایندلی
 خوشتر است احادیث در فضیلت بزرگوار از این روز بسیار
 و این شده اما اگر نوز در **یکشنبه** صاحب سال افتاب بود

در احکام روز و نوز

بزرگان و ملوک میانه بود و زخما از آن و چینه و صور کند و گشت تا
افت رسد و برن و سر مالک بود و در غنای بسیار بود و چون دکنند مردم را
بود و اکثر شکوه بود و در فصلی چهار باران بسیار بود و خدیجه مردم تنگ است
و حرکت بسیار به چشم و تابستان گرم بود اما زمستان بسیار بود و اکثر روز
روز دوشنبه صاحب در قریب است و حال بادش نام نیک باشد
و با قوه و عظمت باشند و دیگر مردم را کار بسیار بود و نعمت جوان و در خوا
ارزان و غلبه بود و حال بازرگان و معاشان خوب بود و با منفعت باشند و
تابستان گرم بود و راحت و گنجینه و پاپیتر شکوه بود و زمستان
سرمایه بود و بسیار به چشم و فتنه و حرب کم باشد و مردم
پس وقت در آید و چهار بار به چشم و نور و ملک بود و عمارت و حرم بسیار
اکثر روز **روز سه شنبه** صاحب در هیچ است حال بزرگان
ملوک و سلاطین شکوه بود و کار مردم و دیگر بستان بود و کس از مردم غم
و اندوه بود و کار بسیار بسته بود و در هیچ نگران بود و فتنه و استوب حرب
و اراجیف بسیار بود و کز نخلان و حشرات بسیار باشند و در
زمین شام افت رسد و چهار بار بسیار بود و ضایق بنایه شوند و در
فایز و راحت را افت رسد و قحط و خشک پدید آید و از زانی شود و باران
آن دور آخر شکوه و پاپیتر به چشم و در تابستان که ما و خشت بسیار بود و

بیشتر رخنه

و پشتر رخنه از آن بود و در هیچ نجات و در میان مردم بسیار
که هزاران بر هزاران پر و ن اینند و زنان با سواران خصوصیت کنند
و طلق نمانند و در میان سربازان مخالفت پدید آید و کی از
ملک شود و از جانب مشرق بزرگی بچیرد و بسیار باران بود و اکثر
پس وقت و پهنایه بود و زمستان بنات سرد شود و بعضی از شکوه
افت رسد و گرم پدید و آب چشم بسیار بود و اما کراں بود و حراحت
و نبل بسیار بود و کار و معاش را خوب بود و اکثر روز **روز چهارشنبه** صاحب
نخستین سال عطار بود و لیکن دلیل کند که در آن سال فتنه و شورش و
حرب و معاش و جنگ بسیار بود و زخما کراں شود و چهارم و ششم
از کراں و خشکی بود و در اکثر روز بود و در حد و کبکان و طبرستان و حراحت
اشکاف و نخلی خطر بود و کار مردم بسته شود و تجارت را زیان رسد و نقصان
از زبان مردم عامه و نادان از حقیقت بود و علما و اهل صلاح را تنگ بود و
ایشان را کم و کدر است بود و با یکدیگر کینه و حسد برند و فتنه و بعضی از مشاغل
باشند و باران بی منکامی بسیار و سیل بسیار بود و احوال طایف
متغیر بود و گاه گاه بیهوده رسد و در عابار سلاطین عاصر شوند و اکثر
بهر هزاران کینه پیدا کنند و بعضی از شکوه و پاپیتر به چشم و در تابستان
بسیار بود و باو غنای خالص بسیار بود و چینه و پاپیتر کند و حراحت

نیک بود اما وقت بهار اندک افت رسد و حال میوه بسیار نیک بود
 و در سبب آن خشکی و کرب بود و در لای مردم با ترس و بیم بود و راه کار
 و برف در سبب سوزن می شود و اگر نور در روز **پنجشنبه** صاحب سال
 مشتمل باشد در آن سال علما و فقهاء و ادب و حفاظ را نیک
 بود و بزرگان از غیبت بخارج بسیار بود و احوال ملوک و سلاطین و دولت
 نیک بود و حوادیس ایشان برآید و حال در ایشان نیک بود و نباتات
 خوب میوه میوه و گنجد میوه باشد و در بهار باران بسیار بود و اتفاقا
 نیکو آید و تابستان میوه بود و بهار گرم بود و اگر میوه و اقربا بر شمع میوه
 بود و چهار بابان بسیار شوند و حال زنان و کشیکه با ایشان سرور
 کار دارند مثل عطار و گوهر خردش و صباغ و زرگر و شویان و سپید و بکار
 بود و رونق دارد و سینه در میان مردم کم باشد و در روز و حال مردم بار
 برتر شود و خداوند طاعت مشتمل بر همه حال روز نیک بود و اگر نور در روز
جمعه باشد خداوند سال زهره است حال علما و قرآن خوانان و زکاة و عیال
 نیک بود و حال حیوانات نیک بود و حال ملوک و سلاطین نیک بود اما بزرگان
 مشغول خود باشند و بهر گرفتاری باشند و بتعب افتند و مردم را الهو
 لعب و طلب و شاد بسیار بود و نکاح بسیار بود و پندار کار انداخت
 خواهرهای چند و بر بکار انداختند و در بهار باران و حاد بسیار باشد

و زمان دیگر

و زمان زمستان میوه اندک افت رسد و در بهار میوه بسیار شود و در خلاصه
 باشد و عمان جزایب شود و در بهار در میان مردم کم شود اما حال
 و گشتنها در خوف باشد و تابستان گرم باشد و بهاری بسیار
 شود خداوند این سال را حال نیکو بود و حال مردم و دیگر در تراز
 باشد و اگر نور در روز **پنجشنبه** خداوند این سال را حال نیکو
 لبین رنج و غم دالم و خلاف و گفتگو بود و میان سلطان و رعیت
 پیدا شود و در سبب آن که مردم و جوهر بسیار نیک بود و انجیر را
 رسد و باران و سبب بسیار بود و سلطان بهار سخت پیدا
 کنند و دهند و سبب آن را افت رسد و طمع و تیر و کیک
 و اگر مردم بسیار بود و بزرگان را نیک بود و در زمین طریقت
 فتنه و آشوب و مخالفت پیدا آید و بی محسوسا شود و در تابستان
 نیز سرما بود و در سبب بهار و ملوک زنان و کودکان بسیار
 بود و حال علما و اهل صلاح بسیار نیکو بود و غسل کم بود و بکده
 روم کم کنند از آن است رسد و از غریب از خیابانها شود و
 میان زنان و مردان پیکار بود و در سبب آن بوش بسیار
 و پنبه در سبب آن کم بکار میوه و پنبه و گنجد و خزان نیکو
 بود و خداوند این سال را همه حال نیکو بود که روز **پنجشنبه**

کل نفسی نورانی

روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
 است که در روز نوزدهم غسل کند و جامه پاکیزه در پیش رو بپوشد و در پیش
 بکار برد و در روز بیست و دوم که در روز بعد از زوال و فراغ از نماز باشد
 و پس از چهار رکعت نماز کند و بعد از آن اول بعد از الحمد بار
 سوره انزلناه بخواند و در رکعت دوم بعد از الحمد ده بار سوره حجه
 بخواند و در نماز دوم در رکعت اول بعد از الحمد ده بار سوره قل هو الله
 احد بخواند و در رکعت دوم بعد از الحمد معوذتین را هر یک چهار بخواند
 و چون فارغ شود سوره بقره بخواند و صبح بخواند و بعد از آن
 بر آورد و بعد از آن این دعا بخواند اللهم صل على محمد و آل محمد الاصلاء
 الموضين و صل على جميع انبيائك و صل على افضل صلواتك
 و بارك عليهم بافضل بركاتك و صل على ارواحهم و اجسادهم
 و رحة الله و بي مكانه اللهم بارك على محمد و آل محمد و بارك
 لنا في يومنا هذا الذي فضلك و رقتك و شرفك و عظمتك
 خطروا اللهم بارك لنا فيما اقمت به علينا حتى لا اسكن
 احدا غيرك و وضع علينا في سقنا باذن و الجلال و
 الاكرام اللهم ما عاب عني فلا يغيب عني عتقك و
 حفظك و ما فقدت من شيء فلا تفقدني في عتقك

عليه

حقی

عليه السلام الا احتاج اليه باذ الجلال و
 الاكرام بعد از آن بسیار بگوید صلی الله علی محمد و آله
 تطاهرين الكافرين الا بقرآن ككفارة كناه بجاهه بدین
 و منقول است که هر که در پنج روز صد رکعت نوبت آینه
 نکند تراود هو الله العظیم بخواند و بعد از آن سید و شصت بار
 این دعا بخواند اللهم هذه سنة جديدة وانت رب
 ملك تدبیر املاك خیرها و خیر ما فیها و اعوذ بك من
 شرها و شتم ما فیها و استغفر لذنوبها و شغلها
 باذ الجلال و الاكرام یا محول الحول و الاحوال حول حالنا
 الی احسن الاحوال تا از سر کار بنیاد محفوظ باشد و هر که
 ابر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که هفت آیه مبارک را
 که شکر است بر هفت سبب در او امیر کلمه آنها در روز نوزدهم
 کاسه چتر عیش و زعفران نوب و بکلام شوی بهر که از آن
 بخورد تا سال دیگر هم الم و عمره بد و زنده دار کند و او را بکند
 زهر در کار کند بعد از آن دعا بخواند ان ینم است سلام
 الله علی نوح فی العالمین سلام قولاً من رب رحیم
 سلام علی ابراهیم سلام علی موسی و هرون سلام علی
 الباقین سلام علیکم طبعتم فاولوها خالدين سلام

فصل سوره
بخار روز بروز نوروز باشد

حق مطلق العجز و در کتاب معجزه دیدیم که غار بسیار در روز
خمس که در اینج را می نویسند بر سر رخ خزر کزنده کمان در نزد این
اعتبار عظیم دارد و تجربه رسیده یا خود نگه دارد و پیام بر پیام
فرستادن که معون سلام علی نوع فی العالمین فصل ششم در ترجمه حدیث
شریف است که مثل بر احکام کوف و حواش و شریح نیز گوید **احکام حرم**
و طلب التبتیم را در این در کتاب مضمون انبیا را و است گفته است بسند
خود در حوادث و قیام حرم که ابتدا رسد است نزد عرب بسیار
بجز از استیجاب هم که نزد ایشان نورد از اعتبار رسد است و اینج
حدیث را تا از شریح حدیث محمد بن بابویه غیر از او است که کاتب است
مضمون کرد در این در بحضرت امین الکتابین امام جعفر بن العادق
فرمود در کتاب حضرت و اینها را پیغمبر نوشته است که هرگاه اول
حرم روز شنبه باشد آن سال را شنبه بسیار است و باد
در آن بسیار و در آن باشد و کندم کران و طاعون در آن
کو در کان بسیار باشد و تب بسیار هر که در آن باشد و در بندان
بسیار باشد و در آن است باز از اینها بسیار است مانند و بعضی از درختان مسوده
و انکو رفت برسد و از زانی باشد و در روم طاعون باشد و در
بایران در آن است و در سیر و غنیمت از ایشان بسیار بدست
می آید و باد است و در این جمیع امور علیه السلام عیشت حق است و بزرگ است و دیگر

در کتب

حرکت در میان چهار پایان بهر سه و بسیار از قولنج عارض شود
و در میان مردمان در مکه و کلام و در مکه و در ولی بسیار باشد و در
سد شمس و جنگ غارت بسیار باشد و در همه بلاد و در
پران و زانی بسیار است خصوصاً در عراق و بغداد و اطراف آن و
در روم و در بسیار باشد. میان عرب و روم کارزار افتد و عرب بر آن
غلبه کند و غنیمت و است در میان بوده باشد و در بحرین و نواحي آن
اختلاف بسیار در میان روم پیدا بد و قیام و خلا در آن بهر سه
و از عرب ترسان باشند و عمال بر ایشان نفع کنند و کباب در آن
بسیار باشد و در آخر سال کسی باریت خرد کند و برین غایب
در آن سال و دنیا و آید و در بسیار باشد و در آن بسیار باشد
و در غنیمت و گوشت و عسل و گنای و پنبه گران باشد و خرما در خشت باشد
کرد و انکو و مسوده و در بلاد همدان و فارس نیکو باشد و در خندان بلاد
روم و بصره و اطراف آن آفت برسد و مسوده در آن بلاد و گران باشد و
کنجد بسیار باشد و در زمستان باران بسیار بیاید و در آن بسیار
باشد و اندکی آفت باشد برسد و ظروف مسی شستنی آن و پیچ
نوک آن باشد و در تخم آن کم باشد و در آن شکار بسیار میزند
در بلاد و بعضی اختلاف عظیم ظاهر کرده و است بدین توبیخ و غارت

شود و کجای از آفتاب و مایل و در سبب بسیار باشد و در یک
ماه این سبب از خون بسیار بکشد و کوبن چنین سبب از کشت است و
نابین با پیل را در چنین سبب کشت و از حشمت نیک است و **در سبب که اول**
خون در سبب سبب زمستان بکشد و در باران بسیار باران و در بعضی
از دشتان و از اعتبار افت بر سه و در هر نام مختلف و هر که در صعب
شاید شود و عمل کم عمل آید و در هر الاثر طاعون و در با هر که و در خرب
انگشت کراتی در خوردن سبب حادث شود و در آخر سبب از دشت و از غله و
دهد بر و است و یک در سبب از سبب سبب و در تابستان معتدل که در
و صیقل خوب و در دشت و در اکثر بلاد عراق عرب بکشد و از قتی بموید
بجز سبب و طایف و حوالی آنها بر سه و در سبب از دشت و بود و کجای دشتی
بهر که در بلاد مشرق و بلاد و جلی از زانی باشد و کوه سفید و سبب
بسیار باشد و کجای سبب از دشت و در باران بسیار باشد و در تابستان
زمانه و سبب از دشت و در کاد و حاکم بهر که در دشت و در سبب بسیار
در دشت و از دشت و در آخر سبب از دشت و در سبب بسیار از دشت و در سبب
در سبب از دشت و در بلاد هند و اطفال بسیار بکشد و در دشت و در سبب بسیار
و از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
عادت تا سبب بسیار باشد و کاد و در دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت

این فتنه حادث شود و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
از این سبب و بقتل رسد و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
بسیار واقع شود و در جلیب القدر کشته شود و در سبب از دشت و در سبب از دشت
مستوی کرد و در دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
و یک در دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
و کوه کجی از آسمان ظاهر کرد و در دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
و است باشد و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
عادت تا سبب بسیار باشد و در دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
ستاره عادت از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
و در دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
کشته تمام ماه یا بعضی از ماه مخفف کرد و در سبب از دشت و در سبب از دشت
در دشت و در سبب از دشت زمستان بکشد و در باران بسیار باران و در بعضی
کرم باشد و در باران در وقت سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
بسیار بود و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
بعضی در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت
باشد و در سبب از دشت و در سبب از دشت و در سبب از دشت

کسی بر پیش خنجر کند و در ناحیه مشرق و بعضی از بلاد فارس
غم و دلگیری برسد و زکام و ملا و جیل بسیار باشد و بر دایت دیگر
آب فراوان باشد و شتر حیرات بسیار باشد و باران بسیار بار
و جوب باشد و خضرها عدس مایش و با قلا در خمار از آن حاصل
فراوان خضرها و فارس و همدان و زرت در سب و خنجر بسیار
شود و سب و زردا و دسیر میوه در بلاد فارس بفره و شام نیکو
بعل آید و خنجر و خیار و دلاست مشرق و همان نیکو باشد و نیز
سای جزایر و کشت در خنجر فراوان باشد و لیکن زردیال و هم
کم باشد و در بلاد مشرق اطراف هند و اسکندریه و مغرب بسیار
باشد و در عرض خود و طوایف بسیار باشد و در زستان زفاف
و خنجر زمان بسیار شود و آب دریا طغیان کند و بعضی از بلاد
عراق کند و آب فراوان و نیکو باشد و بهر سبب است
و ماه و در خنجر خطا بدید آید و در خنجر و جیل و باران و در حمال است
باشد و زکام و ملا و جیل اطراف بسیار باشد و جوب بسیار
در مکه معظّمه بسیار و در ازان باشد و لیکن در آن بلده
طبیعت بسیار سرد است و شتر کاد و در هر ناحیه فربه باشد
و در آن سال خاک کو سفند آید بدید آید و در میان مشرق و مغرب

خنجر

فته حادث شود و خارج از ناحیه مشرق بگردان آید و در بلاد
فارس بپیم و در اس عظیم از بعضی سلاطین حادث شود و قلع
در اطراف مشرق و یا جنوب از لغزش بگردان رود و محتمل
است که یک از آفتاب و ماه متخف گردد و در مردم ضلالت
بپرسد و ناله کم و در تر قریب باشد و بر باد مشرق کسری
کند و حایجان سلامت برونند و شب در زبان بپرسد
و در سپهر از دنیا بپرسد و هو سال که اول بحر و زمزمه
شنبه باشد زستان بسیار سرد و برف ببارد بسیار
باشد و در بلاد جیل و ناحیه مشرق کو سفند و سبب فراوان بسیار
باشد و بعضی از درختان میوه و انگور آفت است و در ناحیه
مشرق شام حادث شود و سال طاهر شود از آن خلق بسیار
بپرسد و بر باد مشرق صاحب خنجر و خنجر کند و باد بر دایت
آید و در زمین فارس بعضی از عملها آفت باشد و در آخر
سای جزایر کراخ مشرق و بر دایت دیگر زراعت بسیار
بعل آید و باران بسیار رود و فصل با نیز نیکو گردد و در
در بلاد جیل و هند بسیار باشد و کندی و جوب و عدس فراوان باشد
و آب فراوان طغیان کند و در ناله است و باران بسیار
و در بفره و لیا و فارس و با قلا فراوان باشد و در ناله بعل آید

و در ارزن آفتی بهر که از سر ما و بلا آید و سنا به خندان بلا
روم و شام آفتی بهر که از سر ما و بلا آید و سنا به خندان بلا
و منو و منبج ل بسیار باشد و زرم باشد و در دکان و جوهر و بام
بسیار باشد و زخم و اول سال در جمیع ارزان باشد و منبج
کران و کاه ارزان باشد و عسل و فوان و جزیره و خنجر را آفتی برسد
و مشک و دریا بسیار شود و آفت از سر ما و کرا با غلات خوب رسد
و در بعضی از شهرها کسر باد و آفت خنجر کند و در باد شام آفتی
به هر که در جهان خوب و بوم و اهل عراق قتال پیدا شد و خنجر از آن
عرب گشته شود و در میان عرب و مویشی باشد و در آخر سال
مرگی بهر که در آسمان سنا و بنا به در این پدید آید که غلات
جنگ و کالی باشد و باد سه می عظیم ظاهر شود که غلات ملامت
بعضی ازوز را باشد و در هر که در مسفالین و طاعونی بهر که
و در سال اول محرم روز چهارشنبه زخمی در میان باشد و در چهار بار آفتی
نایب بیمار و غلات و منو و در بلاد جبل آفتی مردم برسد و زخمی آ
ایشان ارزان باشد و باد و بر دشمنان غالب آید و در وقت
و یک عسل و منبج ل بسیار باشد و آب حلیه طیفان کند و در بلاد
شام مرگی بسیار باشد و اکثر اطفال بمیرند و منبج خنجر و در عات
ایشان را غفلت کند و در آخر سال در میان این بهر که در

در منبج ل بسیار باشد که بسیار از زخمیها و عمارتها میمانند
کرد و در خندان خرم صانع شود و در آخر سال حرام کران کرد و در عید
برق عظیم ظاهر گردد و باد منبج ل بوز و پهل و بسیار باشد و
و در میان آب و بسیار بمیرند و در آخر سال در ناصبه فارس مرگی
بسیار باشد و جز کاه نیکو باشد و منبج و غلات بسیار
واقع شود و در شتران کر بهر که در وقت بد مرگی در چهار بار آید
پیدا آید و در فصل پائیز چهار بسیار باشد و در اطراف منبج
جنگ عظیم رود و در وقت پنج و علما بمیرند و بلاد بحر از خوف و قتل
خوار گشته شود و بار معور شود و در میان عرب باد کشتن بسیار
شود و باد شمال بسیار بوز و منبج و منبج کران بود و کتان ارزان
باشد و در رستم و حریر ارزان باشد و نیکو بود و در میان عرب و منبج
آید و باد روم مجید و بزرگی از عرب بنیز مجید و روم دیال منبج بسیار
بمیرند و در فصل پائیز خنجر بسیار رسد و اختلاف در میان
سلاطین منبج بهر که در قشور در مصر و دیالیات فارس حادث شود
در سال اول محرم روز چهارشنبه زخمی در میان باشد و در جمیع
فوق مرشد کند و منو و عسل بسیار باشد و در اول و آخر سال
تب بسیار حادث شود و در میان سلاطین غالب آید و در میان

غالب آید و در زمین بایر و در ضرب بسیار بکشد و در
ناجیه مغرب در زمین کسند و در ضربات دفع شود و بارش آن عیب
مظفر باشند و در ویت و بکر اول سال بارش و در سال بسیار شود
و در ویت باران بسیار باشد و در ضربات باران کم شود و
غلات و حبوبات و در همه بلاد و در زمان و در آن باشد و در کما
بسیار شود و در غنی و فانی کران شود و آب و بخیال کند و در
برسمان حمله پادشاه و در زمان باران غالب شود و در باران
جنگ بسیار شود و در یکی از مشایخ آن کشته شود و در
بعضی از شهرها کسی پادشاه خود خرد کند و مستهزم کرد و کما
زار در اکثر بلاد و در خصوص بلاد فارس شود و در زمان و در آن
دست بر آورند و حکام بر رعایا ستم کنند و باد استند و بزرگ
در خندان را بر کنند و در لحاظ و قطیف و نوای فتنه در میان عوالم
و بادشاه ایشان حادث شود و بادشاه غالب شود و در بلاد
حبشه و اطراف آنها کارزار بسیار شود و در بلاد فارس و در آن
میان سه طایفه فتنه حادث شود و در بسیار در آن بلاد بین
سبب ظاهر که در ناحیه و در این فتنه حادث شود و در بین
مرکز کار بسیار باشد و لیلی که سفندان بسیار کردند و شاید

ما محمد

ما محمد شود و در ویت و بکر حکم قطع غنیه که در اوقات است و
او را بکشد و بکشد و در ویت و بکر حکم قطع غنیه که در اوقات است و
چیزهایی را به باید از نظم پادشاه و نمایان او و در میان مردم کم باشد
و خفی از تنگی معاش و فقار آید و در ویت و بکر حکم قطع غنیه که در اوقات است و
شود و در عیب و در یکی از مشایخ آن کشته شود و در
ولایت ایشان را از ضرب کنند و در میان بر و در میان بتاوند و بعضی از
از تصرف و الیایان مردم بدر رود و پادشاه و در اکثر جا مغلوب شود
و باران در وسط سال بسیار میارود و پادشاه و در یکی از
باشد و از همه طرف بر بادشاهان سپردن این خصوصاً طایفه
زکان خازن و در سمت قطب شمال حرکت کنند و بکوهی و بار
و خرابی بسیار بطریق است و در زکان باجم و در او بزرگ و در
غلبه کنند و خفی بسیار از فقر او و عیب با مال و کشته شوند و در
دار که اسیر سال یا سال آید و پادشاه و در سمت و در
بیکت آید و جین و بید و بی با و راه باید و در راه حادث و در احواله
او را عاری شود که مدت توقف کنند و در احواله و در میان بلاد
مالان باشد و احتمال دارد که لشکر عجم در عراق و حراس جمع شوند و
رسولان از ولایت کفر بکشد و پادشاه آید و در اول سال
کند که کران و فانی عزیمت شود و در زمان فتنه پیدا شود و در اضطراب عظیم

عظیم با این سخنان راه باید و اکثر ولایات کنار دریا خراب شود و بعضی
غارت و کشتنهای بعضی ماکس به است و البیان افند و در نای نینده
و این علالت او با بر پاش غلبه صمد همان خروج باشد و همه جلیل
القدر را کشته شود و دولت علما بسیار باشد و در میان این طایفه
حد و نزاع بسیار شود و اکثر آفتاب کوف کند بعضی ماکس از
نصف و البیان اسلام بهر رود و **موسا** که اول محرور و
جمعه باشد و در زمستان سرما نباشد و باران کم بسیار و آب
جشنها در رودخانه کم باشد و در بلاد جبل صمد و سرخ غله کم باشد و در
در میان همه مردم بسیار باشد و در نایضه نوب کرانه باشد و بعضی از
و خزان آفت رسد و مردم را بر فرس غلبه عظیم و در دولت
دیگر غلات در صحرای کم و بیش که بعضی و کانی در بلاد مغرب و بلاد شرق
و اطراف اندلس است شود و در آن نای بسیار در بلاد فارس و مصر
غلات بصره و عراق بیکو شود و لیکن از جهت سلاطین و محال است
این نای برسد و غلات در جبل عاصم و قوای آن بیکو یعنی آید و اکثر مردم
در بصره کشته شود بکاره بسیار از اتباع او و بصره نای و بیکو
و در بصره بیکو طغیان کند که بنده از حشمت غنی کرده و بادشاه را نای
شاید آن هندوستان بمیرد و از اول ماه رجب الاول نای ماه جمادی
و در نای بسیار در میان مردم شود و خصوصاً در مکه و

و در دریا و در حلق و او را خشم و کلف و قویا و حریف و طغیان
بسیار و زمان آبش غرقند و چند ازند و بسیار از این ان بکمرند
و امیر از شام ظاهر شود و بر بدین حضرت رسالت نایضه
علیه السلام مستولی شود و فتنه عظیم از و بظهور آید و کمر بر
روم خروج کند و در آن عجمان قور کمرند و در زمین عراق خوف
و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود و در بزرگی در شام و بعضی
رسد و در بلاد خراسان فتنه عظیم حادث شود و در اطفال پیدا
شود و فتنه بکامیان برسد و آب چشمها بسیار باشد **فصل هفتم**
احکام کرب و حزن شیخ بزرگوار قطب روانه در کتاب مذکور
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در کتاب
و انبال نوشته است در باب کربن آفتاب و ماه در شهور
اثنا عشره پس در یک **در ماه محرم** آفتاب بیکو و در
ان سال از زانی باشد و در آخر سال در نای و چهار بار در مردم حادث
شود و بادشاه بر دشمنان ظفر باید و از نای حادث شود و بعد از آن
بسلامت باشند **در سال که ماه صفر** آفتاب بیکو و در نایضه مغرب
ترس و کسبانی در در او دهد و جنگ کشتن بسیار در مغرب
به ظهور آید پس در ماه رجب الاول صبح شود و بادشاه ظفر باید و در
که در ماه رجب الاول آفتاب بیکو در میان مردم صبح پیدا یابد و اختلاف

و جنب کبای بدن و شب بزمی این است و اما نایب است
 که اقیاب در سه طایفه باشد و سبب باشد و ماهی که از آب
 و قور و اب است در سبب است ماه بکرت مرآت صفای کرم سودا خشنک
 و در سبب ایام باید طعمها را از کس خورون و گوشت کوس در کس که
 و جوهر فرید دارد و جوهر شیرین و خورون ارج و الوه اندازش و بقول
 غالی بر دوت باشد و تخم نیم برشته و نه قوم است کثرت جماع
 در رقی بجماع و غلبه کرفق چون و بوشیدن بخیر و صفا و نماید
 در سبب ایام غرضه کردن و سهیل خورون مکر بفرود است امانی کردن خوب
 است و علامت عذبه صفای آن است که در روز در مژده و ضعف دل
 به هر سه و خواستش جز با سه و میکند و نفس نشد بکشد
 و جنب نبض و غلیظی و این است و اما نایب است که اقیاب
 در میزان و عقوب و قوی باشد و ماهی که از آب و ابول است و نشین
 لا و نشین از آب و در سبب ایام بکرت مرآت سودا و سبب از آب
 کثرت جماع و قصد کردن و بجماع رقی و خورون و دوا سهیل و کرم
 حلویات و بوشیدن و ریاحین و خورون مویه بعد از طعام و از هر طعام
 شراب پس و سهیل در است خورون غذا و در کرم و زرشک و جوهر
 و گوشت بره و انکور شمشیر و اشالیان بسیار کون است و بزمی
 و خنک و شست فکر و غفون و این و خشکی این اما نایب است

که اقیاب در سه طایفه باشد و ماهی که از آب و ابول است
 و کانون آخر و سبب ایام بکرت مرآت سودا و سبب از آب
 خورون گوشت کبوتر و تخم و بزرغال و بره و کانون و انجیر و بقول
 در پائین و در سبب ایام و از انجیر و حلویات و جنبای کند از خورون طعام
 مایه و اب و بعد از خواب و سهیل و در سبب ایام بکرت مرآت
 وضع است بسیار جماع کردن و حرکت و علامت این بسیار
 شیرین و این **فصل نهم در معرفت زوال** از حضرت صادق علیه السلام
 منقول است که اقیاب را حلقه است زود زوال که در آنجا داخل شود
 و سبب حلقه بنا بر سه دور و ابره موم و موم که در میان جفیف مغرب مشرق
 از دوزخ صحیح است زیرا که پیک و از است نسبت مشارقی و نسبت
 در قرب و بعد و اعتدال و در آنجا از دایره است بعد از آن دایره
 از جانب مغرب زیرا که اقیاب تا در دایره وسطه حقیقه است زوال
 نشانه است و چون از دایره بیرون میرود زوال است و ممکن است
 که همان دایره باشد و تا داخل شود زوال شده است زیرا که تا داخل
 شده است و در میرود زوالی فاصله نشود و لیکن چون ظهورش را
 ما محتاج است بر زمانی و ابره بعد از رعایت میباید کرد و بعد
 داخل شود در آن دایره زوال پس هر چه که است در میان عرض
 تسبیح و تکیه بر در کار در این و بگویند سبحان الله و بحمد

و این پنج سبب خزان است که بان ناطق اند و بلند
 صحیح متعین است از بعد الله که گفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 که زودمانه که زوال در نیمه خزان که از ماهها سر روی است و نود و نهم
 نوروز است تقریباً که اوایل سرطان است و اوایل تابستان که در
 سه روز از زوال تابستان گذشته است و نهایت ارتفاع
 شمس است بر نیم قدم است یعنی چهارده مکتب خلی که از این
 مختلف میماند در عراق عرب طهر می شود و در نیمه نمود که اول ماه جم
 تابستان است و آفتاب پست شده است سر و چهار و چهار
 و ال می شود و قیاس یک قدم و نیم مانده باشد و شروع در زیاده
 میکند و قدم هفت یک خلی است هر چه باشد چون در سنور
 الحلقه گفت باز از مقدار هفت یک قدم او است و چون سایه
 زیاده می شود از هر چه نسبت بطول او است و چون ماهی
 تابستان و بهار آفتاب بلند است و روزها نیز دوازده ساعت
 تا چهارده ساعت و چهارده دقیقه بخشد و این ملازم هر ماه یک قدم
 زیاده می شود و چون شش ماه تا نیمه تابستان آفتاب پست است
 و روزها کوتاه می شود و تا نیمه ساعت و پنجاه و شش دقیقه می رسد
 و ماه هر دو قدم سایه زیاده می شود و در نیمه اول ماه تابستان
 زوال می شود و تا قیاس یک قدم و نیم مانده باشد که نصف خلی

نصف
 و در نصف تابستانه اول که در نیمه تابستانه است زوال می شود بر پنج قدم و نیم
 که میماند و در نیمه تابستانه آخر که اوایل ماه سیم یا نیمه تابستانه است و نهایت پستی
 است زوال می شود و قیاس یک قدم و نیم مانده و در نیمه کانون اول که اوایل
 ماهها سر و چهار است و آفتاب در نهایت پستی است زوال می شود
 و قیاس یک قدم و نیم مانده است از این به بعد و چون اوایل تابستانه است
 در نیمه میماند بهیچ نسبت نیز بر مرکز و در نیمه کانون آخر که اول ماه
 دوم است از زوال می شود و هفت قدم و نیم در نیمه شب باط نیم میماند
 که اوایل ماه سیم است از زوال می شود و قیاس یک قدم و نیم مانده باشد
 از این به بعد و نیمه اوایل که اوایل ماهها سر و چهار است زوال می شود و قیاس یک
 قدم و نیم مانده باشد و نیمه ایار می شود و ایار که اوایل ماه سیم است از این
 زوال می شود و قیاس یک قدم و نیم مانده باشد و در خزان بر نیم قدم و نیم میماند
 در هر ماه و این پنج سبب در اصفهان تقریبی است و از نیم قدم بیشتر
 میماند در خزان و قیاس بدو شصت قدم میماند و پنجین در مابقی و شش
 بهاء الدین محمد رحمة الله علیه گفته است که می در نجف اشرف ملا خط
 نمودم تقریبی است پس آنحضرت فرمود که ظاهرش زوال آفتاب است
 که چوبی برادر که گذرد و چهار انگشت طول آن پست پس چهار انگشت
 از این برین و در هر دو حرکت کنند چون آفتاب بر مرکز آید است آن شش خلی

در از است در چنان آفتاب باشد و یک باشد و چون آفتاب
بنایت ارتفاع میرسد بنهایت کی میرسد بعد از آن شروع در زیادتی
میکند چون سایه زیاد شود ظاهر میشود که آفتاب از وسط آسمان گذشته
است و بعد از آن سایه یکبار به زیاد شود تا وقتیکه از وسط آسمان طلوع
و چون زوال شد در برابر آسمان کشیده میشود از جهت آمدن رحمت
و باز در ده میشود و حاجتها را عظیم بخوانی **صلی الله علیه و آله و سلم** و در این وقت
زوال است که زمین را هوا کنند که پست و بلند بنامند و بعد از آن دایره
یکبار در چند دایره فراع تر باشد زود تر ظاهر میشود و در مرکز دایره چنانچه
نصف میکند بخردی که سرش تیز باشد و طول این چوب میباشد مخداری
باشد که سایه آن داخل دایره شود اگر در از تر باشد که فاصله و چنانچه
خروج پشته شود نیز ظاهر میشود و چنانچه باعتبار اختلاف غیر مخصوص
حرکت آفتاب اگر فاصله کمتر باشد گفته اند بهتر است و بسیار که میان
چوب بر مرکز دایره راست باشد که از سر این چوب هر طرفی از طرف
دایره بعد مساوی باشد و استقامت این چوب نیز باشد و قوی شود
بر بسیاری و چنانچه بر سر این چوب که از رند و بر طرفان دایره بگردانند
که اندام هر طرف مساوی باشد و اگر پشته دایره را چهار قسمت صحیح کنند
به پر کار و غیر آن در بسیاری با چوب را به چهار طرف تا سر چوب تا خط

نمایند که چون سایه این معیاس را داخل دایره شود نقطه آن
گذاردند از این سایه یا غیر آن و چون سایه بیرون رود از دایره
چرخ و جو نیز نقطه بگذرانند و میان حقیقی آن دو نقطه را از پر کار
یا غیر آن درست کنند و از این خطی درست کنند تا مرکز دایره
و اگر ستاره بگذرانند و از آن خط کشیده شود بهتر است
و آن خط نصف النهار است پس سایه را به این خط رسیده
و بیرون است زوال شده است و چون سایه به سر معیاس این خط
بیرون رود زوال آفتاب از نصف النهار شده است و چون سایه
سر چوب در میان این خط است از نصف النهار زوال باقی است و اگر
بعد **مفضل هم در رکود شمس است** در وقت ظهر
بغیر از آن که در آن آفتاب در مقام خود رسیده که بصورت از طرف
سمت منقول است که کمال کردم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از
رکود آن آفتاب در وقت ظهر که بجهت سایه رنگ میکند حرکت میکند
با سرعت چنانچه پس حضرت از آنند که چه صغیر است چنانچه درین
از درجه مشکل است پس که توانا تا قابلیت جواب در این مسئله
چون آفتاب طالع میخورشند از دایره این سایه بالا افتادند از
زشتی در گفته اند در شمع از شعله آنرا از زشتی که جمع افتاد
از این باشد که آفتاب بیست مغرب میکنند و پنجاه از زشتی

دیگران را بجانب مشرق و چون جمیع کواکب و فلک از غایت طلوع و حرکت
 دارند تمییز فلک اطلس از مشرق بجانب مغرب در شب با زوری
 یک دور حرکت میکنند و حرکت اصلی ایشان از مغرب بجانب مشرق
 است و آن در شمسی صد و شصت و پنج روز و بیعی لغز یا یک روز
 مابین نحو حرکت میدهند تا وقتی که اقاب بوسط السماء رسد و شعاع
 اقاب از در چهار مشرق بیرون رود پس چون بیان آسمان میرسد
 میگرداند اقاب را فرشته که مسمی است بفلک نور پس طرفی که بجانب
 زهی است بجانب آسمان مرفند و طرفی که بجانب آسمان است
 بجانب زمین افتند و بحسب ظاهر اتحاد و دلالت میکنند که شمسی را
 تدویر باشد و علمای هیاه اثبات نکرده اند فلک تدویر از جهت
 شمسی را نفی نکرده و در بین حرکت شعاع اقاب طواف عرش میرسد
 و این وقت تسبیح فرشتگان است **فصل بیستم** حاکمان عرش و
 مکان سموات است و در بین حالت فرشتگان همه مشغول
 تسبیح شوند که منزه خداوند بزرگوار همه تعالی بر سر است و همه بندگان
 موصوف است و نسبت خداوند بفرمان معبود در حق و خداوند لطیف
 و ستایش میکنم خداوند بزرگوار منزه است از آن که او را زنی باشد یا
 فرزند چنانچه عظیم را از حق خدا و حضرت عیسی را فرزند او میدانند
 یا او صاحب صفات را از ایشان باشد و از اول صفات خداوند و بزرگو

است او را هرگز شمی در پادشاه هرگز نبوده است او را کییکه
 وقع مذلت و خواری از او کند و خداوند خود را بزرگی دان بر
 بزرگی عظیم پس زوال اقاب شد و اقاب مثل بهیستی گرد
 فرشتگان از پشت سر مدور میکنند و حرکت میدهند
 اقاب را تا مغرب کند و حرکت اقاب سرع تا بزوال و
 بعد از آن قرار میگردد و حرکت بطی وی محسوس نمیشود و در جهت
 دیگر آنحضرت فرمود که چون باو الله اقاب تا وسط السماء حرکت
 کرد در حضرت میگردد و بجانب افدیس الهی گردانید شود و حرکت
 بجانب مغرب بکن و چون باو میسر شود حرکت میکنند باقی و آنرا
فصل بیست و نهم در بیان معرفت عمر بن خطاب از حضرت صادق
علیه السلام سوال کرد که چه چیز زوال شب ایشانم حضرت فرمود
 که ستاره ثار هرگاه از دایره نصف النهار میل کند بجانب غرب
 و از اوزان ستار نامرست که در اول شب ظاهر میشود و در آخر
 غروب میکنند و چون آن خفتل میباید و اولی آنست که هر هفته یک مرتبه
 نشان کنند و ستاره ثار ثوابت اگر چه در حرکت ندارد بهنجب
 ظاهر اما با عتبات حرکت اقاب آنها نیز خفتل میشود و بعضی که از
 ثوابت ستاره ثار میل نشان کردند اکثر اوقات علامت آنها

باید کرد و در وقت حرکت نکند کمتر است بهتر شود
 چون در شب نماز هر یک دو حرکت میکنند پس از وقتیکه نماز بیک
 اند تا وقتیکه از آنجا بعضی بماند و دیگر از پیشش میروند
 اگر هم در میان باشند بان نسبت که حساب میکنند با حسب
 ساعات شب که در هر فعلی نصف شب خوب ظاهر میشود و بعضی
 از جرات باقی دارد و بعضی مصلحت در آنست که در وقت قبله
 از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر کس که میسر باشد
 کعبه قبله اهل مسجد الحرام گردانند است و مسجد الحرام قبله اهل
 حرم گردانند است و هر را قبله اهل دنیا گردانند است و اگر هم
 سیمانی بلاد از این غرض صدر از آن حضرت روایت کرد که خانه نصر
 کعبه قبله اهل مسجد الحرام است و مسجد قبله اهل حرم است و حرم
 قبله اهل مکه است و مکه قبله اهل عالم و بطریق قوت از مفضل منقول
 که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام که اگر آنکه شیعیان
 مایکند بجانب قبله و جهت چیست و جواب داد
 حضرت فرمودند که چون شیعیان نماز بخوانند و از جهت
 پروان فرستاد و در جوار خود گذاشت و از آنجا که ناپسند
 شد حضرت اوم علامت حرم را نصب کردند و در آنجا بود از جانب

راست



راست کعبه چهار میل رسیده بود از جانب چپ بر پشت میل که شش
 معازده میل باشد که مقدار حرم است که چهار فرسخ در طول است و
 چهار فرسخ در عرض پس اگر اندک آنرا فی در بین بلاد واقع شود بجانب
 راست نماز گذارد از جهت قبله که آن حرام است پروان میرود چون
 منتهای حرم که کمتر است از جانب چپ و اندک آنرا فی از دست
 چپ واقع شود بهتر است از جهت قبله بدو فرسخ و در حدیث دیگر
 فرموده که هر که کعبه را سن حدیث چهار حدان بر دست چپ است
 و در از آن بر دست راست است پس از آنکه است که خورق میزند
 بجانب چپ و بدانکه علامت قبله آنچه در میان فقها مشهور است
 علامت قبله عنوانی مثل بغداد آن است که جدید را در پیش روی
 راست بگیرند و علامت بعضی از آن بلاد مثل موصی آن راست
 که مشرق را بر جانب چپ بگیرند و مغرب را بر جانب راست
 و قبله بعضی از بلاد شام آنست که سهیل در وقتیکه بغایت
 بلند ترسد مابین چشمها گیرند و علامت بلاد یمن آنست
 که سهیل را در وقت مذکور در پس دو شوا گیرند و در بین بلاد که
 پس روی چپ گیرند و مغرب را بجانب راست و مشرق را بجانب
 چپ گیرند و علامت قبله مردم و قسطنطنیه آن است که مغرب را



پس در شش کبر غدی از مشرق است **خاطره بدائیه**
 از دایره هند چون خط نصف النهار خط وسط هند و خط
 معلوم میگردد و لیکن قبل از آنست چون در این خط بر این خط
 و اختلاف بسیار بر آن دایره است و این خط در هند و خط
 اصفهان در مسجد جامع قدیم الحرف از خط نصف النهار یکسان است
 با این خط قدیم است آن سر و درجه و چهل دقیقه است
 استخراج از یک جدول در هر خطی که در این خط جامع باشد بر این
 مقرر شده و آنرا از این درجه و پست و شصت دقیقه و پنج و شصت
 ثانیه کمتر فرمودند و آنرا از خط نصف النهار موازی کردند
 بر در خطی که در کتاب طالع الاوزان چنین فرموده است که از این
 کاران سر و چهار درجه و شصت و چهار دقیقه است و آنرا
 قزوین است و هفت درجه و سر و چهار دقیقه است و تبریز از
 درجه و چهل دقیقه است و در دجله و هشت درجه و سر و هفت دقیقه
 است و استراباد و سر و هشت درجه و چهل و هفت دقیقه است و طبری
 چهل و پنج درجه و نه دقیقه و نیشابور و چهل و شش درجه و شش
 دقیقه است و سبز و چهل و چهار درجه و چهل و هشت دقیقه است
 و بغداد و دوازده درجه و چهل و پنج دقیقه و بحرین پنجاه و هفت درجه

در سبب

و پست و سه دقیقه است و شیراز پنجاه و سه درجه و پست
 دقیقه است و بیدان پست و دو درجه و شصت و نه دقیقه است
 و سده پست و نه دقیقه است و طبرستان پنجاه و سه درجه و پست
 و چهار دقیقه است و طبس یک و پنجاه و سه درجه و دو دقیقه است
 و شوشتر و پنج درجه و سیزده دقیقه است و هرات پنجاه
 و سه درجه و پنجاه و چهار دقیقه است و قبا و پنجاه و چهار درجه
 و چهار دقیقه است و سمنان سر و چهار درجه و هفت دقیقه است
 و کشمر هفتاد و یک درجه است و نه دقیقه و قندار هفتاد و چهار
 درجه و پنجاه و نه دقیقه است و دندان هفتاد و نه درجه و طب
 اجه و درجه و پست و شش و شصت دقیقه است و سیر بلاد و آنجا
 میکنند به بلاد و قریه باقی و اما علم فصل سیزدهم در حقیقت
اقبال و اوضاع ستارگان بیانکه احکام ستارگان را
 جسم سید امتد و اصل شمس و نور بعضی از اجرام خود حرکت نمیکند
 بلکه بر سیر میایند و از هم جدا نمیشوند و بعضی مطلق العنان اند
 و از برج به برج و یک حرکت میکنند و در حرکت نیکو جدا میشوند
 و هر یک را در حرکت مختلف میباشند یکی عام که هر کواکب
 بان حرکت اند و آن حرکت شبانه روزیست که از مشرق

حرکت میکنند و یک حرکت خاصی است هر یک بر خود دارند
و آن حرکت از مغرب بسور مشرق است مانند نور که بر در سنگ
آب با بجان چپ حرکت کنند و بسیار بجان راست
بگردی خود و حرکت مخالف میکنند یکی باراده خود که از مشرق
خود حرکت میکنند و یکی بکراهیت و صبر که آب از این پس میگردد
و ستاره در فلک چون پنج است مرکز در کشتی و مخفی است
کرده اند با انتقال آفتاب و ستاره کان در برج و خنجر و
اختلاف اوضاع ایشان است بلکه یکبار از مقایسه و مقارنه و تخیل
و تزیین و تفسیر بر امور که بعد از این حادث شود و اگر متفکر بود
و حرکت کسریه حرکت میکند بر اساس سبب است
و برج معلوم بهم نمیرسد و اما علامت ماسر بر طرف جنوب
زیرا که انتقال سبب است بمقادیر صورت که از ثوابت از نزع
کرده اند میتوان دانست مانند مسافت از خنجر بمسافت رود از
شهر است بر طرف خنجر کرده و اگر همه با هم حرکت میکنند و
حرکات یکی سبب بود این معنی را می نماید و از حدیث توحید
مفضل ظاهر میشود که هر که او یک سبب است که قمر است
و عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل و حرکت خاصه

نداشته باشند

نداشته باشند چنانچه در اول حکما چنین قلم کرده اند و به سبب
آنها را ثوابت در هفتاد و نه مبدل و بعد از آن بارصاد حرکت میکنند
با فزاید که فلک ثوابت در هر فساد یک در قطع میکنند
و در پست و چنبر از دور است که یک در قطع میکنند و آفتاب
در سالی تقریباً یک در قطع میکند و ماه در ماه یک در قطع میکند
و زحل در هر سال در تمام میکند و مشتری در هر دو سال و زحل در هر
در دو سال و این که ماه و نجم و زهره و عطارد و قریب یک سال و دوری تمام
میکند و در انتقال بر وجه از کواکب میگردانند که صورت که
صورت برج از آنها مشرق باشد و ظاهر آنست که اصغر از بودن
قمر در جنوب که در زوایج و در سفر در احادیث وارد شده نیز محاذ است
بسیار ماسر عجب است زیرا که اصطلاحات مخفی در آن
زمان متداول نبوده و آن در سینه زمان بعد از خروج از برج جنوب
میشود و بعضی از ایشان گمانها کنند و گاه اشکارا مانند حوزا و
و مشرق و سبیل و بعضی از این الظهور اند که هرگز نمیتوان باشند
مانند نبات الغنم صغیر که هفت ستاره اند و حیدر
فرزدان از آنجمله است و اینها علامت اند از براس ایشان
و جهات و طرف و ملک در دبار و صحا و او اینها را اگر ملاحظه اند

اند در استقامت سموات و جهات و طرقات و حاکم بجز از اینها عدا
 اند در برافشیدن حیوانات و سینه غلات و آب دادن در اعانت و باران
 شتران و چیدن انگور و جزیره و آب بر میوه ها از باران و جزیره و قطع زلزله
 بر سر دی هوا که در زمینها و آب و زمینها و درختان و در میان
 این عراق مشهور است و دیگر از باران و درخت کشتی و سفینه ها
 و حدوث حوادث ضبط غلات و در زمین باران و باریدن باران
 و ظهور کما و سواد و بارانها نیز هدایت می رسد از آن در شبها و
 خورشید و آنکه قطع می شود و در قطع پیدا می شود و در باران و در باران
 حکما گفته اند فلک اعلیٰ و فلک اوسط و فلک الاکمل نیز می گویند و فلک
 البروج و هفت آسمان بعد از آن در احادیث فلک هفت است و در
 و اگر در مجرب سادات بسیار در این مشهور و حکما اثبات کرده اند
 اما فی مکره اند و حرکت شبانه روزی که در سراسر حرکات است و در
 شبانه روزی یکبار قطع نمی کنند فلک نیم مرتب می دهند و بعد از آن
 آنرا از زمین بغیر از خدا کسی دیگر نمی داند و بعد از آن که با اعتقاد
 حکما محاسن مطلع فلک ثوابت است از زمین و در سراسر سده هزار
 بار هزار و پانصد و هشت و چهار هزار فرسخ است تقدیر کرده اند
 و حرکت آن در شبانه روزی دو است هزار بار هزار فرسخ است

و در نقطه از آن این مسافت را می یکنند در روز و از زمین فاصله که
 سرعت در بر مرتبه است و اینک تقدیر فی العلم اما لول
 آسمان که در زمین است و حکما توهم کرده اند که کوه قاف از زمین و کوه
 و بغایت و قطع است و محبط است بر عالم از لول آن کوه آسمان
 که در آسمان است و در طبع و در اول سفید در افق آسمان بهم می رسد و
 این آسمان که محاذ زمین است سیاه است کوه که
 با اعتقاد که در آسمان در باران و در باران و در باران و در باران
 و در زمین نوشته است که آسمان اول نامش رفیع است و در زمین
 این است در آن فرشتگان حتی تا که از نور افزیده از آتش و
 است بهتر ایشان فرشتگان که نام او در حد است و در حد
 بر او باران و در حد است سبحان دبی الملائک و الملوک
 و آسمان دوم برنگ مسافریه شده است نامش قید است
 و در آن انواع فرشتگان اند و در حد است سبحان
 ذی القوه و الجبره و در آن فرشته است عظیم ایشان
 نامش حلیب است و یک نیمه او از برن است و یک نیمه او از
 آتش و در حد است یا حو لوف بین الثلج و النار الف
 بین عبادان الموضعی و آسمان سوم برنگ برنج است نامش

ماعون است و ذکر ملائکه اواب است سبحان الحق الذي لا
 يموت و اسمان چهارم برنگ سیم است ناش از موعود است و
 سبع ملائکه و این پنج است سبع قدوس ربنا الحق لا
 اله الا الله و اسمان پنجم برنگ زر است و اسمان ششم برنگ
 باقوت سرخ اوست ناش عاروس است و اینها که بیان است
 و اسمان هفتم برنگ در سفید است و نام آن رفیع است و موا
 احادیث معتبره از زمین تا اسمان اول پانصد و نه راه است
 و غلظت و ضخامت اسمان پانصد و نه راه است و همچنین
 بر اسمان تا اسمان و یکصد و بیست و پنج است که از زمین تا اسمان هفتم
 هفت هزار و نه راه است و از اینجا تا یکصد و بیست و پنج خدای عالم
 لیسان مسافت از اخلاص اینست که اسمان در مادی و کوی بندند
 و میکش بند بخلاف حکما که میگویند که اسمان فرجه ندارد و خرق و
 القیام در دخیلی نیست و اینست اخلاص تا بلند میگویند ماصله
 درین ایشان نیست و بهم چسبیده اند و اما زمین پیش از
 اسمان اول مثل حلقه ایست در پایانی و تمام اسمانها در نزد
 کس و کس در نزد و خورش مثل حلقه ایست در پایانی و اما در حقیقت
 اقواب خلاف است در میان حکما این از چه چیز است بعضی

گفته اند

بعضی گفته اند نیک است میانه و مادی از تنش است و بدان راه
 که حرارت و شفاء از آن ساطع است و بعضی گفته اند مانند بار
 و بعضی گفته اند از بکشد است و قبول ناریت از کوه ناریکند
 و شفاش را بر عالم مرا فکند و بعضی گفته جسم لطیف است
 که از آب دریا منعقد می شود و بعضی گفته اند که اجزای آن بسیار است
 که از آنش جمع شده و بعضی گفته اند جوهر پنجم است و غیر غیر
 عناصر اربعه و باز در شکاش اختلاف کرده اند و بعضی گفته اند
 صفی و غیر است که که هر چه است و همچنین در قدرش اختلاف
 کرده اند بعضی گفته اند کمتر از زمین است و بعضی گفته اند از
 جزیره عظیم بزرگتر و اصحاب چند میگویند صد و بیست و نه
 برابر زمین است و مشهور است که هر یک از این غیر غایب
 اربعه و شکاش کرده و یون است و مقدارش صد و بیست
 برابر زمین است و در بعضی و اقوال مذکور قدما حکما است
 و در این زمان منور است و موافق احادیث معتبره و از اقوال
 از نوز عیسی الهی است و حرارت او اگر چه در چشم و بعضی
 موانع تغییر مولا ناصح آمده علیه الرحمه شش هزار و چهار صد
 فرسخ است و ماه موافق مذکور حکما و نظیران با نظر زمین برابر است

و موافق احادیث و سمعش چهار هزار فرسخ است و کلفت در راه
 او جزیره او جزیره و در غدار است که خداوند عالم آن را
 آن آفریده است و جسم او بسیار است و صیقلی و اقیانوس
 نوزاد اقیانوس میکند و گویند بزرگی ستاره سها که در پیش سها
 بنات انفس است و بعد فضا بر زمین است باقی و الله اعلم
مضی چهارم در بیان کسوف و خسوف موافق احادیث معجزه است
 که خداوند عالم آن در هر چند مدت از میفرماید بکلی که این
 را بدیدار ظلمت فرو برند تا غوغا نشوند بنور خود معصیت الهی کنند
 و مشهور و مجسمه که از این اسلام گویند که اقیانوس ماه هر کوم
 ساله سوار اندازد که از این فرقه در دنیا شکیه در آسمان میباشند
 فرقه میروند و میباشند و بعد از آن ملائکه ایشان را بدر می آورند
 و سوار میکنند و بجهت میگویند که ماه غلاف دارد در شب اول
 بتدریج آنرا از غلاف در می آورند و در شب نهمه باز چند راجع ملائکه
 او را در غلاف می کنند و علت خفت ماه آن است که غلاف
 بند میشود و ماه مدتی دست و پا میزند و مانند رول غلاف تا
 بعد از آن بدر می آید و اقیانوس کامیاب غلط در غلاف ماه می افتد
 در حرکت و علت کسوف انبساط مجسمه میگوید بند علت کسوف و

خسوف

خسوف که اقیانوس و نابعد از این میا و نوب که رسیده اند بسیار
 می باشد باقی و الله اعلم **مضی پنجم در بیان حمت زمین و طول و قطر**
 بداند که زمین موافق مدرب حکما گردانیت و شواهد حسیه
 بر ولایت دارد و معظمه معنویه قطب شمالی مرتفع است
 و چون از گرد به حقیقت برود رفته است و طرف شمال هر چنانچه
 است از طرف جنوب و هر شهر که بر خط استوای جنوب
 در روز در اینجا مساوی باشد و اما حمت تمام روی زمین را
 حکما تصور کنند هر وجه از وجات فلک را نوزده فرسخ می باشد
 تقریباً و در سیه صد و شصت عدد وجات فلک ضرب کرده اند
 شش هزار و شصت و شصت حاصل آمده پس حکم کرده اند که این
 دایره در زمین باشد و بر این تقدیر قطر زمین و در هزار و صد
 و شصت هزار و شصت و شصت و سه فرسخ است و نصف
 قطر زمین هزار و شصت و شصت و یک فرسخ و نیم باشد و مساحت
 بفرسخ تکرار چهل و چهار هزار هزار و صد و شصت هزار و شصت
 فرسخ است و مساحت معنویه در این است هزار هزار و صد و
 چهل و سه هزار و سیه صد و پست و پنج فرسخ باشد و بطریق
 حکما در هر دو پست و دو فرسخ و دو دانگ گردان و طول معنویه این

از مابین خط استوا تا عرض پنجاه و شش درجه و سی و هفت دقیقه که
تمام میل کلمه است چهار هزار فرسخ است و عرض او هزار و
چهار صد و هفتاد و شش فرسخ است و شش هزار و سیصد و
سه هزار بار هزار هزار و شصت و شصت و پنج هزار سیصد و
فرسخ است اما طبقات زمین نزد علما عبارت است از
طبقه آتش و طبقه زهر بر و طبقه نسیم و طبقه آب و طبقه زمین
و طبقه آتش کل و طبقه خاک حرف و از حضرت امیر المؤمنین
علیه صلوٰۃ السلام منقول است که از اینجا که آفتاب طلوع میکند
تا آنجا که فرو میرود و بیست و بیست و بیست هزار و چهار صد
فرسخ است پنجاه و یک هزار جای خندان و دیوان و امثال اینها
و چهل و بیست هزار فرسخ آبادانی است از آنجمله دوازده هزار
فرسخ هندوستان است و چهار هزار فرسخ بلاد النهرین
مثل ترکستان و هندوستان و قفقاز و خطا و خلق و کاشغر و چین و ماچین
و برده ایتر ترکستان هفت هزار فرسخ و در و حیر و نیست و
صحرای است و سه هزار فرسخ ولایت اریک است و بیست هزار
فرسخ امیر خاں و چوگس است و نه هزار فرسخ زردم است
و یازده هزار فرسخ و نیک است و هزار فرسخ عراق عرب است

مثل که فرود آید

متعلق است به شمس الملی اینجا سرخ و سفید و از آن
بزرگ روی مایه باشند و وسط معنونه عالم است و آنچه ای آن
از مشرق تا شمال بلاد چین بود پس از اینجا به بلاد تبت و مرز و خطا
و خلق آید و از بحال الکهر و کوه بلور و به خشان و جنوب بلاد هند
و وسط با جوج و ما جوج که در پسین بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد
بلاد هند و وسط بلاد طخارستان و بلاد کرمان و فارس و بلاد
خوارزمستان بگذرد و از اینجا به وسط بلاد عراق و دیار بکر و رود
بلاد روم و شمال بلاد ام بگذرد و از اینجا بگذرد و اقلیم کند
بر جزیره فارس و صفالیه و شمال بلاد مصر و ام و بگذرد و بلاد
مغرب و از نریقه و از سیم و طبقه و کعبه بگذرد و در حد بحر خط متغی شود
و در بین اقلیم و بیست و پانزده شهر عظیم است و چهار هزار
شهر کوچک دارد و بیست و پنج کوه بزرگ و بیست و نه شهر عظیم
از ارتفاع قطب در بین اقلیم سر شش درجه و صد و سی و دو م
معنونه ان خراسان است **اقلیم پنجم** متعلق است بزرگ
و عامه این بلاد بعضی اهلون اند و ارتفاع قطب در بین بلاد جبل
و یک درجه و ربعی باشد و حدان از مشرق است تا وسط بلاد
ترکستان و ماوراء النهر است و از اینجا بگذرد و اقلیم کند و در
خراسان بگذرد و از اینجا بخارزم آید پس از اینجا بگذرد و بیست و

شمال

و کرمان آید و از آنجا بفارس و بخی و شمال عراق و اصفهان و جنوب
 از با بجان و وسط بلاد اندلس کشیده بحر قزاق منتهی و
 اصفهان داخل این قلم است و در این قلم دولت و پادشاهی
 بزرگ و دوازده حصه شهر خوز و کرکوه رفیع و سر و رضا
 عظیم دارد و معروفه این قلم ماورالنهر است **این قلم**
 متعلق است به چهار دولت عامه این بلاد است
 و ارتفاع قطب در آن چهل و پنج درجه و ربعی بود و جدا آن از
 مشرق بود و از شمال بلاد باجج و باجج و بلاد افغان و شمال
 کفان و پنجاب گذر و پس بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جلپان
 و شمال و قسطنطنیه و وسط بلاد و قیقا بگذرد و در جنوب بحر مقلبه
 و شمال و کل الزهره اندلس کشد و تا بحر اعظم منتهی شود و شهرهای
 بزرگ این قلم دولت و چهل عدد باشد و بلاد صفار دولت
 و دوازده پست و دو کوه کوه شهر عظیم دارد **این قلم** متعلق است
 بقوه عامه این بلاد و سفید درین بخار است و بزرگی و سفیدی
 پشترتاری ششم و ارتفاع قطب در این قلم چهل و نه درجه و ربعی
 و جدا آن از مشرق از رانی چین تا بحر چین تا بحر دریای
 در دریای و ولایت ارمی و بلغار و بعضی از ولایت ساراج و شمال شام
 و مصر تا خط و حد و کوه تا بحر اعظم منتهی شود و شهرهای

بزرگ این قلم

مثل کوفه و بغداد و حوصل و بصره و چهار صد و سی و نه یونان است
 که دریا گرفته و هزار و سی و شش هزاران است و دوازده و یک صد و سی و شش
 عراق عجم است و از ریا بجان است باقی و این قلم **صلوات**
در این قلم سبعة و حد و این است **این قلم** متعلق است
 بر اصل و عامه این بلاد و اسود القون است و ارتفاع قطب شمال و پنج
 اقلیم دارد و درجه و شش باشد حد اول آن به نزدیک خط استوای
 جهت مشرق و شمال جزیره یا قوت باشد پس جنوب بلاد چین و شمال
 درین سراسر اندیب و وسط بلاد رسنه و هند گذرد و بحر فارس را قطع
 کند و در جنوب بلاد عمان و بلاد عین گذرد و از آنجا بحر قزقم را قطع کند
 پس بر وسط بلاد جرش گذرد و از آنجا میل مصر را قطع کند تا بحر قزاق
 شود و در این قلم سبعة و چهل شهر عظیم و هزار و شصت شهر کوچک است
 که در پنج و سر شهر بزرگ مع مصافات دارد و معروفه این قلم **در این قلم**
 هزار و سی و شش گرفته اند و معظم این بلاد هند وستان است **این قلم**
در این قلم بیشتر جنوب است و چون علامه این بلاد میان
 و سواد باشد و ارتفاع قطب در این قلم پست و چهار درجه
 و نصف و صد و سبب بود و ابتدا این قلم از مشرق به در وسط بلاد
 چین و شمال سراسر اندیب کشد پس بر وسط بلاد هند وستان

وقتی که در وسط کابل و سهند جنوب بلاد مکران گذرد پس بجزایر
 قطع کند پس بلاد وقت و اوقیه و شمال بربرستان و جنوب بربرستان و وسط
 بلاد عرب که در دین حجاز اتفاق می افتد منتهی شود و از معظم این
 اقلیم مکه معظمه و بلاد مدینه مشرفه است و شهرهای عظیم این
 اقلیم سبیه و شمس و کویک و هزاره و همد که عظم دارد
 و در او دو خانه عظمه معموره این اقلیم است **این** **سوم** **منطقه**
 بجزایر انجا اسم الله باشد و ارتفاع قطب در این اقلیم
 و سه درجه و ثلثان درجه باشد این اثر این اقلیم از حد مشرق از
 بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و وسط بلاد هند
 و جنوب بلاد ترک و وسط و وسط بلاد کابل پس بر بلاد وقت گذرد و
 وسط بلاد مکران و سبستان و وسط کرمان و بلاد فارس و بلاد
 عراق و جنوب و باریکر و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد شام که گذرد
 پس به بلاد مصر و اسکندریه و وسط بلاد سبیه و وسط بلاد ایران
 و بلاد طبرستان و کجی رود تا بحر اعظم منتهی شود و شهرهای بزرگ این
 اقلیم حد شمس و نه باشد و بلاد کوچک و بزرگ که در
 و شمس که رفیع بود و پست و در او دو خانه بزرگ و معموره این
 بلاد است و است و وقت هزار و شصت معموره این اقلیم است **این** **چهارم**

زمین شود و آنچه عرضی است که از میل کلی است مانند مکه معظمه
 دو مرتبه افتاب در وقت نوا و سمت الراس می رسد که در آن وقت
 هیچ چیز پیدا ندارد و آنچه مسادی میل کلی است سالی یک مرتبه
 چنین می شود و آنچه زیاد از میل کلی است مثل این بلاد که در آن
 است و اکثر معموره افتاب به سمت الراس نزدیک می شود و در
 تابستان و در زمستان دو مرتبه و چند نوبت دوری از خط استوایی
 است و می شود تفاوت میان شب و روز بهم می رسد و اختلاف
 کم و زیاد و ساعات و شب و روز با هم را می بیند و باقی و باقی
فصل پنجم در مساحت دریاها و طول و عرض و عددان و زمین
 و در جزایر آن آمده و در مد و جزایر بدانکه نقصان زیاد و ارتفاع و اختلاف
 آب دریا و اوقات متفرقه این جهان آب مشکلات فلكی داشته
 که آب است که بر سطح آن حرا شده و افتاب که آب با قوت نزول
 آن متوازن معینه در میان اثر عظیم دارد و اگر چه در نزد این شعاع
 این جهان متزلزلست و اما حکما و اهل صمد گویند جهان در آب
 و یکا مثل جهان اختلاف است در بدن اوم و ارتفاع آب که سبب
 آنست که آب بجهت قرار در موضع خود گرم می شود و افتاب بر آن
 در وی اثر تمام میکند پس بعضی از اجزای آن تخلل یافته مکان

وسیع تر از مکان اول طلب کنند پس آن اجزا را یکدیگر با یکدیگر مختلفه
 تراخ نمایند و علت چنان باشد که در قعر بحر شود و در شرق خود
 بر آن افتند و شعاع آن بر آن اجزاء و محو صلیب رسد و از اینجا تراج
 منعکس شود و نسجین کنند و چون آب مطهر باشد و کشته لطیف
 و گرم گردد و غلظت پیدا کرده مکان فراخ تر از اول خواهد بود و آنجا
 متلاطم شود تا قعر توسط سراسر و چون از اینجا بر شود آن
 غلیان در مدی کن شود و اجزای آب بقیام خود آید پس فرزند عمارت
 از زمین باشد و چون قمر باقی شرفی رسد و بنیاد شود تا و بنیکه
 قمر در تحت الارض بود توسط سراسر باز از قاع جزر باشد و بجای
 در بنیاد مسکون است همچنین است و طایفه مشهوره که در کوه
 علی است که پای خود چون در دور با گذار آب از جای خود حرکت
 کند و نیز است علامت مد و چون پاهای بر روی آب یکبار خود را برد
 اینست جزر و بحار که در دنیا عظیم است اینست بحر الهند
 و بحر ارم و بحر العرب و بحر بنطس و بحر طبرستان و بحر فارس و **بحر الهند**
بحر الهند که از بحر ارم و بحر فارس و بحر طبرستان و بحر چین نیز که در
 آن از زمین چین تا از من حبشه و در هزاره شصت و شصت شش
 فرسخ است و عرضش نه صد فرسخ است و مساحتش فرسخ شصت

از جمله اسود

بزرگ است این صد و چهل و دو باشد و کوچک هزار و چهار صد و نوزده
 و دوازده و جمال نه **شصت و یک** از موضع که داخل افالیم سینه نسبت
 که در اعادای افالیم سینه خواهند و عمارت آن از پنجاه درجه
 و شصت است که از افالیم سینه است بقول اجد عرضش شصت
 و شش درجه باشد و بعضی از افالیم را ناپست و دو درجه و پنج
 دقیقه گفته اند که فراخ آن از لفته قطب که در چهار صد و شصت
 و نه فرسخ و نیم باشد و قمر با و بنا بر رسد و قمری چهار صد و نوزده
 فرسخ باشد و چون از این عمارت بگذرد از شدت برف و سرما
 نتوان پیش رفت و عمارت کرد و حیوان پیدا نیاید و از این شهر
 این موضع یک شهر است که این عمارت باز در کان آنجا
 روند و دیگر شهر بوده است که انالی ایجاد حشر باشند و با مردم
 الفت بکنند و سنجاب و سمور و تنوع این شهر است و با الجماله
 عرض پنجاه و شش فرسخ و شصت و یک درجه باشد و در این
 درازای متوجه بهر طرف و دوازده و شصت است و در عرض
 و سه عمارت بزرگ باشد و مسکن آنجا شش شاه در حمام دیر
 زمین بسیار سرد و در دوازده و شصت است و شصت باشد و در عرض
 شصت و چهار و نصف و قوی باشند که هیچ خبر ندارند و کسرا

نشاند و از جمله سفالیه باشند و در درازای آن است
 و یک است باشد و در عرض شصت و پنج کسیر و عمارت هم
 وانی الموضع را پنج شصت و عرض ردی ایشان که شیر
 و جلد و آبدان ایشان بسیار باشد و بران نقطه که در دو کفید با
 و محلی از ایشان بال و آن که طیاران کنند فاما از مقام خود بیرون نمانند
 آن چون برین آینه فی الحال بگردند و در درجه موضع نیست و
 در سمت بود و در عرض شصت و شش کسیر که تمام جلدی است
 و نیز قوی باشند که طبعیت مشابه و جوش باشند و غیری در میان
 ایشان نباشد و در اینجا به سمت و سمت راست و چپ
 در عرض شصت و شصت و در ربعی روز یکماه و شب یکماه و در
 اعتدال هفتاد و درجه و نیم شمال بزم متقدمان عماراتی چند است
 و چون عرض ربعی مسکون به سمت او چهار درجه رسد و در
 اینجا باشد و چون عرض به نود رسد که ربع دور فلک است
 روزی باشد و شش شصت و شصت و در ربع یک باشد و در
 دور فلک رجوعی باشند یعنی مثل است یا بگردد و معدل النهار
 بر این منطبق شود و قطب شمالی به سمت الزا رسد و مشرق
 مغرب معنی نیست و هر چند عرض بیشتر میشود قطب شمالی که در
 به نزد یک آن است بلند تر میشود و در قطب جنوبی از آن است

نزد میشود

از خط استوای در باقی در جنوب خط استوای است و در میان
 مواضع مبرور و در آنجا نام سبعة منبت و پنج شعبه ازین دریا
 به میان عالم مرید و از اضلاع بر برضلع فارس و خلیج هند و بحر
 و بحر اخصر میگویند و درین دریای است هزار جزیره است و
 یک جزیره در برابر ملک چین واقع شده که هزار فرسخ است
 و در **بحر** از اجزای دریا و بحر از لقیه و دریای بزرگ خوانند
 طویش از مشرق تا مغرب هزار و شصت صد فرسخ است و
 عرضش تا اینجا که محیط پیوندد و در فرسخ است و در بعضی
 مکان عرض او به دویست فرسخ رسد و چون بگذرد از آن
 دویست و شصت فرسخ است و در شصت آن بهای عالم
 آید یکایک خلیج آرد و بیشتر یکایک خلیج یونانی
 گویند و در این دریا که به سمت و مشرق و بحر است
 و در **بحر مغرب** این دریا را بحر اندلس و بحر سودان
 و بحر خوانند این بحر از اقیانوس جنوبی از محاذات ارضی بود
 و از حد در سوس و بلاد اندلس پس پس میگذرد و میرود بجانب
 مشرق و گویند بحر اوقیانوس این است و دریای هند در
 ناحیه مغرب پس و بار پیوندد و در بحر این است و دریا

از هنگام طلوع آفتاب وقت زوال بحر مغرب بالا میگردد و بعد بای
هند میریزد و از زمانه وقت غروب بحال بر عکس باشد و بواسطه
عظمت این دریا بحر کسری در اینجا قریب سیست طول و عرض آن
مشخص نیست و جزایر خالده است از جمله اینهاست که در آب عمود
است **چهارم بحر عظمی** از آنجا بحر مازران و بحر اروم کوبین و از
عقب قسطنطنیه شهر بربر واقع است طول وی چهار صد و
و شصت فرسخ است و دو شعبه دارد یکی قریب بحر زره سودا
و دوم خلیج فنک است تا قریب بشمال صقالیه و کلاک متقدم
و از غایت باریک است و بواسطه این دریا است **بحر طبرستان** از
دریای کیلان و کولکان و باب البواب و خزر نمیزد و کوبین طول
دریا از مشرق تا مغرب و دویست و شصت فرسخ است و در
دریا مدور است و از آن یکون ممتد میشود و بر طرف و نیم و طبرستان
و شیردان و خزر بگذرد و بواسطه این ممتدی شود و در آن دریا
و اصل و سفید رود در نیم دریا برز و در کوب در نیم دریا شکل است
ششم بحر بربر از آنجا نمیزد و از جمله خلیجات دریای هند
طول آن صد و شصت فرسخ است و عرض آن ستره و پنج فرسخ است
راکت این بحر سیل قطب جنوبی را بغایت ظاهر میکند و قطب
شمال را نتوان دید و کف این دریای بخلاف دریای منقعه میشود

هندل و اینوی و بحر از سواحل ان بدست آید و دیگر بحر قلزم از
سواحل البحر و بحر الاحمر و بحر الحیة و بحر المدن نیز کوبین از جمله
خلیجات بحر هند است و از این یکی و یکی مدن و غار مشرق
افتاده است و هلاک فرعون در سینه دریا بود و چنانچه دریا بطور
سرد و صده راه است و دریای است و اما که بقلزم شتهار تمام
یافته است عطف است **هفتم بحر فارس** این دریا از بحر عرب
و بحر عمان و بحر هند نیز کوبین طول این دریا چهار صد و
فرسخ است و عرضش صد و شصت فرسخ است و ناصیه
این دریا قلزم یا قلند فرسخ است که از آن عرض جزیر عرب
خوانند و مصیبت جمله بغداد و وزارت و در و خراسان و زراس
کرمانشاهان و کرنگ اصفهان و خزر در سینه دریا بود و دیگر بحر
هند این شعبه را یکشته الکه در مقابله ارضی ممتد افتاده است
یعنی اسم بخوانند و حال الکه منشعب از بحر اعظم است و طول
این دریا از مشرق تا مغرب یا قلند و افتاده و افتاده است فرسخ
است و از مشرق از جنوب تا بشمال سیصد و پنجاه فرسخ است
و جزیره سر اندیز در این دریا است و از بحر اعظم منشعب
میشود و شهرهای چین بر سواحل این دریا ناصیه در افتاده

در جبهه طول معهود است مبدل شد و دیگر بحر در پیش از پنج
بحر است طول او بطرف شمال و دلت و پنجاه فرسخ است
و محیطه محلی نباشد و لیس آن است که از میان صقلاب
و در می از راه خفک بعضی طغنه میخواند رفت و دیگر بحر لوان
اینست دریا بزرگ و در میانه آن بحر است از بحر آم منتهی شود
و جزایر بون در این آب عرق شده مشهور است که چون
که چون کشتیها و کشتیها در برابر این دریا رسد البته
انچه مردم را پیشتر از آن بدو سال یا سه سال از خاطر خود
باشد بجا طواری عرض این دریا اتفاق فرسخ است و طول آن
میان مغرب و شمال بجهت انحراف و میلان آن بقای نماند
اما قسمت و در جزیره دارد و دیگر بحر اندلیس از شیبانی
بحر مغرب است و طول و عرض آن مخفی نیست و در برابر
زمین اندلیس است و دیگر بحر طغیر دریای طولانی است
اما عرضش و در سطح و نیم باشد پیش نباشد و یک شعبه وی
تا حدودی رود می کشیده شود و دیگر بحر زمین جنوب رود
در بلاد زنکیار و سیبانی در زمین مغرب تمتد شود و دیگر
بحر سودان از خلیج بنطس است و عرض وی فرسخ است

و طولش

و طولش و جانب شمال باشد و معلوم نیست و دیگر بحر زنک
شعبه است هم از بحر طرادندان و در شمالی از انی سقلاب
از وی منشعب شود و او را شهابی در حد و دلفار و کیمال باشد
و او را زنک در سواحل آن مقیم اند و دیگر بحر خلیج و دریای بزرگ
در زنک است که گویند که از آب باب خود را از دست مردم عابد
خلایع داده بدینج دریا انداخت و دیگر بحر المای اینست دریا حمادی
جزیره المای است در زیر قطب شمالی و فغان معلوم نیست
اومانی درین دریا بسیار است و دیگر بحر سنجاب در پایت
در ولایت زنکیان و بیکسده دکان و بخار بر مالاسر آن
ایستاده باشد و اعظم زنکیان است که اوم علیه السلام در
جزایر اینست دریا مری و دیگر بحر عظیم است در دریای مغرب واقع
شده و جزیره یاقوت در بین دریا میسکند و اینست دریا طومر بلاد
و فغان رسد بلان کشد و چون بعضی قبضه رسد از انجا
یا جوج و ما جوج تمتد شود و بجای روسته ذوالقوس منتهی گردد
بعد از آن در بحر است در میان آنجا بحر و ما بر طوبس از مشرق
تا جنوب حدود پنج فرسخ است و عرض آن سر و چهار تا حدود
ممتد شود و در حوالی مصر به دریای شام میونند و بحر خازم مدور

واقع شد قطرش نود و پنج و بقولی صد و پنج و اینج خرد باد
خزینست فرسخ است و گویند رودی چون و چون بین
ریزد و آبش تلخ است و حیوانات آبی در بنی دریا کمترند و جزیره
در این است و دورش هفتاد فرسخ است و طعم آبش مثل شکر
خوارزم است بحره ملکون از آب حیره قطیفان نیز گویند و نزدیک
انعامی چین و ماچین و دورش هفتاد فرسخ است و دوری دوازده
جزیره است و سکنان اینها ضعیف را درین دولت نباشد بحره و
فاخر شعب از بحر مغرب است و دورش شصت فرسخ است
و محدود قاضی واقع شد و بحره آبریز در حدود آذربایجان است
بحره طیفی است تاده است میان دو کوه در حدود م و گویند
حضرت خلیل ابراهیم آباد را درین بحره نباشد و طیفی بحره
گویند که درین آب جانوری ندیده اند بحره قلندر نزدیک دریای روم
و قلندر نام نصیب است که در سواحل آن بحره واقع شد و بحره نوان بحره
روم باشد و دور از در راه است تا روم و سمور و سنجاب از آنجا
میشود و بحره طیفی بقرب بلاد جلایه است طول آن چهار فرسخ است
و عرضش دو فرسخ و نیم باشد بحره طیفی درین ممرات و بدریا
روم پوکسته یک شعبه از رود نیل میان منتر شود و دمای درین

دریا بکشد

دریا بکشد که از اقلین گویند در علم سمیا بکار برند و چون
در جنوب ریانی هم باشد و این دیگر است که چون بخورند و هوا
باین برینند و فرسخ گشته بحره نفعان در حدود بلاد نفعان است
و قند آبش را جمیل گویند و در سواحل آن مقیم اند و طول آن سه
روزه راه است بدست رودیاه سرخ و نور لطیف از سواحل
آن حاصل میشد و بحره افاحیه از جمله بحرات م است و دنیا
بعده العقی است یکی از ملوک چهار هزار کر و سیاهان بان بحر نشاند
بینه آن رینه بحره سستونه از جمله بحرات فارس است طول آن
پست فرسخ است بحره بربر میان اده و سرگستان است چهار
فرسخ در چهار فرسخ مسافت دوران است و آبش گرم است بحره
نیاد جنوب خط استواری باشد و در جنوب بحر قزاق است
که از اجالان الفر گویند از آن جبال رودهای بسیار از آن بحره
ریزد و نظران چهل فرسخ است و از آنجا به ریای صراخه و بر دم منتر
شعبه بحره الزره از ابرم نیز خوانند از برای آنکه رود ابرم
در وی ریزد طول آن چهل فرسخ است بحره ارمینه بکده و بلاد جوت
و دوران است تاد فرسخ است سک آبی درین بحره بسیار است
بحره فرغانه دوران پنجاه فرسخ است بحره القره بحره که یک

بجایگاه شمال کوه آب این دریا چنان بسیار است مثل شنب
تار و چون خاک را بدان آب گل رسند و در آن آب گذارند
شود و یکی از ملوک چهارده هزار گز رس فرو گذاشت و بعد
آن را بکوبند و تحت کوبند و جام همان نهار در میان
انداختند و در پای باین عقیق نیست و طرفی آن سفید است
چنان بنمایند که گویا عقیق آن سه چهار گز پیش نیست بجزو سحر خرت
و در شصده پست فرسخ است و میان بلاد خزر واقع شده
و در این بجزو شیردان است و سر خفته است که هنوز اثر
آن باقی است که مردم آنجا از نجوم آذراکی در میان بپسند گویند
در خواب بعضی آن شیردان کردند و خلق این بجزو را بجزو
از جنس کند و دانسان باشد ماهر طبع از آنجا حاصل شود و این
بجزو در حدود قلع طبع باشد نزدیک شهر که از آن خمر
خوانند و این شهر پست از شهر ناهفت گانه حضرت
لوط علیه السلام که آن حضرت در آنجا بود و بسبب نزول
او از غدا بجات یافته بجزو مردم در سه فرسخ شهر غفنه
واقع شده و طو شریخ فرسخ باشد بجزو اخلاط در میان است
بمغرب کوبند و در این بجزو دوماه ماهر نیاید دوماه باشد

بجزو پنج

بجزو پنج کان بحد و ولایت فارس است و آب و قنات
شود است بجزو پنج دشت ارزن طول آن دویست فرسخ است
و آب خوش طعم بجزو کا و خولی مابین بزر و اصفهان است
و آب در بغایت شیرین است و شغیر زاینده رود است
کوبند منبع این آب ولایت کرمان است و این بجزو راجحان
است بطا ط کرده اند که در سالی که اصفهان آب و خور دارد
ولایت کرمان نیز چنین است و سالی که آب نیست در کرمان
بجزو بجزو در جالی کوفه است که الحال خشک شده و بجزو
استرف علی صاحب السلام در کنار آن واقع شده و بجزو جردن
بحد و محبوب زمین باشد و بسیار بعبود العقیق است کعب
الاحبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند
که آن حضرت در زمان حضرت عیسی در این دریا رفته و آن اکنون مثلثی
از قنات ترسیده و اینست که هماره در هر چند عقل از آن
استماع دارد و لیکن صاحب روضه العفا چنین گفته و میگویند
که حج این دریا از قنات حادث میشود بکلان انواع مریات
و بجزو مکران حدود سهند باشد و بدربای سهند منتهی شود
بجزو ده پست و پنج فرسخ و در دریا بود و در سهند

حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله وسلم بخوارزم حضرت
خشک شد و انگشت نارس خاموش شد و عبور سفلی از آن
دریا بسیار مشکل بود از جهت طلائع یک کس را غرق میکردند
شوشی فروز نشست و عبور از آن نیست **فصل نوزدهم در ذکر**
نهر عظیم که در دنیا بقدرت کائنات الهی است و در احادیث
و اقوال آمده که شست نهر را جبرئیل علیه السلام با شست کامله
مبارک کننده است و از آن و نیل و دجله و جیحون و سیحون و
سجیان و کر و در بعضی تواریخ مسطور است که نهر از آن چو
حقیر نموده و اما نهر نیل و جیدان از جبال رود سن بغار است و
بغار است و حد در شمال و در قفا و شش شعبه جدا میشود و
آن بجز اسکون بود و نهر از با بجان آب خوش گوار دارد و جیدان
آن جبال از با بجان است و شقی آن بجزه طبریه باشد نهر
جیحون است از آن از جبال صفایان است و میان جنوب
و شمال که رود جید و دوحش چهار آب دیگر بدو پیوندد و آن
موضع را بنجاب گویند بعد و دین و نهر مذکور که رود از آنجا
بکالف اید پس تا موبه اید و در بجزه خوارزم اید و آن در زمنا
نخ بند و بنوعی که چند ماه کاروان بر آن گذرد و نهر همچون
جوزیز است و سیحون موضعی است به نرگسان و صیب

این بجزه

این بجزه خوارزم است نهر بجان از حد و رودم هر دو اید و میان
و شش و بعضی گفته اند در بای شام بریزد و نهر سجیان از حد و
رودم اید و میان بعضی و از شش بگذرد و بر نزدیک شهر طبرستان
رودم منتهی شود و نهر و جید بقدرت کائنات الهی است و در احادیث
و اقوال آمده که شست نهر را جبرئیل علیه السلام بکعبه
بلا و جزایر بگذرد و در میان این نهر از جانب شمال بجنوب باشد و
فوقه بجان و آن بر بجز نارس منتهی شود و بعضی گویند جیدان
از جبال نصیب و در حدین و ذوالقرنین باشد نهر جیحون در قفا
و در آنجا نوعی از مار بود که چون چشم آدمی بر او افتد آنس هلاک
شود نهر الذیبت تا پن شام است و در صفت او گفته اند
نهر پیچ و در راه المیران و اخره بالکبک بعضی در حد اول زراعت
بسیار کنند و چون آخر شود زمین فرو شود و غلک شود و نهر
کرد و در ولایت از با بجان است و بدایت آن از جبال رودم است
میان تقی و آن رود و بار و سی منتهی شود نهر از آن جبال
از مغرب بمشرق است و بدایت آن از جبال ارمنیه است
و قضاة قفا و قدر بسیار در سیما نهر که جیدان از جبال اید
طالع از بدایت رود و در بار بر سرش فرو داده از آن نهر چگون
گویند میان موصل و اردبیل گذرد و نهر شتر در حد و نارس

است و منبع آن از جبال اصفهانست و از میان ولایت فارس
و خوزستان گذر و در نزدیکی قلعه خمدر در بحر فارس از حد دو
خویش نشاء و در ترتیب عکس بر عباد و هوا گذر و در بحر فارس
ریز و در بحر کاسوینج بدایت آن از جبال اقلیم اول باشد و در
بلاد رنج گذر و در بحر بربریز و در بحر زنده رود و در بحر زراک
در حد و در جنوب معصومه او در کوه تا آن طرف فراهم آید و در جنوب نازده
در بحر جنوبی و در شعبه از آن منشعب شود یکی چو بار و یکی را
فالوئس خوانند و از قوای این بحر و جان بدست می آید و در بحر
ولایت اصفهان است و مصیبت آن بحر فارس است و در
طاب و تربت بحر بکشت از سنگ رخام یک چشمه طاب و تربت
بحر بکشت از سنگ یک بارچه بدان نصب کرده اند
قوات از کوه بار رود و میان نفوذت می آید و در غرضی
جرا از قنات کرده و در شیب شویک ح بقرب بغداد و در کشت
و در کوه کوفه بحر سلیمان بقرب بغداد است حضرت
سلیمان علیه السلام از آن حفر کرده سید صدقه
جهدل دارد و از آن منشعب شود و در بحر عمان در حد و رسد
و مکران میگذرد و در بزرگی نزدیک است برین بحر و مصیبت

ان بحر فارس

فارس است و بحر هند است و از جبال اردبیل و هند
بکشد و از سه منزل ملایان بهر رود و در بحر و در بحر سفید رود
از جبال اذربایجان و از شبه جزیره و بحیران اردبیل در نکان گذر
و بحر ایسکون منتهی شود و در بحر ایتان بکشد و بحر
است و از مشرق بحر عرب رود و بحر و در بحر و در بحر
چون جریان آن از مشرق و از جبال غور با میان کابیر بر میزد
و در برابر کرمان که در کوه کوبند از بحر ایتان جدا شود و در
آن تفاوت کنند و در بحر اندیش است که کشتی در آن رود
و در کنار آب در بلند ستر نهاده از مس خالص و بر نایفه آن
نوشته است ایها الرجل لا تجا و نری فانک لم تخرج
و در بحر چادر در حد و بلاد بحریره است و منبع آن از جبال فارس
العیان باشد و اندک آن است و در بحر فارس است و در بحر
فرقیار رود و قنات متصل شود و در بحر ایتان از جبال
چینی بکشد و کوه بانی شوم است که کشتیها را افسند
و در دریای در کوه بانی شوم است که کشتیها را افسند
چون در کوه بانی شوم است که کشتیها را افسند
کرد و در کوه بانی شوم است که کشتیها را افسند

چشمه در آن آب کرم است و دهانی از آن مریغ شود و شعله
او سبب و سبب در زرد باشد و این آب در دود مریغ شود و
مخصوصی بر آن و یکی مخصوصی بر زبان و او را یکی را این آب نافع بود اگر
کسی یک دفعه در آب رود تمام بدن او بسوزد چشمه در اطراف نزدیک محل
است در آنجا میلو فرود چشمه مع مشهور است در سرحد کرستان
بهر جا که آن آب را برند بشیر طبعی که در راه بر زمین نگذارند تا بدان
موضع که خواهند بر سنده آن طرف آب را بدرقش برآوردند
نزدیک زراعت شان بعد از آن طاعنه نوح تمام حفره که یک
کس را بجا آورده بکشف همراه آب آمده تا با آنجا که مدعی آب
آورده است آن ملک و زراعت را نشان کرده بر میگردد و دفعه
عظیم ازین سدا را اگر چه بداشند مر اینند و آن طاعنه در زراعت
و حاصل است چنانکه در یک مریغ زنده بدو بریند و بدو را بکند
فایده نیست تا به تمامه چشمه تا آب را بر زمین نگذارند و
نمیگردند و قشر آن را بر زمین گذاشته و حفره را بر میگردند
و این مکر تجربه رسیده است چشمه مسکوره در ارض اندیشه نزدیک
کوه است از آن مسکوره خوانند بعد از سر آمدن شش نیست بهر
شکر عظیم که در آنجا نزول کنند آب دهد چشمه انشی در ارض
انفا که است اگر عصاره در آنجا افکندند از الحال بوز چشمه خوش

در آنجا

در آنجا صراحت در آنجا مریغ است که اگر این آب را باغ
اینجا مریغ در کل سزند و بگذارند خوش مشکون کرد و چشمه آورده
چون آب لطف بماند سنگ مرمر کرد و چشمه آورده در سبستان
نست فی از آن حاصل شود آنچه در میان آب باشد سنگ است
و آنچه در بدن باشد فی است چشمه میلو آن بر زمین نیست
المقدس است چشمه دیگر در دیلم است آبش در بهار سرد و در
زشت گرم است چشمه فروان در خراسان است صاحب
تب ریح چون در بین آب در آید شفا یابد چشمه کلس بقرب
طوس است چشمه و شعله از جمله صباغ خور و سگاس خورون
آن موجب آسودن آب چشمه آرزوی کوزه ادعای حاجت
دارد و بغایت کوارنده است چشمه نوح علیه السلام کجاست
فارس بدشت پارس باشد و اگر علل مرزنده را نافع بود چشمه
سیدمان علیه السلام در حدود کرمان است منسوب به سیدمان
که هر باوشت هزاره از آن آب خورد در بادشاه شد را ما
تخصیل آن در عایت اشکال است چشمه کونان در حدود
برقمت باشد چشمه مو جبار در ولایت کوه کیلوله است
حیات در طلمات است چشمه معزول بقرب پاهان
مور است چشمه سر بر بقرب رباط کوه است دوران

سنگها بر من بپاشند و در آن خاصیت عظیم باشد چشمه
 در نزد بکده و غور باشد چشمه بقره مغرب است در که
 جرعه از آب وی جز و بعد از یک شغال و نیم در ظرف بقره
 باشد بر دار چشمه گرم انکور در حد و بلغان است هر درخت
 نیک از خشک شود چون قدر از آن آب در هیچ آن ریزد بر شود
 چشمه نهادند از شگاف کوه نهادند است چون کسی محتاج باشد
 شود و نزدیک آن رود و بند شود چون کسر آب نخواهد و
 نزدیک او رود و جاری شود چشمه علی الشجرة کوبیدن چشمه
 بر آب در جان در بار کوه افتاده است و در میان این چشمه
 درخت عظیم است هر سال این درخت چهار ماه در آب
 غایب میگردد و بکمر از ملوک فرقه نایاب درخت را شمار میدهند
 استوار است چون وقت غایب شدن رسید فلانها گشته
 شد و شمار میکنند و بعد و درخت بخود غولای را در آن
 آب فرستادند چون بداند گفت قریب نزد آن درخت
 و نعم درخت را ندیدیم چشمه تعباده ایاد میان فرزین
 و امدان است و بمشابه گرم است که بیضه مرغ پخته شود
 و در آن آب اصحاب ایرانی چون در آنجا روند مشکاف بند
 چشمه بقره قریب بکمر است بهود و نقار در آنجا باران

کنند اعتقاد

و اعتقاد این آنست که کادری چشمه ادم علیه السلام آوردند
 این چشمه بر دین امداد چشمه بود در آنجا با پیمان است که چنانچه
 در آن رنگ کنند بالوان مختلفه چشمه در عالم بغیر از اینجاست
 برای صیقلیت چشمه مغرب در آن و باران است و صند
 منفصل بر سر آن موضع است چون سر صندوق بکشد
 در آن آب بخورند شور باشد و چون فطرات چند ترش کنند
 شربین باشد و چون آب کم شود همدان و در آنجا این
 سزند که بر آن نفوذ الکافیت کند و غلابی از دوزخ و معالی توبه
 کنند این باده شود و کمر آب بنویست معاصر باشد چشمه
 علاج میان خرقان و فرزین باشد هر صاحب علت از خدام
 و بر من با حیوانات معلول یا بنجار و ندس لم نؤنه و استخوان
 های شکسته را از بدن پرور کند و شک اندرانی و توبای
 صفای روح و امثال آن بسیار در آنجا بدست آید چشمه کوه مندر
 قریب نما است از تواج و افغان اگر بنور در آنجا افتد سنگی
 گردد چشمه سیوم و در بار چنان است بقره قصر فغور را بشن
 شربین است و چون سر فرس از آنجا بدر بر بند زهر خا می شود
 چشمه قریب الفخاران از کوه مرستون باشد و چون برادر در آن بقره

در دریا می کنند چنانکه روزی یکبار بر روی دریا شش هزار درهم
بوده سبب آن معلوم نبود و پادشاهان و مالکان چشمه را
مفقود کردند و چشمه شش روز پس داشت قیاف است چون
آفتاب طلوع کند به طرف مغرب روان شود چون غروب کند
بطرف مشرق روان شود و سبب آن معلوم نیست چشمه شش
روز جاری است هر که بدن خود را در آن نشوید یا جامه اش را
خسک کند و آید بانی و الله اعلم **فصل بیست و نهم در ذکر چاه هاشم**
در میان است چاه اقصی که در میان مشرفه است حضرت
رسالت چاه صلی الله علیه و آله و سلم کهنه جبارک خود را در آن می کشید
مشافع جمع از اهل است **چاه دهم** از آنکه معظنه است و مشهور است
چاه یوسف علیه السلام که بکفریه است و بخیل است از اعمال مصر
برادران بر کف علی السلام را در آن چاه انداختند آب
از شفاست **چاه توفیق** در ارض مغرب است کنار عظیم
از آن چاه حریق میشود چنانکه اگر سنگ عظیم بزرگ در آن
چاه افکند و بجز چاه نرسد بر روی مرانه زرد **چاه هارون**
در زین علی ابلیس است هر که از آن چاه آب خورد حاجتی میشود
چاه موشی چون خشت خام در دریا می کشند او از آن بر آید و فیروز
بدرخت است که شعله **چاه نواهی** هر که آب و بر آن بخورد و اطلاق

بدنش می شود

بدنش بد بداید چون آب را در دریا می کشند خون شود و اگر دور تر بریزند
سنگ کرد و اگر خرقه خفیه در آن می کشند صاعقه خفیه بد بداید
و باد می آید و درین کبر و بختی که در بارها می کشند و هارون
و بر آن می کشند **چاه ایمان** کوهی که در آن کج آن نشسته شود و قصد
آن چاه کنند آب را آید و چون بخور آن چاه خوردن می شود
آب او را خرقه کنند و بجز از زرع است اسخا نهان بر کینه
افتد و سبب آن معلوم نیست **چاه صد** که در تبت و آویش
هر که نزدیک آن چاه رود و او را ناسر عجب نشود و سخنهای عجیب
از ناسر و ترکی و هند و غیر ذلک و چون باران آید او را
منقطع شود و در آنکه باران بر طرف شود باز اصوات ظاهر
شود **چاه الحید** بر سر کوه تبت است هر کس خواهد که در قدر
آن نگاه کند سنگی مانند تبر برده را آید که با آن شعله سبب
آن معلوم نیست جمعی گویند که آنجا مرقدی از انبیا است **چاه**
بابر مشهور است که در تبت و بختی است غایب در آن
گرفتار اند **چاه دانه** ضحاک ناز بر اکوین در آن چاه می کشد
و هنوز زنده است و کبریت الحمر در آن چاه یافت میشود
چاه العزم مشهور است و حضرت امیر المومنین علیه السلام
در آن چاه با جملات جنگ که **چاه** مشهور است آن چاه

که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نفس خود را بفکار
فریض مقابل نموده است یکی از مشاهیر صحابه روایت کند در وقتی
از اوقات بد آن چاه رسیده بودیم که از آن چاه پروان آمد
تجمل در رفتن کرد ناگاه دیدم شخصی را از آن چاه پروان آمد ناگاه
آتش و آن شخص را ضربت عظیم زده بد آن چاه معاودت نموده
چاه سقیا در زیر نقار خانه میدان کهنه است بسیار عجمی است
در وقت حکومت احمی محمود که در آن افتاد و او را در آنجا
و مردی که منتهی قتل بعد در زینبلی کرده و آن چاه کردند که در
دو ده بازنده پروان آورد و چنین گویند که شبانه روز در آنجا
و صلی الله علیه و آله چاه کردند و آن شخص سنگریزه چند داشت و در
چاه می افتاد و گوشت می برداشت و از آن می خورد که بغیر از
بیش و عاقبت او را با آن کشیدند و بر سر بیدار گفتند که از
ظلمت چاه هیچ معلوم نشد گویند و حال از آن چاه پروان آید
چاه صمغ در بار همد است آب از آن در طرف کشته و از آن
محل تا جبران گذارند منعقد شود بغایت نافع و اگر تا امروخت
گذارد نه هرگز در قاتل و حکمت از اجزای بارش نکند که در آن چاه
قصه سوره در بلاد همد است نوعی از ماهی در وی است
که چون از آب پروان آید مسک گردد و در **چاه جلد ارضی** در ناحیه فک

در اکثر اوقات

در اکثر اوقات نعران چاه خشک شده و در هر سال بوقت
معین بکینوبت آب عظیم در وی پدید آید چنانکه از محل خود بیرون
میل کند و بر روی زمین شود و این چاه بسیار عجمی است
و بعد از آن بر زمین فرو شود که گویا هرگز آب نداشت **چاه**
مسح در نواحی قصر است درخت بی در حوالی این چاه
گویند عجمی السلام با این چاه و ضوئ خنده است **چاه خور**
در جهان عجمی است بشهر خود بر سر آن چاه و یکی بزرگ
از من نهاده اند و این یک سوراخ دارد و بسیار تنگ و چند جوی
آب از آن پروان آید گویند اگر این یک یک بنامد آب شهر را
و بر آن کند **چاه بیک** بخار و فارس است از آنجا بخاری گرم
پروان آید حرارت او چنان موثر است بخور که گرمی از بالای
آب پروان کند بسوزد و در چاه اند **چاه شمع** در میان رباط
عجمی حدیث کند و میان بان مورد بر سر آن چاه کشته است گویند از
نعران چاه فیروزه توان یافت **قصه میست** **دویم در صفت**
افزایش آسمانها و زمینها خداوند عالم بان جل جلاله پس
از همه اشیا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
افزود بعضی از حکما بعقل اول و ثلث نفس کرده اند و بعضی نوزده
اهمیت می کشد صد و ده آیه عظیم را بنیای عظیم السلام افزاید پس

نور آنحضرت چه از آفرید و از باده و بنج کرده و در یک دینم آن
بهشت بنظر کرده و عرش را از آن آفرید و از نور کبریا
آفرید و از نور نوح قلم را آفرید پس از نور آن حضرت بهشت را
آفرید پس آسمانها را از دودی که از آب برخواست خلق کرد و از
آن زمین را خلق کرد و مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق
کرد از جن آب تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد تا زمین را
برداشت و سنگ عظمی آفرید که پای ملک بر آن سنگ است و کاه
عظیم آفرید که سنگ بر پشت آن قرار گرفت تا هر روز روی آب است
و آب بر روی هواست و هوا بر روی طلاست است و آنچه در طلاست
است بغیر از خدا که غنی اند پس **در شنبه** ابوالجنان را آفرید و در
روز نهم زمین را آفرید و در **روز دهم** کوهها و آب و بکر را آفرید و در
روز یازدهم اشجار و نباتات زمین و منزه و هوام و آنچه در زمین است
با عمارت و خواص خراب و در **روز چهارشنبه** در کان انش را آفرید
و در **روز پنجم** ملائکه با اقیانوس ماه و ستاره را آفرید و در **روز ششم**
و یکم که در پیش روز ملائکه را آفرید و در **روز هفتم** آدم علیه السلام
آفرید و در **روز هشتم** آینه و آینه را آفرید و در **روز نهم** کوهها
و در **روز دهم** و نباتات را آفرید این بعد احوال اهل شمس و
مذهب احوال فارسی و در آفرینش دنیا و در مذهب نبوی در کتاب

زند و پازند

زند و پازند از زردشت نقل میکنند حقیقتا عالم را آدم علیه
السلام را در شش گاه آفرید و آن روز که آفرید و کاهنبار را آفرید
با صراطیج ایشان و هر کاهنباری دارد کاه کاهنبار اول
میدور نام دارد و آن خود روز باشد که در پازند نام دارد
بهشت ماه قدیم است گویند که بزوان از پیش روز نهم
از پیش آسمانها با تمام رسایند و کاه کاهنبار دوم بعدی
و سیم نام دارد و آن جور روز نیست که باز نام تیر ماه قدیم باشد
گویند بزوان از پیش روز نهم است روز آفرینش آب را تمام
کرد کاه کاهنبار سیم بهر سیم نام دارد و آن است تا در روز نیست
که بیست و سیم شهر روز ماه قدیم باشد گویند که بزوان
روز تا آفتاب پنج روز آفرینش زمین را با تمام رسایند کاه کاهنبار
چهارم را با سیم نام دارد و آن نیز نیست تا در روز است که بیست
و ششم هر ماه قدیم باشد گویند بزوان از پیش روز نهم
روز آفرینش نباتات و اشجار در شنبهها را تمام کرد کاه کاهنبار
پنجم بعد از سیم نام دارد اول هر روز است که بیست و نهم
ماه قدیم باشد گویند که بزوان از پیش روز تا آفتاب روز
حیوانات را آفرید و حیوانات و دلبست و است و در دوزخ
اند صد و هفتاد و دو نوع جزیره و صد و ده نوع پرند و کاه

کابینا ششم سیمندیم نام دارد و آن آهوز روز است که روز اول
 خمره سترقه قدیم باشد که گویند که نیز آن از بنج روزهاست و
 روز از بنجش ادم را تمام کرد که بنام این که بر سرش باشد و چنان
 اینها را بر نقد بر سر است که خمره سترقه را در هر یکی ماه قدیم از بنج
 و بهی را سر بر سر است که بعضی گویند که اول گاه اول است
 و ششم از دی بهشت ماه قدیم است و اول گاه دوم است
 و ششم نیز ماه است و اول گاه سیم است و نزد هم شهر روزها
 است و اول گاه چهارم است و در ماه است و اول گاه ششم
 سر بر سر است که اول سترقه را در هر یک از اینها
 باشد و جمعی گویند که اول گاه یازدهم در ماه است قدیم و اول
 و اول گاه دهم یازدهم هر ماه قدیم و اول گاه سیم است و ششم
 از دی بهشت ماه است و اول گاه چهارم است و ششم خوری داد
 ماه است و اول گاه پنجم است و نزد هم شهر روزها است و اول گاه
 ششم سیزدهم این ماه است که اول سترقه باشد و هر گاه که
 روز بهشت و یک هر ماه باشد چنان گویند حق که در بنج روز از بنج را ستر
 واجب و از بنج در بنج و تعزاد را کرد اند و هر گاه که عامه روز
 شش نزد هم اینها است که گویند که جمیع خلق عالم چهار طایفه
 کرد اول را کالو نزد هم نهاد و در کومست نهاد و فرستاد و دوم را اینها

نام نهاد و دو سپاس قرار که سیم را مستور نام نهاد و روزها
 قرار داد چهارم اینها را نام نهاد و اهل حرفت قرار داد و فلاسفه عالم را
 قدیم دانست و بنی صانع مختار میکند و صانع را عدل او می خوانند و گویند
 عالم معلول علت او می است و هر دو با هم بهی نیز چنان و حق اقباب و در بنج
 و گویند که اول چیز که در علت او می پدید آمد عقل بود و او بنج را دوم است
 و در علت او می در عدد و در عدد و در عدد و در عدد و در عدد و در عدد
 و گویند اینها عقل است که در بنج را اول خوانند و تا بنج را در
 نفس همچون تا بنج را اول است در لوج و گویند نفس آن لوج است که در
 قرآن باد که هر یک از نفس را سیم خوانند و در عدد و گویند عقل خود است
 و بنج نیک زید و نفع از غرر بمانند و توفی است از توفیهای نفس
 و گویند که عقل کمال است و حرکت کنند و نفس در عقل ثابت است
 محکمت و عقل چون خواهد که عالم علت او می را بداند و حرکت
 و گویند در عالم عقل چون شتا علت او می شود و علت
 او می را در گویند که علت او می دانند که عقل معلول او است
 و جز اینها هیچ ندانند و جاهل است با آنچه بر آن است و نیست زیرا که
 به کمال است و جاهل است با آنچه بر آن است و در بنج نیست
 از برای آنکه نفس خود را به از آن شناسد و گویند که هر یک از اینها

فلک فرست معلول طبایع و طبایع معلول نفس و نفس معلول
عقل و عقل معلول علت اولی و گویند زمان محیطی برای زمان
باشد و نفس محیط زمان است و عقل محیط نفس و علت اولی
محیط عقل یعنی علت اولی که او را احاطه خوانند در گرد جمله موجودات
در آمده و در اثنای بار حق تعالی بذات نبوده بنفس است و عالم و علم
و معلوم بر سه یک ذات اند و علت اولی را اخیر از صانع هر صفت است
و گویند که اگر در فلک علت اولی را بپسند و هر چه بر بالای اوست
نیز بیند و حرکت را و انیت و گویند مشر فاعل از غنی است بقولی
که از علت اولی دارد و اگر کتب گویند و شنوند و نه بینند آنچه در زیر
ایش است و زمین حسن دارد و پسند و آنچه در زیر او است
ایش مد اگر چه با و تمامیند و گویند از عقل مجرد و عقل جویم فلک
نهم بدید آمد و از عقل دهم عقل سیم و فلک بدید آمد و از عقل
سیم عقل چهارم و فلک حل بدید آمد و از عقل چهارم عقل پنجم
فلک مشر بدید آمد و از عقل پنجم عقل ششم و فلک حریج بدید
آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک ششم بدید آمد و از عقل هفتم
عقل هشتم و فلک زهر بدید آمد و از عقل هشتم عقل نهم و
فلک عطار بدید آمد و از عقل نهم عقل دهم و فلک نهم بدید آمد

عقول ده بگشتند و فلک نهم و بعضی این پنج عقل مجرد را هم
خوانند و از لی دانند و گویند اینها خود بخوبی هم رسیده اند
حوال کاینات چون طبیعین و اقوال ایشان بسیار است
اکتفا نمود اعاقد تکفیر الاثر **در فصل بیست و نهم** در احوال
کاینات خود طبیعین و حکما اینها را نسبت به عناصر را بگویند
که تحت فلک فرست و اهل شریع از انرا بکتاب اندک است
میدهند و علامه شیراز سروده الناج چنین آورده که آنچه متکون
میشود از عناصر را بگویند آنکه یکی از آنها جزوی باشد از شش
میشود و در ارضی اما آنچه حادث میشود در فوق الارضی از آن بعضی
است که سبب انباشتن اقیاناب است بر هوا و زمینهای
تر هوا است و انرا از تحلیل میکنند از رطوبت و تر بخار را اندک
و خلل که جدا و دیشد و چون بخار صعود کند بسیار باشد
که لطیف گردد و هوا شود بسیار باشد که بطبیقه باز و از هوا
را که متکاثف شود و ابر شود و جمیع باران متفاصل گردد و درگاه
باشد که حساب از کثافت هوا باشد بسیار است و سخت و بسیار
باشد که سرمای قوی تر باشد از ان ابر را بپوشد و پیش از
تشکل بشکل قطرات و برف بیارد و اگر با آن طبقه بر

بسیار باشد که جباب کرده و اگر اندک است چنانکه کثیف بسیار باشد
 اگر فشرده نشود و غلیظ فروید یعنی شیب نرم و اگر فشرده شود صق
 فروید یعنی سفت و اگر شیب فشرده شود و جمع گردد و نازک گردد و اگر
 بزرگ داشته باشد و چون دخان و بخار با هم مختلف شوند و در دو
 با هم رقیق شوند و تا هوای بار و برسد و بخار منقطع شود و بجای
 دخان محبوس شود در آن و اگر دخان بجزارت خود بماند فشرده شود
 کند و اگر سرد شود و فشرده تر و دل کند و هر چه کثیف باشد غلیظ
 غلیظ کند یعنی بر و بر اگر پروان رود و در عدد گردد و اگر شیب
 مشعل شود از آن سبب شده محاک برقی از آن حادث شود
 یا صاعقه گردد و یا هر دو با هم باشند با اختلاف سطحی که از آن
 نمیدانیم و چون بکرة آتش رسد اتصال بر زمین منقطع شود و در هوا
 مشعل گردد و اشتغال در آن بیند که کوباکو کبی را میخوانند
 مشعل شود و لیکن محرق باشد و احراق او دائم بماند و اگر
 و البته باشد یا با هر یک یا با حیوانی که او را اسیر و پاشد و گاه باشد
 که بر کوهی باشد و بایستد و بانش گردد و در آن فلک در می چند
 و اگر منقطع نشود و اتصال دخان از ارض ناکرة آتش مشعل
 شود و بار بر زمین فرو آید و چون حرارت در خنده از هوا بر دمی هوای
 متکثر بسیار باشد که شکاف شود و فشرده تر و دل کند و هوا

سبب

سبب آن خارج شود و در آن حادث شود بسیار شود که تحلیل هوا
 و حرکت از جانب حادث شود و بخاری ثقیل نماید و گاه باشد
 که دو باد مختلف الحزم گردند و هر دو مستدیر گردند و در آن
 حادث شود و بخار ثقیل نماید بر مناسبات مرئی اشباح
 نور آفتاب و مهتاب و آن مناسب را در علم مناظره و در ایجاد
 و صاعقه ظاهر نمایند پس و گاه بکشد بکس و گاه مانند سبب
 پس اگر ما و آتش مرئی اینها اختلاف نمیشد بلکه از رفته و
 انحراف آن معدن است که آن جو هر دو در آن غالب است و بعضی گویند
 اجزای آن را است که به معنویت جدا شده و نازل شده است
 فی الشیب که بر کوهیند و دخان حریق شده هر گاه بر هوا
 غصبه که صابا الفعل است یعنی بکرة آتش رسد و آن دخان
 در سبب باشد یعنی در در سبب از اجسام خوب و از اجزای در است
 و زمین و حیاط انحراف ارضی ماست و در شود بواسطه قریب بنا حرف
 طرف بالای آن دخان اول مشعل گردد و بر کرد و برود و این اشتغال
 بنا امر بر طریق آمده و دخان است و این سبب است و چون
 اجزای از رفته آن جدا شود و ناری مستحیل بنا طرف گردد و در
 در ویت آن بر طرف شود چنان نماید که منطقی شده است

در واقع منقطع و خاموش نشسته است بلکه نار مصرف کرده است
 که آن خبر و سر است فی المثل پس آنست که آنچه بر تعلق
 شود از جسم رطب از آب زمین آن بخار است و آنچه بر تعلق
 از جسم اریز از مایه آن دخان است و بالا رفتن هر دو
 بسبب تاثیر شعاع آفتاب است و چون جریق فتنه میشود و بوی
 نوز فغان و فتنی بر آفتاب پس بخار عبادت از اجزای مایه
 مخلوط با رخی بقوت جاوید آفتاب و تبخیر و لطیف آن که بعد
 میکند و بالا میرود و اجزای ناز را میل به کل مکان طبع خود
 بر آید و هرگاه بخار برسد که الکام شعاع شمس با بخار
 نمیرسد که در هر یک است بنابر بر دوت متکالف میشود از آنجا
 برف و باران و ب بر تهنوارات ظاهر میشود و دخان مخلوط با بخار
 که از آن مکان بگذرد و نزدیک کره برسد و نیاز از ذرات آفتاب
 بر آید **و اما بعد** از آنکه در حد صد است از حرکت دخان
 در سحاب که بنابر خلاصی شده و بر آن آمدن بوی فوق بخت
 حادث میشود بسبب است و مفاومت سحاب و ترقی و
 در بدن عقیق این صوت حسب عظیم حادث شود و بتساع
 سماع میرسد و پیش از آنکه بدن این صوت ب موعده
 نوزد تر میشود و این برقی است که از شدت حرارت در بدن

بدن

بدن بهم میرسد چون صوت حرکت و توجع هوا است
 میرسد بنابر سینه بعد از آن رویت برف است و اگر در
 بی است که حرکت تمرین عقیق است و عدد برف بسبب
 دخان است از حرارت و حرارت تا شمس شعاع آفتاب است
 و ماه دخان جدا شده از سحاب نازل به بوی زمین صاف
 و اختلاف و ظاهر تر این است که دخان کبیر المولد و تعلق از رخی
 جنت در سحاب بنابر حرارت صعود کند بوی فوق و چون غرضی سحاب
 نماید و بگذرد و برف کره ناز را از حرارت این سرد و ماه و غلبه
 اری و دهنیت است سحله و در کرد و از اجزای لطیف ناز و لطیف
 دیگر بافته بنار حرق پیوندد و اجزای کثیف از شدت حرارت حرق که فتنه
 و جی کشته و طبع شده بنابر نقل نازل شده و غرضی عقیق سحاب
 متکلفه کرد و در عدد برف بسیار احداث غلظت فرود آید بان شده
 و ملائت که بهر جا که برسد و مصادم هر چه شود بوزاند و شکند
 و نیت و نایز و در دند تا برین فرود رفته و از یک دو دهن برین است که ماه
 صاعقه بانی نشن زخم غرض شود و بهر تنگ و سندان و جکشن شسته
 غنیش و مخرج نازک سحاب از تار حرکت می شود و بعضی ضواعتی بر با
 فرود افتد اوراق میکند هر چه بر آن بر آن بگذرد و از حیوانات بحر
 مر سوزاند و آب باشد که بر کوه افتد که از آن خورده و گاه که جرم صفت نبات

رفیق باشد مانند گناره شمشیر و اسب با صید اید و نیم
کند و مقدار انقراض نباشد و گاه باشد که نفوذ کند در بنا
و است باه متضاد شود باشد با صلبه جویند این جزو را بدارند
تا بحدی که در گیرند بگذارند و دوال را از آن جدا کنند و بعضی صاف را
جسم جدا کنند و گاه یک سطحی که در زنگ باد صوم باشد و گاه
یک رفیق صلیب کنند و این سطح ناری بقدری با زو حیر و شکله
است جوهر چند بر نار غالب است او را علاج کنند و آن را به حیوانات
ای را میسوزانند و کاه فوسه قریح که بر کرد ماه و می اید و گاه بر کرد
جرم شمشیر از آن بخار است که بتناسبت جرمش از اجزای رفته
آن بگرد جرم انعکاس شعاع بان شکل و لون نمایان و آن وقتی
بود که هوا در خایه صافی بعد از این است حاله و قوی است که عکس باشد
که بر بنجاره افتد که از زمین بر آید و هوا شود و در دور جرم
حرکت بر سر آنکه نور فرود است و زلزله آنچه در عرضی حادث
شود مثل زلزله که از اجزای بنجاره با دغانی و آنچه مانند اسباب
چون در جوف زمین جمع شود بنجاره بسیار متلطیف تحمیل شود و متعجب
کرد و خواهد پدید آید حرکت عظیم شد بدو زمین جهکافت
و سخت باشد و است آن بسته باشد در راه خروج بنایست
و زلزله از آن حرکت زمین را بجنبانند و میروند آید و بسیار باشد که

پروان بناید

و زمین را منزلزل گردانند یا آنکه زمین را سخت بشکافند لیب
قوة ماده و کوه را ببرد و قلعه کوه را بشکند و بر پزند و یکا
و یکرا اندازد که از افتادن کوه زلزله دیگر در زمین پیدا شود
و گاه باشد که بنای شهری را بکند و آن شهر را بعد از
گرداند و گاه باشد که انشی از آن مشتعل شود و کوه زمین و بخار
و نباتات را بسوزاند و گاه باشد که بعضی زمین و کوه و قلعه را
فرورد و زمین را بسیار بکوه اندازد و با یکدیگر بعضی را بلند کند
کوه گردانند و منبرائی عظیم گاه است که میروند اندازند و گاه
است که فتنه را در کار برآورد و بر **فی العیون** آنچه در زمین حادث
شود مثل عیونی و چشمها سرخوش چون ماده ریاح و بنجاره بسیار
در زمین جمع گردد و برودت در و اثر کند آن بنجاره ریاح آب گردد
و از او حفره حفره نماید و زمین را شقی گردانند و میروند آید و او را اندر
از بنجاره ریاح که مجاوران زمین است بنابر ضرورت و عدم فشار
آب گردد و آب از چشمها همیشه جاری و مستمر باشد و گاه باشد که
جاری شد عیون بنابر آب برق و باران باشد که در جوف زمین
جمع شده و در در عمقه و گوشه زمین دوام می نهد و رانش میروند
آید دلیل بر این است آب باران که میاید و از تقاطع آنجوه مثل حمام

که چون بخار متفاعد و متفاطمی شود و متفکیر و دو بال
 سرپوش است بر سر یک عرق کلاب کشیدن و هرگاه باران
 ببارد و پشت حمام تریاش نقاط پیشتر است زیرا که پوست
 جذب بخار میکند بنابراین است که عرق کلاب بالای سر
 که بر طبق پنج و برن باشد فی العیون المالح و در دیگران
 که معدن کور و غلک باشد آب منجم شود و بوی کور و از آن
 اید و گرم باشد و ابی از معدن غلک اید و شور باشد و آب کور
 سوزان باشد سبب آن باشد که بخار کبریت که آب شو این است
 که در احادیث معتبره وارد شده است که استغفار از اینها
 کرم کوهها کرده است و نزدیک باینج است لفظ که از زمین بخوبی
 و مویها **فالماء** که اختلاف م معدنات چهار است زیرا که آب
 اینها از ترکیب محکم است باینست اگر است از مطهر و چکنی
 می کشند باینه اگر چکنی کبریت می کشند مثل باقیوت و لعل و
 زرد و اگر کشند و چکنی است مثل ذریر و خضه و حدید و خاک
 و اگر ترکیب محکم نیست و تر از تحلیل میکند باینی باینه
 اگر طوبیت تحلیل میکند و چون غلک و دوش در درج و اگر طوبیت
 از آب فی و این میکند چون زرنج و کبریت و زینق و معنی چرا

که آن

که آن چکنی کبریت است آنرا اخذات سبعة خوانند چون
 طلا و نقره و مس و سرب و روح و قلع و آهن و اینها صحرای
 از سیاهاب و کور و مرشونه و نمونج کور و از ابی است که با
 و هوا منزع یافته و حرارت قهر از انفع داده و درینست درونی
 حاصل شده و بسبب برودت بسته شده و نمونج سیاهاب
 از منزع ابی است که با خاک لطیف که طبع کبریت داشته باشد
 و جدا شود و بر مثال آب و آن خاک لطیف جهان باشد که آن
 آب بهر طرف که نظر شود بر مثال آب که بر خاک غم مرزیند و چند
 خمیر گشته و غم شود بسبب آنکه خاک لطیف کردار و از او دارد
 و در غلاف آن شده و شکاف و باب و دیگر غم بودند و چنانکه در نمونج
 کردن زرنج و نوزده شده و سیاهاب از ابی معدنات
 که حکمت از اینجبر واجب الوجود حقیقی که نمیدانند اینست بواجب ال
 طبعی و ندمب اهل شمع بخار این است که همه اینها را بخوبی
 بتدبیر خداوند پذیر جید اند و الله اعلم **فصل** در نمونج مادیات
 چون نمونج در زمین منجم میگرد و در درشت از جهت الکة
 بالطبع مدد است بواسطه حرارت غریز طبعی که در جسم است
 قنچ می کشد و بدین سبب نقطه چهار طبقه میشود و هر طبقه

تا تجد و بعضی آنچ غلیظ است و بعضی رقیق است و در سطح اعلا
 نقطه را مقر حبیب زد و آنچه در زیر سطح اعلا است و متصل بطح
 اعلا است و آنچه لطیفی او کمتر است بالا عو کر است بدی
 دستور چهار طبقه میشود و مرکز را که در میان نقطه است سودا
 میگویند سودا سرد و خشک است و طبع خشک دارد و لاجرم
 بجا خاک افتاد و طبقه دوم را بدم گویند سرد و تر است
 و طبیعت آب دارد و لاجرم بجای آب افتاد و طبقه سیم را
 که محیط است بهر خون میگویند و هوای گرم و تر است لاجرم
 بجا هوا افتاد و طبقه چهارم که محیط اصفر میگویند گرم
 و خشک است و طبیعت هم میسرند و این جمله در نگاه
 بود و موالیته گویند که معادل و نباتات و حیوان باشد و در
 پدید آید و تمامیت اعضا را اندر وی و پیرونی پیدا اندوز
 نقطه مدی علقه است و بعد از آن نصف میشود و در میان
 عظام و عروق و اعصاب پدید آید در اول ماه چهارم که نوبت
 افتاب است آغاز صورت میشود و بدینجهت حرکت
 در وی پدید آید و لوح روح را گویند همان حرکت خاصه عظام
 است و در ماه نهم که نوبت عیث است سر را بر بدینجهت عالم آید

و اول حیوان

و اول جمیع چهار قوت در و سراجا و میگویند جاذبه قبول
 غذا میکنند و وار و معده نبس زد و دوم ماس که طعام را میبرد
 در معده و غیر آن طبیعت فعل خود را در آن بعضی را در سیم آنچه
 که غذا را در معده طبع خیمه بد و خالی از اجده امیکند و در سیم
 پس میگویند چهارم دفعه که دفع میگویند آنچه را نقل غذا میماند بجای
 اخذ ناعنه خالص مخدر میس زد و زیرا که اگر جاذبه غیر بود انی حرکت
 نمیکرد بر سطح غذا بلکه بر حیوانات که دو قوام بدن است حیوان
 بعد است و اگر ماس که نمیرود طعام در معده بچته نمیشد و اگر
 نمیرود نقل طعام چگونه دفع نمیکند و در میرا قوت چند است که
 با حیوانات تنها شریک است و قوی چند است که مخصوص
 اوست اما اول غاذیه و ناصیه و موله است و قوه غاذیه ان
 که غذا را مستحیل میکند و اندک چیز که مشاکی و کثرت بر عضو است که بعد
 محتاج است و احتیاج با جسم قوت از آن جهت است که خون که در
 بدن از برای طبع حرکت است و حرارت غریز در بدن خرد است
 در بدن که اخلاط را نفوذ دهد و زیاده و تنه را تحلیل بر آید بر سبب ان
 بعضی از طوبیت خرد و در بدن تحلیل میرود و هوای خارج بدنی
 نفس نیز باعث تحلیل میشوند اگر قدر از غذا به دل آنچه از بدن

تجلیل میرود و شود و نزد خشک میشود و بکامند و بر طرف شود
 پس حکیم علم قوت غاذیه را در بدن بر سر بل تجلیل قرار داد و چون
 طفل در رحم کوچک خلق میشود و بان کوچکی کارهایش از آن
 باید یعنی آید از بلع یعنی آید پس باید که بزرگ شود و این را حق سبحانه
 تعالی قوت غاذیه را نیز در بدن قرار داده که داخل کن غذا را
 در همان اجزای اصلیه بدن از منبر هم جرسد مانند استخوان
 و عصب و طبات و امثال اینها تا زیاده نشود در طول و عرض و قوت
 تا بجای برسند که مناسب به شخصیت و این قوت را سرسل
 است بعد از آن قوت غاذیه میشود و قوت غلیظ که چون ارکادی را
 ضرور است اگر نولد و متاسل نشود و نیز قوت غریزی بر طرف میشود
 پس قوت مولده در بدن قرار داده که ماده را غاذیه تجلیل میکند قدری
 جدا میکند که معنی از آن یعنی آید که ماده وجود شخص دیگر شود و قوت غاذیه
 چهار خصلت کار دارد و جاذبه و ماسکه و غایبه و دفعه چهارم تجلیل
 شد اما راتب هم چهار است اول در معده که غده ادریجی است
 میشود و از او کبد پس میگویند و اول این هم در معده میشود
 در وقت خاندن دویم در جگر زیرا که کبد پس چون هم منقسم
 شد در معده خالص میشود و لطیف آن از رگی که از معده بسوی

و بعد از آنکه سرسل شد
 از غلیظ بار میماند

جگر است

جگر است که از اساس ربعا میگویند داخل جگر میشود و پس
 میشود و در تمام جگر و در عروق در بزرگ چنان که در تمام جگر دیده
 و هم دویم در اینجا میشود و مستحیل با ضلای اربعه میشود و از آن
 کیموس میگویند و آنچه از کف آن است در دست و آنچه
 صاف است خون است و آنچه غلیظ است و آنچه در او
 خاک است و این استرین هم در معده و معده سید
 در رگهای بدن میشود و او شش در وقتی است که اضلاع داخل شود
 در رگ بزرگ که بالا سر جگر رسیده است و از آنجا رگهای دیگر
 که در جبهه بدن منتشر است داخل میشود و هم چهارم در اعصاب
 و این تابش در هنگامی است که از دانهها سر رگها منفرج میشود
 در اعضا اما قوت دفعه بول و غایبه را دفع میکند و قوت مولده
 آنچه خالص آن است اصلیه میگرداند که قوت مولده و ناست یکی
 آن است و فاصله هم از اعضا اصلیه میگرداند که بعضی استخوان
 شود و بعضی عصب و بعضی ربات اما قوتها که در خصوص حیوانات
 است که در نباتات نمیشود و دویم است حرکت و معده که از رگ
 منقسم میشود و با عصبه و فاعله و باعثه قوتی است که رگها
 منقسم میشود و خیال صورت ادوی که مطلوب باشد حصول دوی

باطلوب شده دفع وی باعث شود قوت فاعله از غلبه
 اعضا پس اگر باعث بر تحریک بجهت دفع احرى هر دو جنبه
 قوت عصبیه خوانند و فاعله فوقی است که اختلاف و ادوات
 همبای تحریک گرداند و اما محرک پس ده قوت است پنج در ظاهر
 و پنج در باطن اما پنج قوت ظاهر اول قوت باصره است و آن
 و آن فوقی است که حامل آن روی است که در جمیع النورین است و
 و ادوات النورین موضع ملاقات و عصبیه جوفه است که اثری
 راست مقدم و مانع از سه باشد و بهم ملاقات کنند بیشتر که
 شجوف هر دو در موضع ملاقات یکی شود و بعد از آن ملاقات
 منعطف شده اند از طرف راست راست است بحدی که
 آید و آن جنبه راست بر سه برود و با جنبه قوت نفسی در آن کشید
 رنگها و روشنایی را با الذاات و جمیع اشياء ملونه عصبیه را با لحنی
 و علما را اختلاف است در آن که هر یک با الذاات عین تربیت یا
 صورتی که از آن منعطف کرد و در جمیع چشم و بوط آن روح
 النورین و از آن منتقل بجهت سه شود و سه و هم معروف است
 بنوعی عصبیه و از اصحاب قول اول جمع فایند بخرج شفا
 از بصر بشکل حرطی که سرش در مرکز بصر باشد و فاعله اش

منطوق

منطوق بر سطح مرتفع و با جنبه شفا بر سر سبب
 و ظهور ذات سر که دو و از نفس منطقه و جنبه سه با جنبه
 و جمعی دیگر قایل بخرج شفا نیستند بلکه گویند هوای
 دایم در سر تکلیف کرد و بکفیت شفا که در بصر است و بسبب
 اثرش و ذات سر که در قوت و قول با بطن است
 و از بعضی اصحاب است نیز چنین ظاهر می شود و دو هم است
 و آن فوقی است که حامل آن روی است که در عصبیه جوفه است
 و نفسی جنبه قوت ادراک کند جمیع اصوات و صدایا و صوت
 کیفیت است که حادث شود در هوا بجهت جیکه حاصل شود از برخورد
 دو چیز هم از روی عطف یا از بعد شدن و چیز از هم بطریقی عطف
 بشرط مقاومت هر دو بهم و آن نوع مخصوصی نادر هوا باقی باشد
 صوت موجود بود و چون آن نوع مستمر کرد و تحریک هوا نادر گوئی
 رسد و متعین شود بمعفر صام که عصبیه مذکور در اینجا عطف می است
 صوت متناهی شود بقوتی که سپرد شده بروج آن عصبیه
 مدرك نفس که در سیم است و فوقی است که حامل آن
 روی است که در دوزاید ششیه که پستان که در میان بینی
 از مقدم و مانع از سه بر سه فی متصل است سه است و نفس

باینج قوت ادرک کند جمیع بودار بسبب وصول هوای متکلیف
 بیکفیت را یکجوشم چهارم وایده است و توفی است که حاصل
 روحی است در عصبیه حرم زبان بر سرست و نفس باینج قوت
 ادرک کند جمیع ترار اید وسط لطوبت لغابیه متکلیف بیکفیت طعم
 با مخلوط با حلاط و فی طعم علی الخلاف پنجم وایده است و ان توفی است
 که حاصل آن روحی است که در اکر اعضای و نفس
 ادرک کند جمیع کیفیات ملموس را مانند حرارت و برودت
 و طوبت و یبوست و ملائمت و خشونت و صلابت و سبکی
 سنگینی و اینج قوت باطنی اول حس حرکت و ان توفی است
 مقدم بطنی اول دماغ یعنی مغز سر که متادنی شود بسوی ان و در تمام
 و ان جمیع صورت محسوسه بکلی ظاهر و اینج قوت را تشبیه کرد اندک
 ابکی پنجم جدول آن در آن ریخته شود و جواس ظاهر را جاسون
 این قوت گفته اند که هر کدام هر چه بیابند خبریاد و در سینه و نفس در
 مٹ هد کند و اینج سبب بزبان یونان بنظایا گویند یعنی
 روح نفسانی خیال است و ان توفی است در آخر بطنی دوم وایده است
 و ان توفی است که در بطنی اوسط از دماغ که ادرک معانی جزئی
 متعلقه بجهت باطن حاصل میشود مانند عدوت و فریته که گفته

مثلا از ارک مشاهده می کند و سبب فرار ان میشود و حجت
 جزئیته که بر که از مادر خود ادرک کند و سبب میل ان میشود
 بان و مراد از معانی آنست که بکلی ظاهر و مدرک نشود و مراد
 میگویند که کچاس ظاهر و مدرک کرد و چهارم حافظه است و ان
 توفی است در مقدم بطنی اخیر از دماغ که حفظ معانی جزئیته
 و نسبتش بتمام چون نسبت خیال است بحس حرکت و پنجم
 متعلقه است فان توفی است در مقدم بطنی اوسط از دماغ که
 ترکیب کند صور محسوسه و معانی جزئیته یعنی باطنی و حجت که
 از بعضی خفا ظاهر شود از بطنی ان کرد و بال داشته باشد یا
 او م بر از کند یا تخیل کرد ملحق را صاحب طعم که در واقع ندارد یا
 تصور کردن دوست یا غیر دوست و غمی را غیر و غمی الی غیر ذلک
 اما حجتها که خصوص ان است و در بر جزو انات نسبت قوت
 عاقله است که بان تصور است و در بطنی نمکند و قوت عالم
 آنست که با بنها عالم جسمانی از اولت اعطالی شود و افعالیکه
 او را از ان کمال حقیقه بر بند و قوت عاقله چهار مرتبه
 دارد و اوله جنسی را میباش در ابتدای تعلقی نفس با و ان جمیع
 معقولات خالی است و استعداد حصول انها است و اینج
 با نفس با طلقه را در این مرتبه عقل سیولانی میمانند و مرتبه دوم

است که مقورات و تصدیقات بدیهیه در اصل شود
 بفکر احدی از بدیهیات نظریات منتقل شود و این مرتبه را
 بانفس را در مرتبه عقل بالملکه خوانند سیم است که مقولات
 نظریات برای احوال شود و نامی مستخر نیاست و چون
 خواهند آنها را حاضر تواند سخت و این مرتبه را بانفس را در مرتبه
 و مرتبه را بانفس را در مرتبه عقل بالفعل میگویند چهارم است
 که مقولات همه در نزد او حاضر باشد و او را اتصال بمبادی عالم
 یا الواح سماوی بهم رسیده باشد که مطالع امور را انجام دهند
 کرد و این مرتبه را بانفس را در مرتبه عقل مستفاد و قوه
 میگویند و بعضی مرتبه بانفس را در مرتبه نور را یکا در مرتبه البصیرت و لو
 لم یکن نور بانیه مرتبه نفس بر کرده اند و بعضی روایات
 ایما باینکه دارد و بعضی نیاست در روح القدس را نیز نیاست
 معنی نادر کرده اند و این مرتبه مخصوص انبیاء اوصیا است
 صلوات الله علیهم اجمعین و قوت علمیه نیز بچهار مرتبه است
 اول که ظاهر خود را بمقتضی شریعت حقه و ادب است
 از تمام روز و غیر اینها پاکیزه گردانند و دوم آنکه باطن خود را از
 اخلاف روید و ملکات ذمیمه طاهر سازد و سوم آنکه نفس را
 حقه و حکم حقیقه مرتبه گردانند چهارم آنکه از عادات و ارادات

خود خالی شود

خود خالی شود و قرب جناب اقدس الهی و تحمیل رضا او در
 منظر نباشد و اراده خود را تابع اراده حقیقه جلالی کرده باشد
 و دامن از دنیا رهایی بر حقیقت باشد و بملاء الاعلیٰ متعلق باشد
 كما قال معاشرنا و ان شاء الله و لا اجل شانه و
 است سمعه الذي يسمع به و بعصر الذي يطعمه
 فيه و لسانه الذي ينطق به و يده الذي يبطن
 به و این مرتبه مخصوص ائمه معصومین علیهم السلام و بعضی از
 خواص ایشان این بود و بعضی از احوال این را اینست که گفته
 شد بانی و الله بعلم فضل است و نیم در بیان آنچه در هر ماهی
 چند روز نخل است یک روز است سیم و پنجم و سیزدهم
 و شش و دهم و پست و یکم و پست و چهارم و پست و پنجم و
 اینها مذمت مختار اهل شریعت و نجس است و روز عاشورا از ائمه
 روز تحسین و یحییای روز ناسوعا که مهم محرم است آن نیز
 نخل است و بعضی ششم محرم را هم چنین میدانند پست
 و ششم صفر و پست و یکم ماه مبارک رمضان و از ایام روز
 روز دوشنبه و چهارشنبه و ایضا از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم منقولست که پست و چهارم از نخل است و روز

که مایه دور ز باشد اگر کسر بهار شود بمیرد و اگر کسر در سفر رود
 ز در بزرگد و اگر بخت رود شته شود و اگر فرزند متولد شود
 نماند بدینست دستور بر این کار خوبست و این علم محرم باد
 و بیستم جهاد الاول و دوم و پانزدهم جهادی الثانی و بیستم و چهارم
 هر المی جیب یازدهم و سیزدهم شصت و چهارم
 البیاض سبعم و بیستم سوال هشتم و بیستم و بیست و دوم
 و بیست و ششم و بیست و نهم و بیست و دهم و بیست و نهم و بیست و نهم
 بعد سفر خوب نیست و از بر سر نکاح فرود عقیق بود
پست و بیستم در معرفت خلاصه اختیارات از
 ارشاد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در هر ماه اول
 نیکت تزیین و بیست و شش و سفر کون و بیست و شش
 تجارت و طلب معاش طلب حاجت سیم بیست
 برای جمله مهمات خاصه و بدین ملک و سفر کردن چوایم
 نیکت همه حالات الا سفر کون پنجم بیست و شش و بیست و شش
 دیدن اکابر و اشتم نیکت سفر کون و بیست و شش و بیست و شش
 نهادن راه رفتن نیکت و بنا و نقل و حرکت را ششم
 نیکت همه امور الا سفر کون نهم نیکت همه امور و بدین

عمال

دیدن عمال و بیست نیکت حاجت را یازدهم شصت
 برای ابتدای کار و خرید و فروش و سفر کون و بیست و شش و بیست و شش
 از رفتن بنظر بادش ثامن و دوازدهم نیکت همه کارها خاصه
 حاجات سیزدهم توقف در جهات اولی است چهاردهم
 دیدن اکابر و علماء و شراف را پانزدهم و بیست و شش
 و سفر را شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 نیکت کار و وصالت و معاملات کردن بیست و شش و بیست و شش
 و نقل و حرکت نوزدهم نیکت و بیست و شش و بیست و شش
 کار و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 کار و خلوت اولی است بیست و دوم و بیست و شش و بیست و شش
 و تجارت کردن بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 بیست و چهارم بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 حذر از سفر کون اولی است با طلب بیست و شش و بیست و شش
 همه امور الا تزیین و سفر کون بیست و شش و بیست و شش
 تجارت و سفر کون بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 حرکت بیست و نهم و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 همه حاجات خاصه را **افضل بیست و بیستم** در بیان خواب

در ماه محفل است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 و السلام که جواب دیدن در اول ماه باطن و دوم و سیم ماه بر عکس است
 در چهارم و پنجم بنا خیر افتد و در ششم و هفتم و هشتم و نهم آنچه پیش
 راست باشد و در دهم آنچه پیشیند دروغ باشد در یازدهم و دوازدهم
 خوب باشد در سیزدهم و چهاردهم نه خیر باشد نه شر باشد
 و در پانزدهم راست باشد و در شانزدهم و هفدهم بنا خیر افتد
 و در هجدهم و نوزدهم درست باشد و در بیستم و بیست و یکم دروغ
 باشد و در بیست و دوم و بیست و سیم فرج باشد و بیست و چهارم
 در بیست و چهارم بر عکس باشد و در بیست و پنجم و بیست و ششم
 نیز بر عکس باشد و در بیست و هفتم و بیست و هشتم درست باشد
 و در بیست و نهم و سیام راست باشد و در اربعین حضرت
 سلمان فارسی خوابی که در روز ششم دید شود بعد از یک روز
 باد و وزش تغییرش بطور آید و روز یازدهم و دوازدهم تغییرش ظاهر
 شود و در چهاردهم بعد از بیست و شش روز بعل آید و در یازدهم
 بعد از سه روز اثرش ظاهر شود و در شانزدهم خوابی که در
 شوی یازدهم روز اثرش ظاهر شود و در بیست و هشتم و نهم
 روز اثرش ظاهر شود و در بیست و نهم تغییرش در همان روز
 بعل آید **فصل بیست و نهم** در اوقاتیکه قصد کردن دران

بدر نیست از نیمه آید در سیزدهم خوابی
 که پیشیند بعد از روز تغییرش

مکرده و ممدوح است در ایام ماه روز اول ماه که گناه مؤثر
 بود و روز دوم بی خوابی و در سیم ضعف و پاهای سست
 چهارم در سیم و شقیقه پدید آید پنجم زردی سر و پا
 شود و ششم از زردی اندام پدید آید هفتم غشای غشایات آورد
 هشتم در سیم پدید آید نهم رنج در سیم پدید آید و در
 عفت بدن آید یازدهم سودا و مالجی و دوازدهم رنج و
 ضعف بدن آورد سیزدهم اندوه و دلنگی آورد چهاردهم
 کز و خارش بدن پدید آید پانزدهم قوی پنج پدید آید و در شانزدهم
 خور و منشا طپان که هفدهم زردی سر آورد و هجدهم
 صحت و قوه بدن بود و نوزدهم در دهم بر طرف گشتن
 صحت بدن آورد و بیست و یکم قوه دل و باصره دهد بیست
 و دوم قوه هوش پدید آید بیست و سیم قوه هوش و خور و بیست
 و چهارم زردی بر بدن و پنجم رنج خاطر پدید آید و در
 و ششم از بیماری خلاص شود و بیست و هفتم از خوف ایمن شود
 بیست و هشتم قوه دل دهد بیست و نهم از رنج و بیماری ایمن
 کرد و سیام ایمن روز را حکم نیست و در اربعین و در
 که ایمن اگر سر بخواند در سیم مذمومه هر وقتیکه خواهد

کند و نصف کند و هر روز که خواهد سفر کند **نصف پست دوم**
در احکام سر تراشید در کبابی دیدم که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صحبت کرده بودند حضرت امیر
 المؤمنین علیه السلام سر تراشید در اول ماه
 غیر کوفه کند و دوم حاجت بر آید سیم نفضان بدن آورد
 چهارم موزیاده شود پنجم از غم خلاص شود ششم از افلاک خلاص
 هفتم نیکو بخت ششم چهار شود و هفتم مایه زیاده شود و هفتم غم
 و اندوه زیاده شود و یازدهم اندوه ناک شود و دوازدهم غم غم
 کرای شود سیزدهم خصومت آورد و چهاردهم خوشحال شود
 پانزدهم واد حاصل شود و شانزدهم غم غم شود و هجدهم حیانه بود
 و نهم حیانه بود و نهم نیکو بخت نوزدهم غم غم شود بیستم از غم خلاص
 شود بیست و یکم غم غم کرد و بیست و دوم مراد یا بیست و سوم ملک
 و چهارم نیک بخت و پنجم از افلاک خلاص شود و ششم پست
 از غم خلاص شود و هفتم و بیست و ششم نیکو بخت و هفتم
 حاجت روا شود و سرام ملک ندارد و چهارشنبه سر تراشید که در میان
 عوام شهرت دارد و ابتدا در چهارشنبه سر تراشید و در میان
 محو ام سر تراشید حکم آن بر نظر رسیده است از پست

نظر بنفس است

نظر بنفس است و نیک و بد **نصف اول** در اوقات که جماع
 در آن مکرده است در اول هر ماه الا ماه مبارک رمضان که یکشنبه
 بیست است و در نیمه هر ماه و اول شب برات که نصف شعبان
 و در آخر ماه مطلقا و در شب عید فطر و عید الفی که اگر یکشنبه
 واقع شود و فرزندان شش انگشت یا چهار انگشت تولد شود و در کربلا
 و ماه که فرزند معیوب میشود و در عقب احکام بی و صیو یا تیمم اگر یکشنبه
 کند فرزند دیوانه میشود و در کشتن قیابا یا نیک و بد یا بیست
 و در شب اول که از سفر آیند و در شب که سفر میروند و در میان شب
 و یا نیک و بد و در آید و میزند و میزند و در میان شب و یا نیک
 چیز را بر خود نیکو کنند حرام است در میان شب و یا نیک و بد
 و او صیاد و یا نیمه امداد و الله علیه و آله و سلم در جلد الحوام و در مسجد
 و مسجد کوفه و مسجد بر مساجد و یا بر حیوان حرام است که اگر جماع
 فرزند مانند پسر شود یا بنده بخیزد کرد و در اول حیوان یا نیک و بد
 کفاره بدید و در وسط حیوان نصف اشرفی و در آخر حیوان ربع اشرفی
 و در قتل از حیوان ناک شود و غسل نکرده باشد بعضی از علما جماع کردن
 مکره میدانند و بدان حامله بیو صیو جماع کردن مکره است و حرام
 است باز ایشان جماع کردن هر گاه غسل نفاس نکرده باشد و یا نیک

و من حیث سر و کلاه باشد و خود نیز اگر دست عیبت نکند
باشد مکروه است و منع است در جایی که اطفال غریب با او یا
اطفال غریب با غیر خود و دیگران باشند و در نزدیکی او بمانند
باشند جماع کنند یا دخیل شود پس در ضمنی که هستند زانی
زانیه میشوند اما اگر جماع کنند طفل را تا سه سال و چهار سال
در میان خود میتوان خوابانید و منع است در جائیکه حرام
او باشند چه زن و مرد و با غیر حرم او حاضر باشند و منع است
جماع کردن باری خود بخواهرش و بیکری و یا بخواهر زن او
را از حسن حال و غیره و منع است در سوار و جانیکه زن باشد
پیش که اگر جماع کند فرزند و زانیه ای کند همیشه و منع است در بر
دخت حبوه و اگر که اگر جماع کند فرزند جلاد و خود بخوار نموده خواهد
شد و اگر وقت جماع نظر بعضی زن کند فرزند که حمله نشود و اگر
و اگر وقت جماع حرف زنند فرزند لان خواهد شد و حرام است
جماع در وقتیکه حرم باشد احرام حج یا عمره بسته باشد و منع
جماع کردن در وقتیکه چیز حرام خورد باشد مثل شراب
و طعام نجس شیهه غزال و فقیر مکره حید انیم جماع را در
دانه حرم خصوصا در شب مشهور و در زنان مکروه است

جماع کردن

جماع کردن باری که شبیهه نجس یا با دختر یا یکی از محارم او باشد
و حرام است جماع باری که شبیهه شتر ضایع یا یکی از محارم رضاعی
باشد که او بمنزله زن است و در موده پر و اول شب و آنگاه
معه و نداشتن آب جماع منع است هر چند بود صلا باشد
و حرام است جماع باری که متهم بر زانیه و زانیه و مشرک باشد
مگر زن اهل ذمه مثل یهود و مجوس میتوان کرد و حرام است جماع
بازی که در عده و بیکری باشد یا زن نوبه باشد و بعد از طلاق
از عده نوبه پس زن رفته باشد و باریان شوهر دار و بر مسلمان و بر کافر و
یا کمتر از آن مال زوجه یا پدرش باشد و یا کمتر از یک محبت گریه
باشد و در ضمنی که کمتر از سه سال باشد که اینها بمنزله زن است و مکروه
است بر و خواهر زن و حرام است جماع در بقعه و پشت بقعه و
در محراب و مجلس و عریان در برابر آفتاب و یا محتاب و برای فوق
صاعین و در اسیر یا پس خوردن که در بر زن است و مکرر کند از یاسی رای
داشته که محتاج بکندن اینها بود و جماع در میان آب روان و استناب
در بر این احوال بسیار است اما در وقت جماع استغافه باید کرد
و پس باید گفت در زانیه پشت باید خوابانید و هر گاه میسر آید
از برای خدا استغافه و گویند لا اله الا الله باشد نه پسر دیگر و بیکری دیگر

او در سخن بگذرد و بکسی نیاید گفت **فصل ششم** در احوالی است
 که سبب فقر در این شهر میشود و در جنایت چیز خوردن مادی که دست نشسته
 و حشمت در دستش نکرده باشد و در اول و آخر طعام بسم الله
 و الحمد لله گفتن و اول و آخر طعام افتاب خواندن و عصر خواندن
 و سر و پا برهنه بر پست الخلاء رفتن و بول کردن و بایکبار رفتن
 رفتن و زنا و اعلام کردن و کم دادن بکر و کسل و تراره و زیاد شدن
 و از جبال زمان و کلاه کسفتن آن برون رفتن و نوکند بدروغ
 خوردن و بلکه بی جهت سوخته راست و غش خوردن و در سب
 دادن مردمان و آب در شیر و سرکه و پیچیده در درختن کردن از
 برای فریب بردن و بسیار خندیدن بجهت موهوم و در ترسان
 و مجامع علمای و زود بخاره و پیش آوردن و پست پارس خواندن
 و تاح خانه را چادر و بگردن و خاک روده و خانه نمکین
 در منزل که نشستن و بار خیزش و طعام خوردن کاغذ
 و نم را انداختن بلکه سوختن و پارس خوردن نان که نشستن
 و بار خیزه نای و طعام و استخفاف از طعام و میوه کردن و
 طعام ابا فک و ربه در پست الخلاء رفتن و کند رفتن
 و خندیدن و استر زار بر مؤمنان علماء و دینیه کردن بلکه

در نزد

در نزد و نشستن بیکدیگر قرآن و نام خدا و رسول در نماز
 بدون بلکه تارک الصلوات بودن و نماز را بی عذر بر بختنا انداختن
 ندانن غش و کثرت و فطره و اخراج مال واجب عایت
 احسان و صلوة خویش و قوم واجب النفقه خوردن نمون و زنی
 ندانن بیکدیگر برایشان باشد و زود سر کردن خصوصاً در
 شب و چیز خوردن که فقیر ناظر باشد ندانن و اسراف
 و تبذیر نمودن و زیاد کردن و خرج کردن و بکل کردن و سوء خوردن
 و منع مائون از سهم نمودن و قمار و جنایت و دزدی کردن
 و با کلاه و اجاره و ادب باش محاشرت کردن و پیش و مسجد
 کشیدن و انداختن در همه اوقات بلکه سوختن پیش و دست
 حیوانات در آتش و در مسجد کثرت عورت نمودن بلکه برابر
 افتاب و ماهتاب و در مسجد حرف و نیازدن و دیوان کردن
 و عکس خواندن نمودن با آنکه ظاهر فرس مسلمان و کف فروش و زنی
 و برای و مجامع و جولا هر و کثرت سر کردن و مایه بله و اهل
 بودن و خواندن کبی و فوادی و کثرت زنی و مایه بغض و
 تلبیس و حیل و جعل کردن و شهادت دروغ دادن که سبب
 آن مال مردم را بر برد و تلف کند و در وجه مال اظهار فقر

کون و از عجب زمان مردم رفتی و استنجا از بول و غایت
 نکردن پی ضرورت و عمل تقاضا مثل و شباهت به
 کردن و بختی آلات قمار در زوایت و خوش طبعی کردن
 بگوشت و فحش و بی ادبانه بقرادامه لیکن پریشان هرگاه
 توانایی باشد و بر بنیاد و در حاجت برادران خودی خود
 هرگاه عقد و راوی بشود و اجرت نوشتن قرآن و تعلیم خلق
 و خوش خلقی آن و برده و زودتر کردن و در مقام سنگ بریدن
 مالیدن و داخل نگرانی و پیش پیش و الدین به خفگی
 و این زبان نام خواندن و صد بار در ایشان زدن و این
 گفتنی بر روی ایشان و عاف الدین چون اگر همه کاره باشد
 و آب دای در مسجد انداختن و استنجا در مسجد بر روی
 موی کردن و در چاه و آب حوض و جنب داخل مسجد شدن
 و ایستادن در انجایی ضرورت و نگر و سخت و غرور کردن
 و عیب و مردم کردن و بد دای و نحاس و هزار اسخوف
 و معرکه کردن و گفتن منم و ما بر این فرجه بیا و مال داری
 و حتی فرود و در عیال خود کردن و زیاده حمل کردن بر عیال
 و بر همه و متهمانه از او گرفتن و تنگ کردن بر عیال و اطفال

و غلام دیگر

و غلام دیگر خود در قند و شکر و انس خرج کردن بر این نفع خود
 ضرر مردم و در آب بستاد و بول کردن و اجتناب از حرام نکردن
 و با خوردن و پی لذت و شهوات و بدین و در بیت الخلا حرف
 زدن و سدای کردن مگر ضرورت و فکر هم که در ملک و نصف
 و درستان داخل ملک و خانه خود کردن و حبس غلات و حبس بار
 و سر کردن و بستن مرد از از زمان حلال و اطفال و زنان مسلمان
 بسبب عداوت و است برای مردم و باز برای خود خواندن و قرآن
 کردن و در اجتناب از آن خواندن مگر آنچه شرع فرمود و در این
 کشتن کردن و سر و پا برهنه کردن و استخوان و سر کبی بر خفگی
 و نظر کردن بخانه هم لیکن بر سر خوش و لذت با بدین
 مطلق شدن و دست کردن بر اچیز زنیدن هرگاه چیز خود و
 آنها خواهند و خواست و غ نفعی کردن و دست بعورتی خود
 مالیدن و یا بزنن خود و دیگران و قطع رحم کردن و ضعیف سازی
 ریاضت رفتن یا بغیبات عالیات رفتن یا امور که ضعیف
 کردن و ضعیف را با بحث و در زود و سر خود و انسانی و از دین
 خود بیرون رفتن و در مقام سنگ بر روی خود مالیدن و در
 میان آب بر ضرورت بر همه عمل کردن و ابستاده شکار

پوشیدن و اجرو سنگ بریدن مالیدن و نظر بر غایت
خود انداختن و در بقایه پشت بقایه بول کون و جماع کردن و نشسته
استاد خجیدن و خوابیدن و نمک بر مصلحام خوردن و بخت
چوب چرخ خوردن مگر بفرز دست و نانی بدندان چیدن و بخت
بدندان زدن و سر زانو نهادن و دست بر عفت بستن و راه
رفتن و دست زبر ریش گذاشتن برای دینا و آب بسنگ
ریختن و با پی که در آفتاب سه بار بماند و گرم شده باشد چنانکه
کودن و غسل و وضو کردن و آب در آفتاب بپاشیدن و صبح زدن
و با بزرگتر خود زدن و بخت نشسته بزرگتر زدن و دست
خود باری خود گفتن مگر بفرز دست و با بخت نشسته کردن
و در مساجد خواب کردن و جماع کردن و حرام و حلال خوردن و در
بریدن و آب ستاده طعام و شراب خوردن مگر بفرز دست و خواب
کردن و در کورستان و در حمام خواب بسیار کردن و جماع بسیار
کون و نانی بدندان پاره کرده و نانی بزاغ گذاشتن و از زمین
بزداشتن و خوردن و بر روی افتاده از دهان چرخ خوردن
مگر بفرز دست و در آفتاب دروغ گفتن و گمان شهادت کردن
و دستها در میان پا بجز آب رفتن و در آفتاب بپاشیدن و در دی پنهان



در بدن و اهل خود را امر بنماز نکردن و اختلاط باززدن و گوش و از رفتن
چشم زدن و پیش کون و گفتن و جامه و شلوار و زبر سر گذاشتن
و خوابیدن و بر اغراب رفتن و در پیش تراشیدن و دست
گذاشتن و با در آینه و حید و شب در آینه دیدن و سر در
استانه نهادن و خوابیدن و باغ و قف بر روی مسلمانان
انداختن و بر روی آب نیز و بر سر پا نشستن و چیزی خوردن
و آب ستاده در راه رفتن چیزی خوردن و در حمام نشستن و بر ریش
زدن و بدامان چو و نشسته که بر سر عورت بسته و مالیدن باشد
خشت کردن و بعضی جایز میدانند اگر هوا سرد باشد
و در سخت بد اختیار کار نکون و در شب جمعه سیر و بازی
خام خوردن و غنیمت زردمان کون و کوبیدن در کشتی و زدن
و چهارشنبه نمانی گرفتن و جمعه نوزده کشتن و ادبار مراد و
در شب چاروب کون و آب از کوزه شکسته خفون و طن
و سه کوزه خوردن و از ظروف شکسته چیزی خوردن
و بر و خوابیدن و پوست تخم مرغ بدست و با ریختن و در خواب
سوفتی آنچه حرام باشد و در حق و غنیمت از خوردن و
در جهان زراعت راه رفتن و در آب گرم جماع کردن و در
اینها بسیار است بدین اکتفا



یاشمنان حن وانش بر دنده زمین انداز شمشیرشان ببر
 ولایت ما پس اعتماد بر خدا کن و خالی گردان ولایت خود را
 از برادر ما و هر جانب که خواهر متوجه شود خون ناز معجز
 سه مرتبه این دعا بخوان اصحی الله مقیمک و یتاک
النبی الذی لا یطاول ولا یتأول من شیء کل طائف
و غاصم من سائر من خلقت من خلقتک لطف
و الناطق فی جنته من کل محو فی بلیا من سائفة
 و کلا اهل بیت نبیک محمد صلوات الله علیه و علیهم
 عجباً من کل فاصدلی الی اذینک بجدان حسین
الاخلاص فی الاعتقاد بحقهم و التمسک بحبهم
موفیان الی الحق لهم و معهم رفیع و بهم و الی من
من دلائل و اعادی من عاوا و احباب من خافوا
و صل علی محمد و آل محمد و اعنی اللهم لهم من شر کل
ما انقیه باعظم حجت الاعادی عنی بیدع ا
لسیوت و کلا و انا جعلنا من بین ایدیهم سدا
و من خلفهم سدا فاعشینام فیم لا یجرون و درام
 بنز سه مرتبه این دعا بخوان پس در زمان حفظ و حمایت الهی

در بیان امری که موجب دفع نحوست ایام و سعادت
میگردد آنکه نوکتر و تقوی و اعتماد بر جای اندکی الهی و
در جمیع امور استقامت و از حضرت امامه معصومه غفر
نحوست ایامات مقید و مبارک داند و توسل بایات کرمه
وان دعا و صدق تدارک هر یک از اینها میکند چنانچه
در حدیث معتبره دارد: است که اینست که اگر کسی بخواند
هر روز که خواهر حجاب است بکن و صدق بکن در ماه حرام
سفوی و در حدیث بسیار وارد شده است که صدق
دعا را میکند بلا هر حرم را در حدیث معتبره منقولست
از سهل بن یعقوب که خدمت حضرت امام عین علی علیه السلام
رفت و صدیتر که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست در باب اختیارات روزی با حضرت عرض
گفتم و تصحیح کنم پس گفت که در اکثر روز تا پیش از خضه است
که از غفلت طلب خوارج است و بسیار است که مار ضرر
میشود و در شب روز تا حرکت کردن و موصوفه خطا شدن
حضرت فرمود که با سهل ولایت و محبت امامت نگاه دارد
و حافظ شیعیان ما ما ایم از جمیع بلاء اگر با ولایت ما
بلجه در بایا و صحرا بایا نماز در میان حیوانات



خواهر بودن از هر چه از آن بیشتر سر و اگر در روز بخوابی
 به کار بر روی پیش از منوچه نشسته ن سوره حمد و قتل عود
 بر لبه قلندر و قتل عود و قتل عود بر لبه قلندر و قتل عود
 از زنده و این آیات از سوره الاعران بجز آن آن فی خلق
 السموات والارض و اختلان الليل والنهار الايات
 لا وفي الابواب الذي يذكر من الله قدامنا و قتل
 و على جنوهم و يتفكر من في خلق السموات والارض
 و بما اخلقت هذا باطلا سمانك فقتلنا
 الثاني و بنا انك من تدخل النار فقد اخذته
 و ما لا ظالم من انصار و بنا اننا سمعنا مناديا
 بنا و الله بمان ان اصنع بكم فامتنان بنا فاعف
 لنا ذنوبنا و كف عنا سبنا و توفنا مع الابرار
 و انما يا و عدتنا على و سلات و لا تخننا يوم
 القيمة انك لا تخلق المباعد و بنى الله ما يحزنه اللهم
 بك يصعد الصالح و يقدر بك يطول البطال
 و لا حول الا لك في حول الا بك و لا قوة الا
 نهى و قوة الا من بك يصفو بك من خلقك
 و خيرتك من بينك محمد نبيك و عترتك و سلا

لله عليه و عليه السلام و صل عليهم و الفتي
 هذا اليوم و ضمه و ان في حق جنة و عتبه و قوتی
 منتضی بحسن العاقبة و بلوغ المحبة و الطهر
 بالامنية و كفاية الطاعة القوية و توفی
 لی علی اذیة حق اكون فی جنة و عتبه من کل
 بلاء و ابد لی من الخاف و فیه امتنا و من العوا
 فیه بیل حق لا یصد فی صاد عن المرد و لا یجل
 لی طار من اذی العباد و انک علی کل شیء قدیر
 و الامور الیک نصیر یا من لبس کلمة شیء و هو
 التمسح البصر به المذنبه بدله براهیم حضرت امام
 علیه السلام و انک بر عقیق مبین یا خود داشته باشد
 تا از هیچ بلا نادر حفظ و امان حق تعالی باشد ایستاده و عا
 جوش کبر و عز جو او علیه السلام با خود و اشتیاق فایده
 میدهد و در صورتی شود و بد لا کلاهی که بابت کند از جانب
 راست و کرکی که نشسته باشد بر دم خویش بر صبر و درشت
 بنده کند و حرکت دهد و زوری او و او تنگ از طرف راست
 آید و یکپارچه و دو بوی یکصد کند وزن سینه که روی او بار
 باشد و ماده خرگوش بریده و چون استندار به بیند آید و بگوید

کتابها از چوب و امی قیاسی هر چهار پست ابو پست
بنویس و سر خط را سوراخ کند و آن پست را در میان آن
بگذارد که اگر در آن سوراخ باشد از همه آفتها و نورش
که چون پست را شسته است سوراخ ده بدو خطی باشد
یا خطی مادی و فضا بدو خطی و باید که خطی چوب ارجی و کزوب
قوی با خطی ندارد و چون از غرض از خود بیرون رود غرض کن و در وقت
نماز بگذارد و در وقت اول الحمد و قل هو الله احد و در وقت دوم
و از کلام بخواند اللهم انی استودعک نفسی و اهلی
و مالی و عترتی و شیایک اخفی و امانتی و امائی
و جانم عملی و بعد از آن نصدق کن و بگو اللهم انی
استودعک الصدقه و سلامه سفری
و مامی فی قلبی و سلم مامی و یقنی و یقنی
میلا فک الحمد للحمید و باید که بخت الخت سوار شود و چون
سوار شود از آن راه و ایة الکرسی بخواند و باید که در کتب پست
این ایه را بخواند ان الذین قرءوا علیک القرآن
لا العیاد و چون از منزل فرود آید بگوید اللهم انی
مبادکما و انت خیر المشرقین و در وقت نماز کن و
چون که نماز کند آن منزل را و دعا کن بگو السلام علی عباد

الله

الحاکم فطحت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
چون بس از بر روی بگو سلام سبحان الله و چون بس از بار
بگو الله اکبر و چون بر دو خانه باشد بگو لا اله الا الله و الله
الکبر و چون تدر بر کنار بگو بسم الله اللهم انی استودعک
شیطان الرجیم و چون غرض از خود بیرون رود غرض کن و در وقت
مدح صدق و آخر حرف خارج صدق و اجعل لی
لذات سلطان فی نضیل و چون بمنزل از زنه کان انما
بگو شهد ان لا اله الا الله و حده کاشرب الله
الملك و لما محمد یسید الخیر و هو علی کل شیء قدیر
ان اعوذ بک من شکر سبیع و چون در هوا زنی
و عزان تر سر دلت راست را سر گذارد و با و از بلند بگوید
فقیر دین الله یدفعون و له من فی السموات و الارض
طوعا و کرها و الیه ترجعون و چون از شیر تر سر از
حضرت ابراهیم منین علیه السلام مرویت که سر از شیر و جویا
در نه ترس بر خیزد و بر کوه سفینه خود در رود و آنجا خطی باشد
و بگوید اللهم رب دانیال و رب کل اسد مستأنس
احفظ غنمی و چون از غرض ترسیده باشد بگوید لا اله الا انت

بخواند سلام علی نوح فی العالمین انما ذلک بخیر
 لمحبین الله من عبادنا المؤمنین و چون سک بردی
 تو زیاده کنده اینهمه را بخوان یا معشر الحق والامن ان
 استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض
 فانفذوا لا تنفذوا الا بسلاطین و چون ازین
 سر اینهمه را بخوان و بگویم یا سبط ذریعته یا الوصید
 و چون در کشتن شمشیر در راه بروج و اضطراب آید و غلب
 رت
 اخو نمید کن و بگویم الله اشکون یسکین الله و من
 یقر الله و اهله باذن الله و لا قوة الا بالله
 العلی العظیم و چون شتر بسفر رود و بگوید یا الله لا
 حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انزل و حتی
 و اعنی علی و حدیث و چون راه کم کند و دوازدهم
 یا صاحب ان مشد و ناالی الطریق و حکم الله و چون
 چیز کم کند و در کعبت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد بگوید
 یا بنی بخوان و بعد از آن دست بر آسمان بردارد و بگوید اللهم
 فاد الصلاه و العاقبة من الضلالة صلی علی و آله
 محمد و احفظ علی ضالحتی و فاد و انا الی سالیله یا

الله
 ارحم الی ارحم فانها من فضلك و عطاياک یا عباد
 فی الارض و سبابة الله فی الارض و دوا علی ضا
 لوت فانها من فضل الله و عطاياک و در صبح و شام
 بخواند یا الله الی حقن الی صوم بسم الله و یا الله و من
 الله و الی الله و فی سبیل الله اللهم الذلک ا
 اسلمت نفسی و الذلک و حققت و حقی و الذلک
 فوضت امری فاحفظنی بحفظ الایمان من بیان
 یدک و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من
 قوفی و من تحتی و ارفع عنی یحی و قوتک
 فانک لا حول و لا قوة الا یا الله العلی العظیم
 در اعانت
فصل سوم در احکام و رایی
 معبره دارد و مشد است که ان بوی دفع مرضهای صعب
 که اطباء از معالجها ان عاجز باشند بگوید که سفند
 و نیند و اوی و کوی بکند و سران و در آن کوی کند
 بکشد تا خون او تمام و آن کوی و و و بعد از آن بخاک بر کند
 تا کسی پایی بان خون نکند و در جای دیگر بنیان
 کوی سفند و بکند و در وقت ذبح بگوید اللهم هذا الذلک

اللَّهُمَّ إِنَّهُ قَدْ تَقَبَّلَهُ مِنْكَ أَنْتَ الْمَجِيبُ السَّمِيعُ
 و در حال پستی بکند و سوار شود و پادشاهان را
 آن پستی جدا کند و بعد از آن کشت و شنبه و پنجشنبه
 و هفت پاره کند و آنچه در شکم او باشد بیاورد
 کند و پادشاهان یکبار که مجموع شصت بار باشد و
 مکه شصت کند و چیزی از آن کوفت سفند مرغی بخورد
 که آیه شفا باشد یا امر الله تعالی **وَمَا كُنْ** اللَّهُمَّ اِنِّي اسْأَلُكَ
 بِاسْمِكَ الَّذِي اِذَا اسْتُلِكَ بِهِ الْمُضْطَرُّ كُفِّتْ مَا يَلِيهِ
 مِنْ مُمْكِنَتِهِ اَلَمْ تَكُنْ فِي الْاَرْضِ وَجَلَّتْ خَلْقُكَ عَلَى
 خَلْقِكَ اِنْ تَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى اَهْلِ بَيْتِهِ
 وَ اَنْ تَقَامُوا مِنْ عِلْقٍ مَا كُنْ يَكُونُ بَيْنَهُمَا تَقَامُ مِنْ
 عِلْقٍ اِنْ تَقَامُوا مِنْ عِلْقَةٍ يَكُونُ اَرْزِنْ بَاشِدُ ضَمِيرِ
 مَوْتِ يَأْوِدُ و اَنْ تَقَامُوا مِنْ عِلْقَةٍ يَكُونُ يَكُونُ
 و در پستی بنشیند و کند و راجع کند و پادشاهان را
 داود بن ذریع را و حدیث گفت که پادشاه ششم
 در مدینه به بیماری شدید چون این خبر به حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام رسید بمن نوشت

که یکبار

۱۰۹
 در روز شنبه و پنجشنبه و هفت پاره کند و آنچه در شکم او باشد بیاورد کند و پادشاهان یکبار که مجموع شصت بار باشد و مکه شصت کند و چیزی از آن کوفت سفند مرغی بخورد که آیه شفا باشد یا امر الله تعالی و مَا كُنْ اللَّهُمَّ اِنِّي اسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي اِذَا اسْتُلِكَ بِهِ الْمُضْطَرُّ كُفِّتْ مَا يَلِيهِ مِنْ مُمْكِنَتِهِ اَلَمْ تَكُنْ فِي الْاَرْضِ وَجَلَّتْ خَلْقُكَ عَلَى خَلْقِكَ اِنْ تَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى اَهْلِ بَيْتِهِ وَ اَنْ تَقَامُوا مِنْ عِلْقٍ مَا كُنْ يَكُونُ بَيْنَهُمَا تَقَامُ مِنْ عِلْقٍ اِنْ تَقَامُوا مِنْ عِلْقَةٍ يَكُونُ اَرْزِنْ بَاشِدُ ضَمِيرِ مَوْتِ يَأْوِدُ و اَنْ تَقَامُوا مِنْ عِلْقَةٍ يَكُونُ يَكُونُ و در پستی بنشیند و کند و راجع کند و پادشاهان را داود بن ذریع را و حدیث گفت که پادشاه ششم در مدینه به بیماری شدید چون این خبر به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید بمن نوشت

که یکبار کند و بخورد و پادشاهان را
 جمع کنند و پادشاهان را بگویند که منم چنان کردم که
 ازین پادشاه پادشاهان را بگویند که منم چنان کردم که
 خلافت بعضی بزرگواران گفتند و بعضی هم منم و چنان بود
 و در پستی بایستد و بعضی بزرگواران گفتند و بعضی هم منم و چنان بود
 بهتر است از برای خروج از خلافت و عارضه و بیمار رفتن
 بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون
 نزد پادشاه رفت بگوید اَعْبَدُكَ يَا اللَّهُ الْعَظِيمُ رَبَّ
 الْعَالَمِينَ الْعَظِيمُ الْكَوْنِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَرَفٍ تَعَارَى مِنْ
 جَدِّ النَّاسِ و در حدیث دیگر فرمود که سوره حمد و قول هو الله
 و ازل و ایزد الکریم بخوان پس بگفت شهادت بیهوشی
 چهار بنوب اللهم ارحم جلد القوی و عظمه الدقیق
 من سورۃ الحشر یا ام سلام انکنت امنی بالله
 و الیوم الاخر فلا تأملی اللهم ولا تفرک الدم ولا
 شکم اللحم ولا تصدعی الراس و انتقلی عن فلان
 بن فلان و نام او و مادرش را بنوب اللهم من یجعل
 الحیا اخر لا اله الا الله تعالی عما فی السور

و اسم در کتب که میان جمیع معارف است مثل محمدی و محمد حبیب
 گفته و بعضی بر آنند که انا را در اسم واحد هرگاه در روز محو و کذا
 باشد و تعریفات مثل انا حبیب و انا بیک و انا خان و انا
 و عاری خان حساب کنند هر چند انا و خان تعریف اند باید که
 حساب کنند و هر غالب مغلوب که از دو آدم علیه السلام تا حال
 نبوه همه با پنج حساب درست می آید و دلیل بر حقانیت او و علیه السلام
 است و جاووت در اسم او و شش میماند بعد از طرح یکی از
 و این باقی میماند از اسم جاووت شش و شش غالب است
 بر شش و از موس علیه السلام شش میماند و از زکریا شش
 غالب است هر یک و از اسم ملا کو خان دو میماند و از اسم تقی
 با لکه که خلیفه آخر نبی شریع است چهار میماند و دو غالب است
 بر چهار و این حساب را وضع نموده اند الا برای صلی علیهم السلام
 از خواجی اعداد و طبایع که اول منسوب است بقیه و غورث علیهم
 و اصل این علم اسمی است اما در نزد اسماء معصومین علیه السلام
 معتبر بود و جایز نیست نظر کردن در پنج احوال از وقت طلوع
 شمس تا وقت زوال و بعد از ظهر حساب نکنند و تمام احکام
 در پنج بیت مندرج است **بیت** در روز و پنج نفر است اعداد

در روز و پنج نفر است اعداد
 و در روز و پنج نفر است اعداد
 و در روز و پنج نفر است اعداد

و مختلف شوند ظفر زان اکثر است مطلوب غالب است
 اگر پنج مستویست و روز شصت چو طالب محظوظ است
الواحد یک و نه یک غالب است یک و شش
 غالب است یک و هفت یک غالب است یک و شش
 شش غالب است یک و پنج یک غالب است یک
 و چهار چهار غالب است یک و سه یک غالب است
 یک و دو دو غالب است یک و یک طالب غالب است
الدخ دو و نه غالب است دو و داشت دو غالب است
 دو و هفت هفت غالب است دو و شش شش و دو
 است دو و پنج پنج غالب است دو و چهار چهار و دو غالب است
 دو و سه سه غالب است دو و دو دو مطلوب غالب است دو
 و یک دو غالب است **الدخ** سه و نه سه غالب است سه
 و شش شش غالب است سه و هفت سه غالب است
 سه و شش شش غالب است سه و پنج سه غالب است
 سه و چهار چهار غالب است سه و سه سه غالب است
 سه و دو سه غالب است سه و یک یک غالب است
الای چهار و نه غالب است چهار و داشت چهار غالب است

چهار و هفت هفت غالب است چهار و شش چهار
 چهار و پنج پنج غالب است چهار و چهار ^{مطلوب} غالب است چهار و سه
 چهار غالب است چهار و دو دو غالب است چهار و یک
 چهار غالب است **الحاکم** پنج و پنج غالب است پنج و
 هفت هفت غالب است پنج و هفت پنج غالب است
 پنج و شش شش غالب است پنج و طالب طالب غالب است پنج
 و چهار پنج غالب است پنج و سه سه غالب است پنج و
 دو پنج غالب است پنج و یک یک غالب است **السادس**
 شش و نه نه غالب است شش و شش شش غالب
 است شش و هفت هفت غالب است شش و
 شش مطلوب غالب است شش و پنج پنج غالب است
 شش و چهار چهار غالب است شش و سه سه غالب است
 شش و دو دو غالب است شش و یک یک غالب است
السابع هفت و نه هفت هفت غالب است
 هفت و هفت هفت طالب غالب است هفت و شش
 هفت و هفت طالب غالب است هفت و پنج پنج غالب است
 هفت و شش شش طالب غالب است هفت و چهار

و هفت غالب

هفت غالب است هفت و سه سه غالب است
 دو و هفت هفت غالب است دو و یک یک غالب است
الثامن هشت و نه نه غالب است هشت و شش شش
 غالب است هشت و هفت هفت غالب است هشت و
 شش شش غالب است هشت و پنج پنج غالب است
 هشت و چهار چهار غالب است هشت و سه سه غالب است
 هشت و دو دو غالب است هشت و یک یک غالب است
التاسع نه و نه نه طالب غالب است نه و هشت هشت
 نه و هفت هفت غالب است نه و شش شش نه غالب است
 نه و پنج پنج غالب است نه و چهار چهار نه غالب است نه و سه سه
 است نه و دو دو غالب است نه و یک یک غالب است **العاشر**
و یکرا **مکمل** چوبه چوبه که باقی که از ده ختم که ام غالب و
 که ام مغلوب نام هر یک بحساب ای جمع که نه نه طبع کند آنچه
 که از نه باقی بماند بر نه طبع باید هرگز و شش ظفر نباید و اگر
 عدد برابر باشد مجادله بجمع اینجا حساب غلط نکند و اگر
 و از خود است **مضروب** **در بیان** **در بیان**
 از حضرت جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام منقول است در بیان

اختار ساعات استخاره روز شنبه از طلوع صبح است
 تا چاشت روز یکشنبه از صبح است تا ظهر و از عصر است
 تا مغرب روز دوشنبه از فجر است تا طلوع و هر یک از چاشت
 تا عصر روز سه شنبه از چاشت تا ظهر پس از عصر است تا
 عشا و در چهارشنبه از صبح است تا زوال بعد از آن از عصر
 است تا عشا و در پنجشنبه از صبح است تا طلوع آفتاب و
 بعد از آن از عصر تا عشا و در جمعه از صبح است تا طلوع آفتاب
 و از چاشت تا عصر و از مغرب است تا عشا **الف** از حضرت
 امام رضا علیه السلام منقولست که روز شنبه نیک است تا چاشت
 آنکه بدست تا زوال آنکه نیک بود تا پیش آنکه بدو تا خفتن
 روز یکشنبه تا پیش آنکه بدو تا پیش آنکه بدو تا چاشت
 تا شام آنکه بدو تا خفتن روز سه شنبه نیک بود تا برآمدن
 آفتاب آنکه بدو تا چاشت آنکه نیک است تا پیش آنکه
 نیک بود تا خفتن روز سه شنبه بدو تا عصر آنکه نیک بود
 تا خفتن روز چهارشنبه نیک بود تا زوال آنکه بدو تا پیش
 آنکه نیک بود تا خفتن روز پنجشنبه نیک بود تا برآمدن آفتاب
 آنکه بدو تا پیش آنکه نیک بود تا خفتن روز جمعه نیک بود

بار آمدن

تا برآمدن آفتاب آنکه بدو تا چاشت آنکه نیک بود
 پس آنکه بدو تا شام آنکه بدو تا خفتن **طریق**
استخاره مصحف سید ابن طاووس علیه الرحمة رواست
 کرده که کسی خواهد که استخاره از قرآن بکند پس باید
 که سر نماز و هو العلی العظیم بخواند و آیه و بکند و بگوید
 لَعَلَّي لَا يَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ وَهُوَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرُوجِ وَالْجُودِ
 وَكَأَنَّكَ تَقَطُّ رَمِي وَرَقَةٍ لَا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبِيبَةٍ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ
 وَنَارِ رَبِّهِ وَنَا يَأْتِي فِي كِتَابٍ مِثْلِ بَرٍّ بِرِجْلٍ
 وَالدَّجْدُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ يَقْرَأُ وَيَكُونُ اللَّهُمَّ إِنِّي
 قَوْلُكَ عَلَيْكَ وَتَقَلَّتْ كِتَابُكَ فَإِنِّي نَا مَوْجِ
 لَمْ كُنْتُ فِي بَرِّكَ الْمَكُونِ فِي عَيْشِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 الْحَقِّ حَقًّا حَقِّي أَمْتَعَهُ وَوَارِثِي أَلْبَا طَرِكًا لَعَلَّ حَقِّي
 أَجْتَنِبُهُ يَا كَرِيمُ وَتَكُونُ بِي مَصْحُفًا وَبِشَارٍ جَلِيلًا
 أَرْصُقُهُ عَرَّاسًا وَبِشَارٍ وَدُرٍّ رَا از طرب دست چپ
 بعد از جلاد و بشمار و سطر را بعد از دورت از صفحه دست
 چپ پس آنچه همانند بعد از شمردن سطر را بمنزله اولی
 است یا ن عمل کند و در صبح کف می کند و نور است

قند حتی رحمة الله علیه در جوف خود ذکر کرده است که بعضی
 دیگر از استخاره قرآن آنست که نصف را بشاید و نظر کند
 در اول آن است عمل کند استخاره ذات ارفع هر دو دست
 از حضرت صادق علیه السلام هرگاه اراده کند امر را پس
 در رفته بسم الله الرحمن الرحيم خیر من الله العزیز
الکرام لعلان بن فلان انک افعل و در سه رفته و بگوید
 بعد از این دعا فلان بن فلان و بیمار افعل لا تفعل بگوید
 و بگذارد این شش رفته را در زیر جای نماز و در رکعت نماز
 بگذارد پس هرگاه فارغ شود سجده کن و صد مرتبه در سجده
 بگوید استخیر الله بخیر خیر فی عافیة پس دست
 بشین و بگوید اللهم خیر لی و احسن طریقی جمیع امور
فی قیامتک و عافیة پس بزین دست خود را و
 بفرماید از یکدگر پاش و بیرون آوردی یکی را اگر سه رفته
 افعل بیرون مراید یکی را اگر سه رفته لا تفعل بیرون مراید
 پس تا پنج رفته بیرون آورد و نظر کند و بیندیشد
 یا نه یا عمل کند و یکی را بگذارد طریقه استخاره بگذارد از این
 معوی بن عظیم العزیز و السلام متفق است که هرگاه نیت میکند

مکن و اگر کافضل و دیگر افضل
 بیرون آید به صبح

کسب استخاره

کسب استخاره کند از برای حاجت خود بیرون رفته لا و
 در رفته دیگر نغم و بگذارد و این سه هر دو را در میان کف پاشد بگذارد
 و کلوز کند پس بگذارد و هر دو را زیر پای خود و در رکعت نماز بگذارد
 بگوید اللهم انی استأذنک فی امری هذا و انت خیر مستأذ
و مشیر فاستأذنی بما فیہ صلاح و حسن عافیة و بیرون آورد
 یکی را و بر آن عمل کند طریقه استخاره فقیر است از امام رضا علیه
 السلام که تقدیم علی بنی اسباط فرقه در باب استخاره و بیرون
 رفتن بجهت سفر و رجوع و در رفتن بصر پس با و فرمود که در رکعت
 نماز پس و صد مرتبه استغفر الله بگوید و نظر کن و بیندیش که در دل
 تو چه میکند و از رفتن و نه رفتن و کردن و نه کردن عمل کن پس
طریقه استخاره پنج علامه علی رحمة الله علیه در جمیع کتب
 فرقه که این استخاره هر دو دست از حضرت صاحب الامر علیه السلام
 که بخوان الحمد را ده بار و حشید و قدر را ده مرتبه و بگوید اللهم انی
استخیرک بعلمک بعافیة که مؤید و استشیرت
محتی ظلتی فی المأمور و المأذون و ما لا یحکم و ما لا یحکم و ان
لکان الاثر القلانی و تمجید نام ان بکبر و جتا
قد یطقت بالبرکة العجائز و بوالبرکة و

حَقَّقْتُ بِالْكَرَامَةِ اِيَّامَهُ وَلِيَا لِيهِ فَخْرِي
اللَّهُمَّ فِيهِ خِيَرَةٌ تَوَدُّ وَشَوْسَةٌ ذُلُّوْا وَتَقْصُرْ
اِيَّامَهُ سِرٌّ وَمِنْ اللَّهِ اِمَّا اَمْرٌ فَاَتَمُّوْا اِمَّا نِي
فَاَسْتَقْبَلْهُ خَيْرِي بِرَحْمَتِكَ خَيْرِي عَاقِبَتِي
پس بگره قبضه از سجده را در دست و اراده کن حاجت
خود را و بشمار دهنده تسبیح را اگر طاف باشد کن و اگر حجت
باشد مکن **نایب** هر که از طلبین است و خواهد که آن آیه را بداند
و مطلب حاصل شود بلا عرضیه در حرکت یا قلم بر بالای ^{مکتوب}
بار خدای خود که بعبادت الهی مطلب را آورده شود انشاء الله
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِنَّ اللَّهَ وَعْدَ الصَّادِقِينَ اِ
لْخَيْرِ اَجْرًا لَكُمْ هُوَ وَالَّذِي تَرْفَعُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَجْزِيكَ جَعَلْنَا اللَّهَ وَابْنَكُمْ مِنَ الدِّينِ
لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ **فصل ششم**
ششم در احکام سکر بولدوز از ماهها ترکیه
قوانین نجوم نیز هر یک از طریق احتیاط مرعیه دارند بهر است
چون در کتاب معتبره متقدمین در باطنیان ذکر است سنه
سنه بداند انکشاف حکما سر ترک و خطا و ایفای اهل صیانت

و شرق و غرب

و مشرق و غمنا و دوستی فحشاق برین است که بر ملک
سنه است بصورت شش زمت که از اسکر بولدوز
خوانند بسیار خست و بعضی گویند شش سنه
است و تجربه ایشان در آمده خاصه صحرانشینان
که هر ماه اهل دقایق و بودای و زنگان خوارزم و دوستی
و چینی و خطا و خلق و البرز که و مسافران دریا و صحرای اهل
نوران و ایران غرضی ملک آن سنه در هر روز از ماهها
ترکی در جهت از جهات عالم بسیار است و دویم ماه عرب
است میباشد که در در یک سنه سنه بان طرف باشد در
نزدند و شکر و مسافران بگرداند و از برابر رفیق همت از نماید
تا از نخست آن ای می گردند و گفته اند که اگر در بر مسافران
در وقت بیرون رفتن از منزل ایستد باید که گفته شود
مَعْرِفَتِ اَزْ سُلْطَانِ اَلْاَمَلِ وَ اَلْمَتَابِعِیْنَ اَوْ اَجِبْ نَصْرَ الدِّیْنِ
محمد بن الحسن طوسی بنیامین بنحو قرار داده است تا حرکت
آن سنه معلوم شود یکم یا دوم و بیست و یکم ماه در سنه
روز یا فتاب برابر باید بناید که بنیامین کنند که روز جزا
دویم و در دوم و بیست و دوم ماه در سنه روز یا فتاب مشرق

و جنوب و بازمان صحبت نداشتند که فرزندان ناپسند می شوند
 سیوم و سیزدهم و بیست و یکم ماه در سینه روزها از جنوب بر آید
 در وقت زوال بایست نزد که علتها پیدا آید و باید که در آن
 بمیزند چهارم و چهاردهم و بیست که در آن جاده چگونگی می کنند
 پنجم و یازدهم و بیست و پنجم در سینه روزها از مغرب بر آید و علت
 نباید که دیشتم و نهم و بیست و هشتم در سینه روزها
 میان مغرب شمال بود در سینه روزها هر چه پنهان کنند
 زود آشکارا شود و هشتم و هفدهم و بیست و بیست و یکم در سینه
 روزها از شمال بر آید زن شود و نکند که جدا شود هم مرد
 در میان ایشان هشتم و بیست و یکم و بیست و یکم در سینه روزها
 میان مشرق و شمال بود و نزد ملک و سلطان نزد که قاطع
 عظیم دارد و نهم و بیست و نهم در سینه روزها در کف
 الارض است و سیزدهم و بیست که در کف است و خواجه ایست
 که شوق یا گشته کرد و مکران که حقیقتا گشته شدن را از او
 بگرداند و بیست و سیزدهم در سینه روزها فوق است
 باشد خصوصیت نباید کرد و الله اعلم **فصل در هفتم**
 در بیان رجال الغیب و هر روز از ماهها هر روز یکبار جهت

میزنند

می باشند **فصل در هفتم** و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و یکم
 میان مشرق و شمال اند و سیزدهم و بیست و یکم و بیست و یکم
 و میان شمال اند سیزدهم و بیست و یکم و بیست و یکم در میان مغرب
 و شمال اند بیست و هفتم و چهارم و دوازدهم و بیست و یکم در میان
 اند بیست و یکم و دهم و دهم و هفدهم میان مغرب و جنوب اند
 و بیست و یکم و دهم و بیست و یکم و بیست و یکم در جنوب اند یکم و
 نهم و دهم و چهارم و نهم میان مشرق و جنوب اگر خوانند
 که از او روح ایشان استند او طلب کنند باید که در هر روزی
 که با آن سمت باشند دست بسینه منی یا آن طرف و بگویند
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ
 عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَامٌ
 سَلَامٌ اللَّهُ يَا رَجُلَ الْغَيْبِ سَلَامٌ اللَّهُ يَا رَافِعِ
 الْقَدَسِ اجْبِبْنِي وَ اجْنِبْنِي وَ اجْنِبْنِي
 بِقُوَّتِهِ وَ اقْطِرْ لِي بِقَطْرَةٍ وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَةٍ
 وَ حَصِّلْ لِي مَقْصُودِي وَ قَوِّمْ عَلَيَّ حَوَائِجِي
 سَلَامٌ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا مُنْتَقِلَ
 الْأَحْيَاءِ يَا أَبَدَ الْأَبْدَانِ يَا نَادِيًا وَ طَبِيًّا أَفْطَلَا

قرار دهند که در واقع جبین اعضا این خاصیت دارد
 و با اعضا در شعور آدمی را آگاه میکند و اندک این مراتب
 الهام است میان سر که بجز غنیمت باید پس سر عزیز کرد
 و پیش سر از غم خلاص کرد و میان حلقه غایت از
 بکر نزد جانب راست سر نیز نشود و جانب چپ
 فراخ و در سر شود و میان دو بر خرم بر سر کوشه ابروی
 راست خرم نشود کوشه چپ ابرو غایت بر سر
 و نهاله چشم راست سخی از و نقل کنند و نهاله چشم چپ
 ناله باور بر پشت چشم راست عناق کرد و پشت
 چشم چپ باوی ظرافت کنند زیر چشم راست نشود
 بیند زیر چشم چپ خبر بر سر و نهاله تمام ابروی راست
 خبر بر سر چپ تمام ابرو چپ چاه وی زیاده کرد و نهاله
 چشم راست خرم بیند و محبت باید جمله چشم چپ بوی
 خراج کنند جمله سر نیز یکی چند جمله پیشانی غایت باید
 شقیقه راست بخوبی کشید راست شقیقه
 چپ صحت باید جمله پیشانی مال و افزاید پرتو چشم
 مراد فاد کرد و نهاله رود راست کاری بکنند

روی حرم

نارک روی چپ مال و خدمت باید خدانت مراد و محبت باید
 خدای چپ بیمار اندک کشد زنج را است بیماری سید
 زنج چپ و سر کشته گوش راست سخی از و نقل کنند گوش
 چپ غایت بود بر سر و بر و بر و بکر بفر بر سر
 بهمالی رود جمله دمان و سر نیز سه جمله زبان از بیماری خلایق
 شود لب لاغوی را بفعل آورد لب نیز شفته پیش وی
 اندک کوشه راست لب صورت کند کوشه چپ لب سخی
 از و نقل کنند جمله نهاله مال باید حلقوم راست از برادر
 نفق پسند حلقوم چپ خرم بیند جمله کردن شرف و غنیمت
 باید سر و دوش راست رفعت باید سر و دوش چپ
 کشد باری راست خبر و خرم بیند باری چپ و نهاله
 مرفی راست علی خبر کند حرفی چپ بیکو بیند عد است
 شوی بیند عد چپ فراخ ریزی شود کف راست
 حضورت کند کف چپ بعثت باید انگشت بزرگ راست
 راست نو از تن بیند انگشت بزرگ دست چپ بزرگ
 رسد شهادت راست سخی بد از و نقل کنند شهادت
 چپ خبر افاشی کند انگشت میان راست در حضورت
 افند انگشت میان چپ بر دوشی ظفر باید انگشت چهارم

3

راست روزی بوی رسد انگشت چهارم چپ را جمع کند
 انگشت کوچک راست سخی از دقت کند انگشت کوچک
 چپ را بدست آید جمله دست راست غنیمت باید جمله دست
 چپ نو انگشت کرد کف راست خلعت باید کف چپ برادر
 رسد بند کاه راست مالای زیاد شود بند کاه چپ غنیمت
 پی پسینه دو ستر را بر کند و دلخی بپوشد بر سر راست
 نقل و نحو بر کند بهلور چپ بدو ستر بر سر کرد کاه راست
 زن کند کرد کاه چپ بخیر جانب پشت راست کار نکند
 جانب پشت چپ رفعت باید ناف زن حلال کند اگر زن باشد
 شوهر کند جهان ناف اظهار شرف و عورت باید خضیب
 فتح حراو باید خضیب راست زن حلال کند خضیب چپ همان
 شود سر به سر راست حزم بر سر رسد سر به چپ نوازشی بیند
 نشنگاه راست رفعت یا بد نشنگاه چپ ملول کرد
 زانو بر راست سوار شود زانو بر چپ معذب شود دست راست
 آرزو بر او بعل آید سخی چپ حاجت او بر آید کف پای
 راست دوست او غایب شود کف پا چپ سخی از دقت کند
 بند پای راست شوگر کند بند پا چپ مغرب کرد پشت
 پا راست غارشی شود پشت پای چپ سوار کعبه و جمله

راست هم را بر شود جمله قدم چپ عاقبت باید انگشت
 بزرگ پا راست محبت باید انگشت بزرگ پای چپ
 نو انگشت کرد انگشت دوم پای راست حاکم کرد انگشت پای
 چپ هم و نخستین جهان پا راست مال زیاد شود
 انگشت میان پا چپ پیوسته انگشت چهارم پای چپ مال
 باید انگشت کوچک پای راست خوبش وی غایب شود غنیمت
 شرف باید انگشت کوچک پا چپ راحت باید وز سلطان
 نازشی بیند جمله انگشت پای راست سفر کند جمله انگشت میان
 پای چپ هم و المین جمله اندام اندوه باور رسد و اگر مکر این
 اعضا سنجید مفید فایده و لقوه و سکنه است مداوا نماید
 باقی دانسته یعلم **فصل سوم در بیان شکستگی و سوزش**
 های پنجگانه و احکام آن دو مکر سخی و سبب شکستگی در میان و در
 باطل است نماز چال البتادون پیش از رکوع و در اثنا رکوع
 باطل است و بعد از رکوع و بعد از سجود باطل است و در اثنا سجود
 باطل است بعد از سجود صحیح است پس تا میگذارد بر سر و تمام میکند
 باقی را و تشویه گفته و سلام بدهد و احتیاطا بگوید که نماز اینها
 بکنند یا در رکعت نشسته شک در جهان دو و چهار باطل است و غایت
 البتادون پیش از رکوع و بعد از سجود و در اثنا رکوع و بعد از رکوع

و پیش از رکوع و پیش از سجده و بعد از سجده و صحیح است پس بنا کند
 و چهارم و نشسته گفته سلام دهد و اجتناب در رکعت نماز
 ایستاده بکند شک در میان سه و چهار صحیح در همه حال پس بنا
 میکند در چهار و نشسته گفته سلام دهد و اجتناب بکند گفت
 ایستاده یا در رکعت نشسته بکند شک در میان دو و سه و
 چهار است چهار بطور است در همه حالت مگر این از سجده که نماز صحیح است
 پس بنا میکند در چهار و سلام میدهد و اجتناب در رکعت نشسته
 و مگر گفت ایستاده میکند شک در میان دو و پنج در همه حالت
 باطل است نماز از سر باید گرفت شک در حالت ایستاده و در
 سه و پنج پیش از رکوع صحیح است و در اثنا رکوع و بعد از رکوع
 پیش از سجده و در اثنا رکوع و بعد از سجده بطور است پس بنا بر
 پنج کنار و برهم زند ایستاده و نشسته گفته سلام دهد و اجتناب
 کند بد رکعت ایستاده و دو سجده سهو بکند شک در میان
 دو و سه و پنج در همه صورت باطل است نماز از سر گرفته شک
 در میان دو و سه و پنج در همه صورت باطل است نماز از سر گرفته
 و شک در میان چهار و پنج صحیح است در صورت اول و آخر در هر
 صورت باطل است اما اگر قبل از رکوع باشد بنا کند در پنج
 که برهم زند ایستاده و نشسته گفته سلام دهد و اجتناب

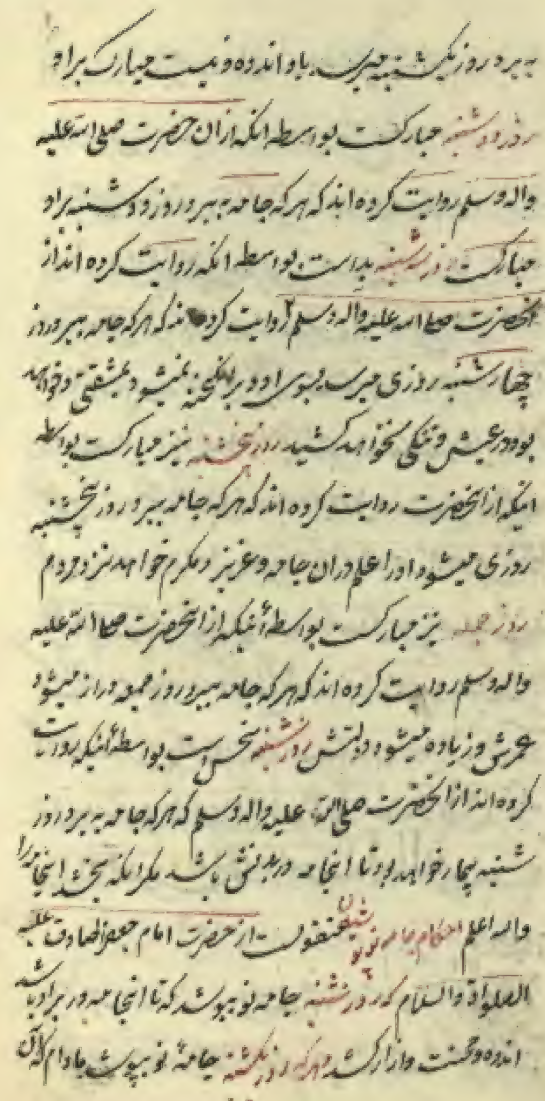
کند مگر رکعت

کند مگر رکعت ایستاده یا بد رکعت نشسته و اگر بعد از سجده
 بنا کند در چهار و نشسته گفته سلام دهد و دو سجده سهو بکند شک
 در میان دو و چهار در چهار صورت اول بطور است و صحیح بعد از سجده
 بنا بر چهار کنار و در رکعت ایستاده یا سجده سهو بکند شک در میان
 سه و چهار و پنج اگر قبل از رکوع است بنا بر پنج کنار و در همه نماز
 و نشسته گفته سلام دهد و مگر رکعت ایستاده یا در رکعت نشسته
 بکند و اگر بعد از سجده است بنا بر چهار کنار و دو سجده سهو بکند
 شک در میان دو و سه و چهار و پنج در همه صورت باطل است الا
 بعد از سجده بنا بر چهار کنار و در رکعت نشسته و دو سجده سهو
 شک در میان دو و سه و پنج در همه صورت نماز باطل است اگر
 کرد و شک در میان چهار و پنج در همه صورت باطل است
 الا بعد از سجده بنا بر چهار کنار گفته سلام دهد و دو سجده سهو
 بکند بنا کند شک در نمازهای واجب چهار رکعتی حیث باشد نماز
 شام و طلق باطل است یا بد کنار گرفته و دو سجده سهو این است
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 لظواهر این باید که نشسته نخست صریح خواند و یک سلام بدهد کنار
 دو سجده **پس چنانچه در این برناه از شهر** اثنا عشر سوره

آنچه مذکور شد در روایت بجزیره وارده ماه حجب را
 بقران حجب یا بر دست خود باید دید **ماه شعبان** در روی بزرگان
 و صلحا و علما **ماه مبارک رمضان** در روی اهل و عیال و نو
ماه ثور در روی فرزندان و آب روان **ماه ذی قعدة** در آینه
 و پشمینه **ماه ذی قعدة** در روی طفل و یا طفل **ماه محرم** در آب
 و فرزندان **ماه محرم** در روی کودکان کف دست **ماه رجب**
الادرا در آب ایستاده **ماه رجب الثاني** در آب ان **ماه**
جماد الاول در ماه نکر **ماه جمادی الثاني** در آسمان و زمین باید
 دید و بر روایت دیگر هرگاه محرم در محلی نکر شود در آتش افزونه
 بر باد و لوح سبزه و شمشیر بر زمین نکر و این ماه را بوضه محبت
 بنشیند و بر نحو مبارک نکر داند و این ماه را شام از حدز کند
 از دیدن مردان و زنان نوحه و مطلق دین ماه عیش و عشرت
 و تماشا و خنده را بر طرف کند و طبقات نکند و نزد **ماه صفر**
 هرگاه در نور نکر و در روی صاحب دو نماند و صاحب دلان و
 جواهرات و عقیق و یمنی و جوانان بنشیند و حدز کند از دیدن
 سباع و چهارپایان **ماه رجب الاول** هرگاه در جوزه نکر شود در در عالم
 زاهد نکر و بناد آب روان و جواهرات چنانچه مثل مردارید و در جان و حدز

کند از دیدن

کند از دیدن معیوب و ناپسند و در العالمات و کردان
ماه رجب الاول هرگاه در سلطان نوشته شود و آب و ان صاف
 نکر و بناد سبز و جواهراتی یا در عقیق یمنی و حدز کند از دیدن
 مردم شهر و بخار **ماه جماد الاول** هرگاه در آسمان و زمین
 نکر و در بناد زرد یا زرش و سکه نوبت بگوید لا حول و لا قوة الا
 بالله العلی العظیم و حدز کند از دیدن تارک الطلوع و
 جنب و یهودی و صاه **ماه جمادی الثاني** هرگاه در سینه نو
 شود در در دستان بکره خویش روی حرم نکر و بناد
 سبز و عقیق و یمنی و در نجف بناد فرزندان و حدز کند از
 دیدن چهرانی سیاه و در دو خاکستر و دیدن چهره **هرگاه**
ماه ذی قعدة در میزان نوشته شود در آینه صاف نکر و سکه مرتبه
 فاخته کتاب بخواند و حدز کند از دیدن نخواست و مکررات
 و کلمات و سکه سیاه **ماه شعبان** در عقیق
 نو شود در روی مردم خوب صالح خوشی گفتار یا در صحف
 حجب عزیز یا در روی بزرگان و اهل صلاح نکر و حدز کند
 از دیدن مردم بد نفس و عوام و اجلاف و دشمن **هرگاه**
ماه مبارک رمضان در عقیق نوشته شود در روی علماء و سادات



عالم در میان

جامه در بدن او باشد براحت و خوشحالی بگذرانند و هرگز در او
 شش نه جانم نو پوشت در عجب است و خوشتر که غریز او باشد
 تنگ کرد و در هر که در شش جانم نو پوشت جامه در بدن او بپوشد
 و هر که در شش جانم نو پوشت عجب به نوحه و خرقه کند زانند
 و هر که در شش جانم نو پوشت بر او بپوشد و نیکو نما
 به پند و در هر که در شش جانم نو پوشت کار و بنا و آخرت خسته
 شود و ثواب بسیار و برسد و الله اعلم و از جناب می باب
 حضرت سیده الشیخ العالمین فاطمه زهرا علیها السلام
 عیدها و اولاد الطاهرین حر و است هر که از مهر و جاشی پیش
 آید باید که در رکعت نماز میان شام و خفتن بگذارد و در هر رکعت
 بعد از فاتحه سه سوره اخلاص می است بار و سوره اذ جاء نصر الله
 و الفتح هفت بار بخواند بعد از آن از انواع از نماز رخ و راست
 بر زمین نهد و صد مرتبه بگوید یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیضا
 مزار می برین حاجت که دارم و بعد از آن پیش نماز
 نهد و بگوید که یا میرزا علی السلام پیغام من حضرت را بر افرو
 جرت نه برین حاجت که دارم بفرستد پیش را
 برادر و بر دو کن ز صبح بگوید بگوید بگذارم و ای محمد صلی الله علیه و آله

موضوع
مجموعه

جزو ۱
 جزو ۲
 جزو ۳
 جزو ۴
 جزو ۵
 جزو ۶
 جزو ۷
 جزو ۸
 جزو ۹
 جزو ۱۰
 جزو ۱۱
 جزو ۱۲
 جزو ۱۳
 جزو ۱۴
 جزو ۱۵
 جزو ۱۶
 جزو ۱۷
 جزو ۱۸
 جزو ۱۹
 جزو ۲۰
 جزو ۲۱
 جزو ۲۲
 جزو ۲۳
 جزو ۲۴
 جزو ۲۵
 جزو ۲۶
 جزو ۲۷
 جزو ۲۸
 جزو ۲۹
 جزو ۳۰
 جزو ۳۱
 جزو ۳۲
 جزو ۳۳
 جزو ۳۴
 جزو ۳۵
 جزو ۳۶
 جزو ۳۷
 جزو ۳۸
 جزو ۳۹
 جزو ۴۰
 جزو ۴۱
 جزو ۴۲
 جزو ۴۳
 جزو ۴۴
 جزو ۴۵
 جزو ۴۶
 جزو ۴۷
 جزو ۴۸
 جزو ۴۹
 جزو ۵۰
 جزو ۵۱
 جزو ۵۲
 جزو ۵۳
 جزو ۵۴
 جزو ۵۵
 جزو ۵۶
 جزو ۵۷
 جزو ۵۸
 جزو ۵۹
 جزو ۶۰
 جزو ۶۱
 جزو ۶۲
 جزو ۶۳
 جزو ۶۴
 جزو ۶۵
 جزو ۶۶
 جزو ۶۷
 جزو ۶۸
 جزو ۶۹
 جزو ۷۰
 جزو ۷۱
 جزو ۷۲
 جزو ۷۳
 جزو ۷۴
 جزو ۷۵
 جزو ۷۶
 جزو ۷۷
 جزو ۷۸
 جزو ۷۹
 جزو ۸۰
 جزو ۸۱
 جزو ۸۲
 جزو ۸۳
 جزو ۸۴
 جزو ۸۵
 جزو ۸۶
 جزو ۸۷
 جزو ۸۸
 جزو ۸۹
 جزو ۹۰
 جزو ۹۱
 جزو ۹۲
 جزو ۹۳
 جزو ۹۴
 جزو ۹۵
 جزو ۹۶
 جزو ۹۷
 جزو ۹۸
 جزو ۹۹
 جزو ۱۰۰

لی
در اقصاء
۱۹۱۶
این فی حد در حد

صلواته علیه و آله وسلم تا که حاجت من روا شود بفضله او تعالی
حاجت من روا شود و شود **الف** منقول است از جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام و آنست که هر که در روز عید باشد بکشد
هر روز از این تسبیحات بخواند البته تراش حاصل شود
تسبیحات اینست روز شنبه یا قاضی الحاجات
روز یکشنبه یا مفتی الاقطاب روز دوشنبه یا مستب
الاسباب روز سه شنبه یا حقی یا قوم روز چهارشنبه
یا بدیع السقوات و الاکرم روز پنجشنبه یا ذوالجلال
و الاکرم روز جمعه یا اولیا یا اخرا بفضله حاجت روا
نوع دیگر استغاثه بحضرت صاحب الزمان علیه السلام
هر که حاجت من روا شود و بنویسند در روز یکشنبه از قیوم
علیه السلام اندازد یا ببرد و مهر کند و خاک پاک را بر او
داند و بر میان گذارد و در غم و غم و یا حاجت من روا شود
که بحضرت صاحب الزمان علیه السلام ببرد که آنحضرت بفرستد
حق من روا شود و حاجت من روا شود و در این فعل است که
بر رفته بنویسد کتبت یا مولای صلوات الله
علیک مستغینا بک و شکوت ما نزل فی
الحاجات

یا الله عز وجل ثم ینک من امی قد و حق
شغل قلبی و اظال فکری و سلبتی بغض لئی و
غیر خطیر بقیه الله عندهی اسلمنی عند
تخیل و سروده الخلیل و بنی امی عندهی
اقباله الی الحکم و عجزت عن دناعه جللی
و غاننی فی عجز صبری و فونی فلیات فیه الیک
و فقلت فی المسئلة لله جل ثناءه علیه
و عذلت فی دناعه عقی علما بکانت من الله
و تب العالمین ولی التدبیر و مالک الامور
و انقارک فی الساعه فی الشفاعه الیه جل
ثناءه و فی امی مستغینا لاجابته ببارک و تبارک
ایاک باعطا سؤلی و انت یا مولای جل و

کدام

تَحْقِيقِي ظَنِّي وَتَصَدِّقِ أَمَلِي فِيكَ فِي أَمْرٍ كَذَا
 وَكَذَا فِيمَا لَا طَاقَتَ لِي بِجَهْلِهِ وَكَحَبِّي عَلَيْهِ وَإِنْ
 كُنْتُ مُسْتَخَفًّا لَهُ وَلَا ضَعْفَ فِيهِ يَفِيقُ أَمْعَالِي وَفَرِّي
 فِي الْوَأْجِبَاتِ الَّتِي قَرَّبَهَا اللَّهُ عَنِّي وَجَلَّ نَاعِشَتِي
 يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ الْهَفِيفِ
 قَدَّمَ الْمَسْئَلَةَ لِلَّهِ عَنِّي وَجَلَّ فِي أَمْرِي قَبْلَ حُلُولِ
 التَّلَافُفِ شِمَاتُهُ الْأَعْدَاءُ فِيكَ بِطَلَةِ النِّعْمَةِ عَلَى
 قَاتِلِيكَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِي نَصْرًا عَنِّي وَفَتْحًا
 قَرِيبًا فِيهِ بُلُوغُ الْأَمَالِ وَخَيْرُ الْمَنَادِي وَخَوَانِمُ
 الْأَعْمَالِ وَالْأَمْنُ مِنَ الْخَوَافِ كُلِّهَا فِي كُلِّ حَالٍ
 إِنَّهُ جَلَّ شَأْنُهُ لِمَا بَشَاءَ فَعَالَ وَهُوَ حَبِّي وَنِعْمَ
 التَّوَكَّلُ فِي الْمُبْدَأِ وَالْمَالِ أَنْفَاءً بَرَاءَةً
 نَزَرُ بِعَدْبَرٍ بَرَّادٍ وَاعْتَمَادُ بَرِّي أَرْوُكُلًا سَرَّحْتِ نَمَائِدَ

بن سید العزیز

بن سید العزیز یا والد او محمد بن عثمان بن حسین بن نوح یا
 بن محمد السمری و بنی از بنی جاسر است را اندک ز و یکوید با نذران
 تِلْكَ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّ قَاتِلَكَ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ وَأَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرْدُودٌ وَقَدْ خَاطَبْتُكَ
 فِي حَيَوَاتِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَجَلَّ عَنِّي وَهَذِهِ
 دُفْعَتِي وَحَاجَتِي إِلَى مَوْلَايَ صَاحِبِ الزَّمَانِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلْيَهْأِ إِلَيْهِ فَأَنْتَ الثَّقَلُ الْأَوَّلُ

مبین پس نوشته را در شهر یا جاه یا عذر انداز که حاجت او
 برآورده شود بوفدیکر بنویسد بر کاغذ سفید و باندازد در پیشانی
 نزدیک طلوع آفتاب بنویسد اسما مبارک آنمزد او یک
 سطر از حضرت صادق علیه السلام بنقل کند که هر که روزی او کم شود
 یا بمرگش آید تنگ شود یا حاجت خرد در از او بر نیاید و آفره آرد
 عارض شود پس بنویسد بسم الله تعالی بنویسد آنچه مذکور شد و در آفتاب
 بپاشد از نزدیک طلوع آفتاب تا غروب آنمزد او یکمزد او یک
 بسم الله الرحمن الرحیم المملک الحق البیض من العبد الذلیل
 الی الجلیل سلام علی محمد وعلی و فاطمه و الحسن و الحسین
 وعلی و محمد و جعفر و موسی وعلی و محمد وعلی و الحسن

المولود

حواله ایم سیدنا و مولانا صلوات الله علیه
 و بقیه منقذ الضعاف و الخوف فاکشف خرمی و امری
 خوف بحق محمد و آل محمد و مثلک بكل نبی و وصی
 و صدیق و شهید ان فی علی محمد و آل محمد بان
 الی احسن استغوثی باسادی بان ان الذی الی عنده
 فان لکم عند الله لسانا من الشان فقد منقذ الضعاف
 ساداتی و الله ارحم الی احسن فاضرب بایه کذا و کذا
 لوفد کبر از قم نوزائشید بر کاغذ سفید مهره دار با وضو بر نیاید
 بنویسند بسم الله الرحمن الرحیم ان الله وعد
 القابری من الخرج مما یکرهون و التوفیق من
 حیث لا یحسبون جعلنا الله وایام من
 الذین لا خوف علیهم و لا هم یخزفون به از ان
 سه بار با ابواب بنویسد و به از ان بزبان فارسی مطلب
 خود را بنویسد بر کاغذ سفید و غلطی و حسن و حسن
 رفق و در نیم بسیار کن و همچنین بر مطلب که در شده باشد
 بنویسد و ان کاغذ را در رکعت بر سر سوره یسین بگذارد
 روز دهم نیز همین قسم بعمل آرد و هم روز نهم بعد از ان
 حصول مقاصد خویش باشد که بقیه بر آرد شده فایده
 بر این خواست سوره تا بخواند که کوشش بعد از بقاء خود

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا علی باعظمنا
 هادی یا قدیم یا کریم یا جلیل یا متکبر یا خالق
 من فی السموات و الارض اللهم انا نستعینک
 اللهم احفظنی من نحو ست الشی و القری و
 المریج و المشریق و المغرب و النحل و النمل
 و الذنب بحق بالله یا احد یا صمد یا من لم
 یلد و لم یولد و لم یکن له کنف احد اللهم
 خذ منی و تقبل منی و افق علی ابواب کل
 خیر کما صحت علی انبیائک و اولیائک
 بحقک یا ارحم

الی احسن
 تمام است
 بسم الله الرحمن الرحیم
 ۱۲۵۹

